

الحسين
بسم الله

ارزیابی مبانی اهل سنت در ماجرای شهادت امام حسین سلام الله علیه

برخی عناوین مطرح شده در این مقاله:

طرق انتقاد خلافت نزد اهل سنت

انعقاد یزید (نصب پدر، بیعت صحابه و اجماع)

شخصیت یزید

تایید یزید و بشارت یزید به بهشت

احکام خروج بر خلیفه

یزید خلیفه ی رسول الله (اثنی عشر) و عزت بخش اسلام

اطاعت سلطان (یزید) مطلقا واجب است

نسبت دادن روایات عمر به پیامبر !

واجب القتل بودن بیعت شونده ی دوم (امام حسین)

واجب القتل بودن متفرق کننده اجماع (امام حسین عامل تفرقه)

صحابه عادل و بهشتی حاضر در کربلا

دیدگاه های دوگانه درباره ی امیرالمومنین (سلام الله علیه) و یزید!

قاتلان امام چه کسانی بودند؟

دانلود فایل اسکن ها در پیوست در تلگرام :

https://t.me/movahed_ens/506

۳	فهرست:
۵	مقدمه گردآورنده:
۶	طرق انتقاد خلافت نزد اهل سنت
۶	معنی خلیفه
۷	معنی امام در کتب اهل سنت:
۸	امامت چهارگانه و جمع آنها در نبی مکرم (ص)
۹	اهمیت امامت
۹	امامت، مهمترین بحث صحابه بعد از پیامبر (ص) بوده است
۹	بزرگترین خلاف موجود در بین امت، در مورد خلافت است
۱۰	ابن تیمیه: ولایت امر مردم از واجب‌ترین واجبات است!
۱۲	همه انبیا و اولیا خلیفه داشته‌اند
۱۲	عدم جواز ترک امت بدون تعیین خلیفه
۱۳	آیا امامت جزو اصول دین است؟
۱۳	ابن خلدون: امامت جزو ارکان دین نیست
۱۳	ابن عبد البر، قرطبی و ...: خلافت رکنی از ارکان دین است:
۱۵	امامت از اصول دین است و مخالفت با آن کفر و بدعت!
۱۵	بیضاوی
۱۹	محمد ابو النور زهیر استاد الازهر
۲۲	شیخ الاسلام علی بن عبد الکافی سبکی
۲۴	روش های متعدد انعقاد خلافت نزد اهل سنت
۲۵	ابوبکر:
۲۶	پس این روش، انعقاد حل و عقد نامیده شد
۲۶	عمر:
۳۰	انعقاد معاویه
۳۰	انعقاد یزید (نصب پدر، بیعت صحابه و اجماع)
۳۰	بیعت صحابه:
۳۲	بیعت توده مردم سنی با یزید:
۳۲	ابن حجر:
۳۲	سیوطی:
۳۵	مناوی:
۳۹	ذهبی:
۳۹	ابن تیمیه:
۳۹	یزید از خلفای اثنی عشر:
۴۰	ابن ابی العز الحنفی:

۴۱	ابن کثیر:
۴۵	اتیوبی:
۴۷	ابن حجر:
۵۲	خلفای اثنی عشر مایه عزت:
۵۶	بیعت دوم با امام حسین :
۵۸	مفتی شفیع عثمانی
۶۶	شخصیت یزید
۶۶	تایید یزید و بشارت یزید
۷۷	احکام خروج برخلیفه
۷۷	اسکن ها
۸۰	فتوای قتل امام از کجا آمد؟
۸۰	یزید قاتل:
۸۹	ابن عربی مالکی
۹۵	اطاعت سلطان
۹۸	نسبت دادن روایات عمر به پیامبر:
۹۹	دسته اول؛ دوری از حاکم و جماعت مساوی با مردن جاهلی
۱۰۰	دسته دوم: مخالفت با حاکم و جماعت، مساوی است با خروج از اسلام
۱۰۳	دسته سوم: مخالفت با سلطان، موجب شکاف در دین
۱۰۴	دسته چهارم: خارج شدگان از بیعت حاکم، در قیامت حجتی ندارند
۱۰۷	دسته پنجم؛ عدم جواز قتال با حاکم در صورت اقامه نماز و روزه
۱۱۰	دسته ششم؛ وجوب اطاعت از حاکمان به صورت مطلق
۱۱۶	دسته هفتم؛ جایگاه حاکم در نظام هستی
۱۲۰	دسته هشتم؛ آثار وضعی مخالفت با حاکم در دنیا و آخرت
۱۲۶	صحابه کربلا
۱۲۶	صحابه‌ای که در لشکر حق بودند
۱۲۶	صحابه‌ای که در لشکر باطل بودند:
۱۳۷	عمرو بن حجاج زبیدی:
۱۴۲	بهشتی بودن صحابه:
۱۵۰	اصلا اهل خطا نیستند:
۱۵۴	شیعیان قاتل بودند؟
۱۵۷	شیعیان عثمان
۱۶۰	بستن اب به انتقام عثمان:
۱۶۳	شیعیان معاویه:
۱۶۵	نواصب در کوفه
۱۶۹	دیدگاه های دوگانه درباره ی امیرالمومنین (سلام الله علیه) و یزید!

مقدمه گردآورنده:

مبانی اهل سنت قاتلان حقیقی امام حسین سلام الله علیه ! و اشک ریزان تمساحی!
اگر اهل سنت در سال ۶۱ بودند، طبق مبانی اهل سنت که اکنون نیز موجود است، امام حسین با دستکم سه دلیل محکم واجب القتل بود که باید کشته می شد (هر دلیل به تنهایی برای کشتن امام کافی بود!)

اهل سنت کنونی باید راه خود را از مبانی شان جدا کنند.

این اندک مطالب بصورت ویراستاری نشده منتشر می گردد. (پیشاپیش از بی نظمی و عدم دقت در نگارش پوزش می طلبم چون برای تهیه این نوشته فقط چند ساعت وقت داشتم)
همراه این فایل نیز یک فایل فشرده از اسکن ها نیز قرار داده می شود.

اهل سنت: طبق مبنا شاب امرد پرست و عباد هشت خدا هستند

اهل سنت: طبق مبانی پیامبرشان صلاحیت نبوت ندارد و فردی مسحور، هذیانگو، و دچار بیماری های روانی ، شیطان زده می باشد.

اهل سنت: طبق مبانی شان، کتاب آسمانی شان آورده شیطان است که نیم آن را بزغاله عایشه خورده است!

اهل سنت :طبق مبانی شان خلفای عزت بخش اسلام شان ابوبکر و عمر هستند که به اهل بیت تهمت دزدی زده و اهل بیت نیز ایشان را کذاب و حيله گر و فاجر معرفی کردند!

اهل سنت: طبق مبنا یزید را نیز واجب الطاعه و معز اسلام می دانند.

العبد الاحقر ؛ ابو عابس

طرق انتقاد خلافت نزد اهل سنت

اهل سنت امامت و خلافت را اصلی از اصول دین می دانند. و نظریات مهمی پیرامون آن دارند:

معنی خلیفه

خلیفه یا منصوب است ، یا ساد مسد

در مورد معنی خلیفه ، دو معنی در کتب اهل سنت ذکر شده است :

معنی اول : بزرگترین سلطان که به جای حاکم قبلی آمده و جای او را پر می کند (در تمامی مدارک)

معنی دوم : جانشین منصوب از طرف حاکم (در تفسیر آلوسی)

وَالْخَلِيفَةُ: السُّلْطَانُ الْأَعْظَمُ ، يَخْلَفُ مِنْ قَبْلِهِ ، وَيَسْدُ مَسْدَهُ

تاج العروس ج ۲۳ ص ۲۶۴، اسم المؤلف: محمد مرتضى الحسيني الزبيدي المتوفى: ۱۲۰۵، دار النشر:

دار الهداية ، تحقيق : مجموعة من المحققين

الخليفة من يقوم مقام الذاهب ويسد مسده والهاء فيه للمبالغة

النهاية في غريب الأثر ج ۲ ص ۶۹، اسم المؤلف: أبو السعادات المبارك بن محمد الجزري المتوفى: ۶۰۶،

دار النشر: المكتبة العلمية - بيروت - ۱۳۹۹هـ - ۱۹۷۹م ، تحقيق : طاهر أحمد الزاوي - محمود محمد

الطناحي

قال ابن الأثير : الخليفة من يقوم مقام الذاهب ويسد مسده

لسان العرب ج ۹ ص ۸۹، اسم المؤلف: محمد بن مكرم بن منظور الأفريقي المصري المتوفى: ۷۱۱، دار

النشر: دار صادر - بيروت ، الطبعة : الأولى

وهذا إن صح من قول النبي صلى الله عليه وسلم فهو حجة في المسألة وإن لم يكن من

قوله فهو يدل على أن الذي وضعه كان من عاداتهم استعمال لفظ الخليفة فيمن خلف غيره

وإن لم يستخلفه فإذا قام مقامه وسد مسده في بعض الأمور فهو خليفة عنه في ذلك الأمر

تم بحمد الله

منهاج السنة النبوية ج ۵ ص ۵۲۶، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس

المتوفى: ۷۲۸، دار النشر: مؤسسة قرطبة - ۱۴۰۶، الطبعة : الأولى ، تحقيق : د. محمد رشاد سالم

الخليفة هو الذي يقوم مقام الزاهب ويسد مسده والخالفة هو الذي يقوم مقام الزاهب

ويسد مسده

مآثر الإنافة ج ١ ص ١٤ ، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الله القلقشندي المتوفى: ٨٢١ ، دار النشر : مطبعة حكومة الكويت - الكويت - ١٩٨٥ ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : عبد الستار أحمد فراج

يا داود إنا جعلناك خليفة في الأرض أي استخلفناك على الملك فيها والحكم فيما بين أهلها أو جعلناك خليفة ممن قبلك من الأنبياء القائمين بالحق وهو على الأول مثل فلان خليفة السلطان إذا كان منصوباً من قبله لتنفيذ ما يريد

وعلى الثاني من قبيل هذا الولد خليفة عن أبيه أي ساد مسده قائم بما كان يقوم به من غير اعتبار لحياة وموت وغيرهما

روح المعاني ج ٢٣ ص ١٨٦ ، اسم المؤلف: العلامة أبي الفضل شهاب الدين السيد محمود الألوسي البغدادي المتوفى: ١٢٧٠هـ ، دار النشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت

بنابر اين معني «خليفة رسول الله» يكي از دو عبارت ذيل است :

كسي كه رسول خدا (ص) او را از جانب خویش برای انجام امور بعد از خود منصوب کرده‌اند .

كسي كه به جای رسول خدا (ص) در میان امت می‌نشینند و تمام وظایف حضرت برای امت را (البته غير از دریافت وحی كه عمل اختصاصی نبی است) انجام می‌دهد !

معني امام در كتب اهل سنت :

تفتازاني می‌گوید :

«الإمامة رئاسة عامة من أمر الدين والدنيا خلافة عن النبي صلى الله عليه وسلم.

امامت: عبارت است از ریاست فراگیر در امور دین و دنیا، و جانشینی از رسول خدا صلی الله علیه وآله.

التفتازاني، سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله (المتوفى ٧٩١هـ)، شرح المقاصد في علم الكلام، ج ٢،

ص ٢٧٢، ناشر: دار المعارف النعمانية - باكستان، الطبعة: الأولى، ١٤٠١هـ - ١٩٨١م.

سيوطي در كتاب معجم مقاليد العلوم می‌گوید :

الإمامة : هي الرئاسة العامة في الدين والدنيا .

معجم مقاليد العلوم ج ١ ص ٧٥ ش ٤٠١، اسم المؤلف: أبو الفضل عبد الرحمن جلال الدين السيوطي المتوفى: ٩١١هـ، دار النشر: مكتبة الآداب - القاهرة / مصر - ١٤٢٤هـ - ٢٠٠٤ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: أ.د.

محمد إبراهيم عبادة

حضرني شافعي نيز مي گوید :

وحد الإمامة أنها رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص

سيرة النبي المختار ج ١ ص ٣٩٩، اسم المؤلف: محمد بن عمر بحرق الحضرمي الشافعي المتوفى: ٩٣٠هـ

، دار النشر: دار الحاوي - بيروت - ١٩٩٨م، الطبعة: الأولى، تحقيق: محمد غسان نصوح عزقول

امامت چهارگانه و جمع آنها در نبي مكرم (ص)

دواني مالكي نيز مي گوید :

وَالْإِمَامَةُ جَمْعُ إِمَامٍ مَأْخُوذٌ مِنَ الْإِمَامَةِ وَهِيَ لُغَةٌ التَّقَدُّمُ وَاصْطِلَاحًا صِفَةُ حُكْمِيَّةٍ تُوجِبُ
لِمَوْصُوفِهَا تَقْدِيمَهُ عَلَى غَيْرِهِ مَعْنًى وَمَتَابَعَةً غَيْرَهُ لَهُ حَسًّا وَتَنْقَسِمُ أَرْبَعَةَ أَقْسَامٍ إِمَامَةٌ وَحِيٍّ
وَهِيَ النَّبُوءَةُ وَإِمَامَةٌ وَرَاثَةٍ كَالْعِلْمِ وَإِمَامَةٌ عِبَادَةٍ وَهِيَ الصَّلَاةُ وَإِمَامَةٌ مَصْلَحَةٍ وَهِيَ الْخِلَافَةُ
الْعُظْمَى لِمَصْلَحَةِ جَمِيعِ الْأُمَّةِ وَكُلُّهَا تَحَقَّقَتْ لَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحَيْثُ أَطْلَقْتُ فِي
لِسَانِ أَهْلِ الْكَلَامِ أَنْصَرَفْتُ إِلَى الْمَعْنَى الْأَخِيرِ عَرَفًا وَهِيَ بِهَذَا الْمَعْنَى رِئَاسَةُ عَامَّةٍ فِي أُمُورِ
الدِّينِ وَالدُّنْيَا نَبَاهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

الفواكه الدواني ج ١ ص ١٠٦، اسم المؤلف: أحمد بن غنيم بن سالم النفراوي المالكي المتوفى: ١١٢٥،

دار النشر: دار الفكر - بيروت - ١٤١٥

رشيدرضای سلفی نيز مي گوید :

قال العلامة الأصولي المحقق السعد التفتازاني في متن مقاصد الطالبين ، في علم أصول

عقائد الدين : الفصل الرابع - أي من العقائد السمعية - ففي الإمامة ، وهي رئاسة عامة في

أمر الدين والدنيا خلافة عن النبي [صلى الله عليه وسلم] وقال العلامة الفقيه أبو الحسن

علي بن محمد الماوردي في كتابه الأحكام السلطانية : الإمامة موضوعة لخلافة النبوة في

حراسة الدين وسياسة الدنيا . وكلام سائر علماء العقائد والفقهاء من جميع مذاهب أهل

السنة لا يخرج عن هذا المعنى ، إلا أن الإمام الرازي زاد قيداً في التعريف فقال: هي رئاسة عامة في الدين والدنيا لشخص واحد من الأشخاص

الخلافة ج ١ ص ١٧ ، اسم المؤلف: الشيخ محمد رشيد رضا المتوفى: بدون ، دار النشر: الزهراء للاعلام

العربي - مصر / القاهرة - ؟ ، الطبعة : ؟ ، تحقيق : بدون

رملی نیز با نقد کردن این تعریف ، تعریفی شبیه همین تعریف ارائه می کند :

باب الإمامة العظمی قال قوم الإمامة رئاسة عامة في أمور الدين والدنيا لشخص من الأشخاص فقيده العموم احتراز عن القاضي والرئيس وغيرهما ونقض هذا التعريف بالنبوة والأولى أن يقال هي خلافة الرسول في إقامة الدين وحفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كل كافة الأمة

حاشية الرملی ج ٤ ص ١٠٨ ، اسم المؤلف: أبو العباس الرملی المتوفى: ١٠٠٤ ، دار النشر

یعنی یا امامت ، همان ریاست است ، یا امام اعظم همان خلیفه رسول خدا (ص) ! که به همان معانی سابق که در خلافت ذکر شد باز می گردد !

البته این تعریف امامت ، امامت اسلامی است ، یعنی امامتی که بعد از پیامبر (ص) آمده است ؛ و گر نه عبارت «نیابة عن النبي» در مورد خود رسول خدا (ص) صدق نمی کند ؛ و در واقع مقصود از این قید ، بیانگر خلافت و امامت در عقیده مسلمانان است و نظری به خلافت و امامت قبل از اسلام ندارد !

اهمیت امامت

امامت ، مهمترین بحث صحابه بعد از پیامبر (ص) بوده است

إذ كان أمر الإمامة أهم ما وقع للصحابة (رضي الله عنهم) بعد النبي

رفع الحاجب عن مختصر ابن الحاجب ج ٢ ص ٣٣٠ ، اسم المؤلف: تاج الدين أبي النصر عبد الوهاب بن

علي بن عبد الكافي السبكي المتوفى: ٦٤٦هـ ، دار النشر: عالم الكتب - لبنان / بيروت - ١٩٩٩م - ١٤١٩هـ ،

الطبعة : الأولى ، تحقيق : علي محمد معوض ، عادل أحمد عبد الموجود

بزرگترین خلاف موجود در بین امت ، در مورد خلافت است

الخلاف الخامس في الإمامة وأعظم خلاف بين الأمة خلاف الإمامة إذ ما سل سيف في

الإسلام على قاعدة دينية مثل ما سل على الإمامة في كل زمان وقد سهل الله تعالى في

الصدر الأول فاختلف المهاجرون والأنصار فيها فقالت الأنصار منا أمير ومنكم أمير
واتفقوا على رئيسهم سعد بن عبادة الأنصاري فاستدركه أبو بكر وعمر رضى الله عنهما
فى الحال بأن حضرا سقيفة بنى ساعدة وقال عمر كنت أزور فى نفسى كلاما فى الطريق
فلما وصلنا إلى السقيفة أردت أن اتكلم فقال أبو بكر مه يا عمر فحمد الله وأثنى عليه
وذكر ما كنت أقدره فى نفسى كأنه يخبر عن غيب فقبل أن يشتغل الأنصار بالكلام مددت
يدى إليه فبايعته وبايعه الناس وسكنت الفتنة إلا أن بيعة أبى بكر كانت فلتة وقى اله
المسلمين شرها فمن عاد إلى مثلها فاقتلوه فأبى رجل بايع رجلا من غير مشورة من
المسلمين فإنهما تغرة يجب أن يقتلا

وإنما سكتت الأنصار عن دعواهم لرواية أبى بكر عن النبى عليه الصلاة والسلام الأئمة

من قریش

الملل والنحل ج ١ ص ٢٤، اسم المؤلف: محمد بن عبد الكريم بن أبى بكر أحمد الشهرستاني المتوفى:

٥٤٨، دار النشر: دار المعرفة - بيروت - ١٤٠٤، تحقيق: محمد سيد كيلاني

ابن تيميه : ولاية امر مردم از واجبترین واجبات است !

الثامن وجوب اتخاذ الإمارة يجب أن يعرف أن ولاية أمر الناس من أعظم واجبات

الدين بل لا قيام للدين إلا بها فإن بني آدم لا تتم مصلحتهم إلا بالاجتماع لحاجة بعضهم

إلى بعض ولا بد لهم عند الاجتماع من رأس حتى قال النبى صلى الله عليه وسلم إذا

خرج ثلاثة في سفر فليؤمروا أحدهم رواه أبو داود من حديث أبى سعيد وأبى هريرة

وروى الإمام أحمد في المسند عن عبد الله بن عمرو أن النبى صلى الله عليه وسلم قال لا

يحل لثلاثة يكونون بفلاة من الأرض إلا أمروا عليهم أحدهم فوجب صلى الله عليه وسلم

تأشير الواحد في الاجتماع القليل العارض في السفر تنبيهها بذلك على سائر أنواع الاجتماع

ولأن الله تعالى أوجب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ولا يتم ذلك إلا بقو وإمارة

وكذلك سائر ما أوجبه من الجهاد والعدل وإقامة الحج والجمع والأعياد ونصر المظلوم

وإقامة الحدود لا تتم إلا بالقوة والإمارة ولهذا روي أن السلطان ظل الله في الأرض ويقال

ستون سنة من إمام جائر أصلح من ليلة بلا سلطان والتجربة تبين ذلك ولهذا كان السلف كالفضيل بن عياض وأحمد بن حنبل وغيرهما يقولون لو كان لنا دعوة مستجابة لدعونا بها للسلطان وقال النبي صلى الله عليه وسلم إن الله يرضى لكم ثلاثة أن تعبدوه ولا تشركوا به شيئاً وأن تعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا وأن تناصحوا من ولاه الله أمركم رواه مسلم وقال ثلاث لا يغفل عليهن قلب مسلم إخلاص العلم لله ومناصحة ولاة الأمر ولزوم جماعة المسلمين فإن دعوتهم تحيط من ورائهم رواه أهل السنن وفي الصحيح عنه أنه قال الدين النصحية الدين النصحية قالوا لمن يا رسول الله قال الله ولكتابه ولرسوله ولأئمة السلمين وعامتهم فالواجب اتخاذ الإمارة ديناً وقربة يتقرب بها إلى الله فإن التقرب إليه فيها بطاعته وطاعة رسوله من أفضل القربات

السياسة الشرعية ج ١ ص ١٣٦ ، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الحليم بن تيمية الحراني المتوفى: ٧٢٨ ، دار النشر: دار المعرفة

كتب ورسائل وفتاوى ابن تيمية في الفقه ج ٢٨ ص ٣٩٠ ، اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس المتوفى: ٧٢٨ ، دار النشر: مكتبة ابن تيمية ، الطبعة: الثانية ، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي

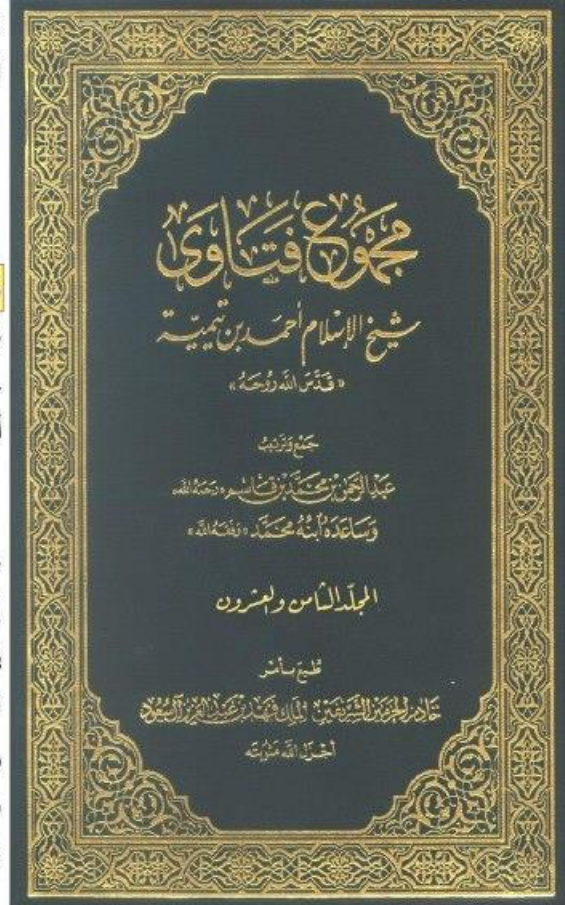
مجموع الفتاوى ج ٢٨ ص ٣٩٠ ، اسم المؤلف: أحمد عبد الحليم بن تيمية الحراني أبو العباس المتوفى: ٧٢٨ ، دار النشر: مكتبة ابن تيمية ، الطبعة: الثانية ، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي

حَرَجَ) فلم يوجب ما لا يستطاع . ولم يحرم ما يضطر إليه . إذا كانت
الضرورة بغير معصية من العبد .

فصل

يجب أن يعرف أن ولاية أمر الناس من أعظم واجبات الدين ؛
بل لا قيام للدين ولا للدنيا إلا بها . فإن بني آدم لا تتم مصلحتهم إلا
بالاجتماع لحاجة بعضهم إلى بعض . ولابد لهم عند الاجتماع من رأس ،
حتى قال النبي صلى الله عليه وسلم : « إذا خرج ثلاثة في سفر فليؤمروا
أحدهم » . رواه أبو داود ، من حديث أبي سعيد . وأبى هريرة .

وروى الإمام أحمد في المسند عن عبدالله بن عمرو ، أن النبي
صلى الله عليه وسلم قال : « لا يحل لثلاثة يكونون بقلعة من الأرض
إلا أمروا عليهم أحدهم » فأوجب صلى الله عليه وسلم تأمير الواحد
في الاجتماع القليل العارض في السفر ، تنبيهاً بذلك على سائر أنواع
الاجتماع . ولأن الله تعالى أوجب الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر ،
ولا يتم ذلك إلا بقوة وإمارة . وكذلك سائر ما أوجه من الجهاد والعدل
 وإقامة الحج والجمع والأعياد ونصر المظلوم . وإقامة الحدود لا تتم إلا
بالقوة والإمارة ؛ ولهذا روى : « أن السلطان ظل الله في الأرض » .
٣٩٠



همه انبيا و اوليا خليفه داشتند

قال محمد بن حامد في قوله : «اخلفني في قومي» قال : لم يزل للأنبياء والأولياء خلف
يخلفهم فيمن بعدهم من أمتهم وأصحابهم ، يكون هديهم على هديه ، يحفظون على أمتهم
ما يضعونه من سنتهم وأن أبا بكر الصديق رضي الله عنه كان هو القائم بهذا المقام بعد

النبي صلى الله عليه وسلم ولو لم يقم هو ؛ لذهبت سنن منها محاربة أهل الردة وغير ذلك
تفسير السلمي ج ١ ص ٢٣٧ ، اسم المؤلف: أبو عبد الرحمن محمد بن الحسين بن موسى الأزدي السلمي
المتوفى: ٤١٢هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - لبنان/ بيروت - ١٤٢١هـ - ٢٠٠١م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق :

سيد عمران

عدم جواز ترك امت بدون تعيين خليفه

قال الشيباني المتوفى ١٩٨: وهذا لأنه لا يجوز ترك المسلمين سدى ليس عليهم من يدبر أمورهم

في دار الإسلام ولا في دار الحرب

شرح كتاب السير الكبير ج ٢ ص ٨٠٣، اسم المؤلف: محمد بن الحسن الشيباني المتوفى: ١٩٨هـ، دار النشر: معهد المخطوطات - القاهرة - -، الطبعة: -، تحقيق: د. صلاح الدين المنجد

آیا امامت جزو اصول دین است؟

ابن خلدون: امامت جزو ارکان دین نیست

بسیاری از علمای اهل سنت، به صورت صریح خلافت و امامت را جزو ارکان و اصول دین نامیده‌اند. و یا مطالبی را مطرح کرده‌اند که نتیجه آن پذیرفتن چنین اعتقادی است؛ اما وقتی به امامت امیرمومنان علی علیه السلام و عقیده شیعه می‌رسند، امامت را جزو ارکان نمی‌دانند و به آن اشکال می‌کنند؛ از جمله آقای ابن خلدون می‌گوید:

قال ابن خلدون: المتوفى ٨٠٨: وشبهة الإمامية في ذلك إنما هي كون الإمامة من أركان الدين كما يزعمون وليس كذلك فإنما هي من المصالح العامة المفوضة إلى نظر الخلق ولو كانت من أركان الدين لكان شأنها شأن الصلاة.

شبهه شیعیان در این زمینه این است که امامت رکنی از ارکان دین است؛ این جزو توهّمات آنها است؛ ولی آنچنان که خیال می‌کنند نیست؛ بلکه امامت از مصالح عمومی است که به نظر خلق واگذار شده است و اگر جزء ارکان دین بود، باید شأن و منزلت آن همانند نماز باشد.
ابن خلدون الحضرمي، عبد الرحمن بن محمد (المتوفى ٨٠٨هـ)، مقدمة ابن خلدون، ج ١ ص ٢١٢، ناشر: دار القلم - بيروت - ١٩٨٤، الطبعة: الخامسة.

اما در مقابل وقتی بحث خلافت ابوبکر و عمر باشد، نظر آنها صد در صد تغییر کرده و ادعا می‌کنند که امامت و خلافت جزو ارکان دین است.

تعداد زیادی از علمای اهل سنت به این مطلب تصریح کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

ابن عبد البر، قرطبي و ...: خلافت رکنی از ارکان دین است:

ابن عبد البر قرطبي، شهاب الدين نویری و علی بن محمود خزاعی به صراحت ادعا کرده‌اند که خلافت رکنی از ارکان دین است:

قال ابن عبد البر المتوفى ٤٦٣هـ: واستخلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم على امته من بعده بما أظهر من الدلائل البينة على محبته في ذلك وبالتعريض الذي يقوم مقام التصريح ولم يصرح بذلك لأنه لم يؤمر فيه بشيء وكان لا يصنع شيئاً في دين الله إلا بوحي والخلافة ركن من أركان الدين.

رسول خدا صلی الله علیه وآله ابوبکر را جانشین خویش بر امت قرار داد!!! زیرا شواهد آشکاری بر محبت خویش نسبت به ابوبکر ابراز کرد ؛ و همچنین با کنایه‌ای که شبیه تصریح بود ، وی را خلیفه خود قرار داد ؛ اما به این کار تصریح نکرد ؛ زیرا در این زمینه دستوری از جانب خداوند نداشت و رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد دین ، جز با وحی کاری انجام نمی‌دهید و خلافت نیز یکی از اصول دین است .

الاستیعاب في معرفة الأصحاب، ج ۳، ص ۹۶۹، تحقیق: علی محمد البجاوی، ناشر: دار الجیل - بیروت،

الطبعة: الأولى، ۱۴۱۲هـ

النویری، شهاب الدین أحمد بن عبد الوهاب (المتوفی ۷۳۳هـ)، نهاية الأرب في فنون الأدب، ج ۱۹ ص ۱۴ ، تحقیق مفید قمحیة وجماعة، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۲۴هـ - ۲۰۰۴م.

الخزاعي، علي بن محمود بن سعود أبو الحسن (المتوفی ۷۸۹هـ)، تخریج الدلالات السمعیة علی ما كان في عهد رسول الله من الحرف، ج ۱ ص ۴۴، تحقیق: د. إحسان عباس، ناشر: دار الغرب الإسلامی - بیروت ،

الطبعة: الأولى، ۱۴۰۵هـ

قرطبی ، مفسر شهیر نیز در تفسیر خود در ذیل آیه «إني جاعل فی الأرض خلیفة» می‌نویسد:

قال القرطبي المتوفى ۶۷۱هـ: الرابعة هذه الآية أصل في نصب إمام و خلیفة یسمع له ویطاع لتجتمع به الكلمة وتنفذ به أحكام الخلیفة ولا خلاف في وجوب ذلك بین الأمة ولا بین الأئمة ... ودلیلنا قول الله تعالى : إني جاعل فی الأرض خلیفة وقوله تعالى : يا داود إنا جعلناك خلیفة فی الأرض وقال : وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض أي یجعل منهم خلفاء إلى غیر ذلك من ...

ثم إن الصديق رضی الله عنه لما حضرته المتوفى عهد إلى عمر في الإمامة ولم يقل له أحد هذا أمر غیر واجب علينا ولا عليك فدل على وجوبها وأنها ركن من أركان الدين الذي به قوام المسلمین.

این آیه ، مدرک شرعی وجوب نصب امام و خلیفه‌ای است که مردم باید از او حرف‌شنوی داشته باشند و اطاعت کنند تا اتحاد ایجاد شود و احکام خلیفه بدین سبب اجرا شود . و کسی از امت و یا بزرگان در این مطلب شکی ندارد ... و دلیل ما این آیه است که «إني جاعل فی الأرض خلیفة» و این آیه که «يا داود إنا جعلناك خلیفة فی الأرض» و نیز آیه «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الأرض» یعنی از میان آنها خلفایی قرار دهد ، و نیز آیات دیگر ...

ابوبکر وقتی زمان وفاتش فرا رسید ، امامت را بعد از خودش به عمر واگذار کرد ، و کسی به او نگفت که این کار بر تو یا بر ما واجب نیست .

این ادله نشان می‌دهد که این کار واجب است و رکنی از ارکان دین است که بقای مسلمانان وابسته به آن است.

الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، ج ۱، ص ۲۶۵، ناشر: دار الشعب - القاهرة.

همین مطلب را دیگر علمای اهل سنت در کتب خویش از وی نقل کرده و تایید کرده‌اند. از جمله حمد بن ناصر تمیمی حنبلی و شنقیطی صاحب تفسیر معروف أضواء البیان.

الفواکه العذاب في الرد علي من لم يحكم السنة والكتاب، ج ۱ ص ۲۱۲، للتميمي الحنبلي، حمد بن ناصر بن عثمان آل معمر (المتوفى ۱۲۲۵هـ)، طبق برنامه الجامع الكبير.

أضواء البيان في إيضاح القرآن بالقرآن، ج ۱ ص ۲۱، للشنقيطي، محمد الأمين بن محمد بن المختار (المتوفى ۱۳۹۳هـ)، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر. - بيروت. - ۱۴۱۵هـ - ۱۹۹۵م.

امامت از اصول دین است و مخالفت با آن کفر و بدعت ! :
بسیاری از علمای اهل سنت، تصریح کرده‌اند که امامت جزو اصول دین و مخالفت با آن کفر و بدعت است.

بیضاوی

بیضاوی از مشاهیر علمای اهل سنت است و کتابی در علم اصول دارد که جزو اساسی‌ترین کتب اصولی به شمار می‌رود و به همین سبب بیش از ۴۰ شرح بر کتاب وی نگاشته شده است؛ وی در این کتاب می‌گوید:

و ادعت الشيعة ان النصَّ دلَّ على إمامة علي رضي الله عنه ولم يتواتر كما لم تتواتر الإقامة والتسمية ومعجزات الرسول عليه الصلاة والسلام ، قلنا الأولان من الفروع ، ولا كفر ولا بدعة في مخالفتها ، بخلاف الإمامة ؛ وأما تلك المعجزات فلقلة المشاهدين .

شیعیان ادعا می‌کنند که روایت، دلالت بر امامت علی رضی الله عنه می‌کند؛ اما این روایات متواتر نیست؛ همانطور که روایات گفتن اقامه (و اجزای آن) متواتر نیست؛ یا روایت مربوط به بسم الله گفتن در نماز (که بلند باشد یا آرام) متواتر نیست؛ یا معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله متواتر نیست؛ ما در پاسخ می‌گوییم دو مورد اول (اقامه و تسمیه) جزو فروع دین است و مخالفت با آنها موجب کفر یا بدعت نمی‌شود، به خلاف امامت؛ اما معجزات پیامبر صلی الله علیه وآله به این علت متواتر نیست که افراد کمی آنها را دیده‌اند !

مِنْهَا كِتَابُ الْوُصُولِ

إِلَى عِلْمِ الْأُصُولِ

تَأَلَّفَ

قَاضِي الْقُضَاةِ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ الْبَيْضَاوِيَّ

(ت : ٦٨٥ هـ)

وَمَعَهُ تَخْرِيجُ أَهَادِيثِ الْمَنَاهِجِ

تَأَلَّفَ

الْحَافِظُ زَيْنُ الدِّينِ عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعِرَاقِيُّ

(ت : ٨٠٦ هـ)

اِعْتَقَى بِهِ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ

مُصْطَفَى شَيْخِ مُصْطَفَى

مُؤَسَّسَةُ الرِّسَالَةِ نَاشِرُونَ

يمنع تواطؤهم على الكذب. وقال القاضي : لا يكفي الأربعة، وإلا لأفاد قول كل أربعة، فلا يجب تركية شهود الزنا، لحصول العلم بالصدق أو الكذب، وتوقف في الخمسة، وردَّ بأن حصول العلم بفعل الله تعالى فلا يجب الاطراد، وبالفارق بين الرواية والشهادة، وشُرِّط اثنا عشر كنفاء موسى عليه الصلاة والسلام. وعشرون لقوله تعالى : ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ﴾ [الأنفال: ٦٥]. وأربعون لقوله تعالى : ﴿وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ٦٤] وكانوا أربعين. وسبعون لقوله تعالى : ﴿وَأَخْذَارَ مَوْمِنٍ قَوْمُهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّيَقْبِلُنَا﴾ [الأعراف: ١٥٥] وثلاثمئة وبضعة عشر عدد أهل بدر، والكل ضعيف.

ثم إن أخبروا عن عيان ذلك، وإلا فيشترط ذلك في كل الطبقات.
الرابعة: مثلاً لو أخبر واحد بأن حاتماً أعطى ديناراً، وآخر أنه أعطى فرساً، وآخر أنه أعطى جملاً، وهلم جرأ، تواتر القدر المشترك، لوجوده في الكل.

الفصل الثاني :

فيما علم كذبه وجهو قسمان

الأول: ما علم خلافه ضرورة أو استدلالاً.

الثاني: ما لو صحَّ لتوفرت الدواعي على نقله كما يُعلم أن لا بلدة بين مكة والمدينة أكبر منهما، إذ لو كان، لنقل. وأدعت الشيعة أن النص دَلَّ على إمامة علي رضي الله عنه^(١)، ولم يتواتر كما لم تتواتر الإقامة والتسمية ومعجزات الرسول عليه الصلاة

(١) حديث: النص على إمامة علي كما ادعت الشيعة. ابن حبان في «الضعفاء» من رواية مطر بن ميمون، عن أنس: «إن أخي ووزير وخليفتي من أهلي، وخير من أترك بعدي يقضي ديني وينجز مواعيدي علي بن أبي طالب» وقال ابن حبان: مطر يروي الموضوعات^(١) وللطبراني في «الأوسط» رواية مينا عن ابن مسعود: «كنت مع النبي ﷺ ليلة الجن» وفيه قال: «نعت إلى نفسي قال: قلت: ما ستخلف؟ قال: قلت: علي بن أبي طالب، قال: والذي نفسي بيده إن أطاعوه ليدخلن الجنة أكتعنون^(٢)». ومينا كان يكذب. قال أبو حاتم: روى ابن الجوزي الحديثين في «الموضوعات». وقال: إنهما موضوعان. وفي «مسند أحمد» من حديث علي: «لم يعهد إلينا رسول الله ﷺ في الإمامة عهداً نأخذ به» الحديث^(٣).

(١) قال الحافظ ابن حجر في «التقريب» (٦٧٠٣): مطر بن ميمون المحاربي، الإسكاف، أبو خالد الكوفي: متروك، من الخامسة.

(٢) الطبراني في «الكبير»: ٩٩٦٩. وأكتعنون: تأكيد، تقول: دخلوا أجمعون أكتعنون، ولا يستعمل مفرداً.

(٣) أخرجه أحمد: ٩٢١ من حديث علي. وإسناده ضعيف.

والسلام. قلنا: الأولان من الفروع، ولا كُفِّر ولا بدعة في مخالفتها، بخلاف الإمامة، وأما تلك المعجزات فليقلّة المشاهدين.

مسألة:

بعض ما نُسِب إلى رسول الله ﷺ كذب لقوله: «سَيُكْذَب عَلَيَّ»^(١) ولأن منها ما لا يقبل التأويل، فيمتنع صدوره عنه، وسببه نسيان الراوي، أو غلطه، أو افتراء الملاحدة لتنفير العقلاء.

الفصل الثالث:

فيما ظنَّ صدقَهُ «وَجَّهْ خَيْرَ الْعَدْلِ الْوَاحِدِ، وَالنَّظَرُ فِي طَرَفَيْهِ»

الأول: في وجوب العمل به، دل عليه السمع، وقال ابن سريج والقفال والبصري: دَلَّ العقل أيضاً، وأنكره قومٌ لعدم الدليل، أو للدليل على عدمه، شرعاً أو عقلاً، وأحاله آخرون، واتفقوا على الوجوب في الفتوى والشهادة والأمور الدنيوية.

لنا وجوه:

الأول: أنه تعالى أوجب الحَذَرَ بإنذار طائفة من الفِرقة، والإنذار: الخبرُ المخوفُ،

(١) حديث: «سَيُكْذَب عَلَيَّ» لا أصل له هكذا، وفي مقدمة مسلم من حديث أبي هريرة: «يكون في آخر الزمان دجالون كذابون، يأتونكم من الأحاديث ما لم تسمعوا أنتم ولا آبائكم، فإياكم وإياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم»^(١).

(١) حديث «سَيُكْذَب عَلَيَّ» قال الشيخ عبد الفتاح أبو غدة رحمه الله تعالى: «وهكذا أورد هذا الحديث الحافظ ابن كثير في كتابه «اختصار علوم الحديث» في النوع الحادي والعشرين (٢٤٤/١)، ولم يُعَلِّق عليه الشيخ أحمد شاكر رحمه الله تعالى بشيء!!، وقد بحثت عنه طويلاً فلم أجده، ثم رأيت العجلوني قال في «كشف الخفاء» (١/٥٣٠): «سَيُكْذَب عَلَيَّ»: قال ابن الملقن في «تخريج أحاديث البيضاوي»: هذا الحديث لم أره كذلك، نعم في أوائل «صحيح مسلم» [١٦] عن أبي هريرة أن رسول الله ﷺ قال: «يكون في آخر الزمان دجالون كذابون، يأتونكم من الأحاديث بما لم تسمعوا أنتم ولا آبائكم، فإياكم وإياهم، لا يضلونكم ولا يفتنونكم» فلعله مروي بمعنى هذا الحديث. ثم رأيت العلامة جلال الدين المحلي قد نبّه عليه في شرحه علي «جمع الجوامع» للسبكي في مبحث السنة (٨١/٢) فقال: «وهو حديث لا يُعرف، كما قال المصنف» انتهى كلام الشيخ عبد الفتاح تعليقاً في «الأجوبة الفاضلة» ص ١٤٣.

قلت: في «أسنى المطالب» ص ١٢: «لم يُعلم أنه حديث»، وأورده ابن تيمية في «منهاج السنة» بصيغة التَّمْرِيض (١٨/٤) وانظر «قواعد التحديث» للشيخ جمال الدين القاسمي رحمه الله تعالى ص ١٥٨ بتحقيقنا.

این عبارت به خوبی نشان می‌دهد که وی امامت را ، جزو اصول دین می‌داند ، و مخالفت با آن را موجب کافر شدن ، و اهل بدعت شدن می‌داند .

بسیاری از شراح این کتاب نیز همین مطلب را تایید کرده‌اند ؛ که به آنها اشاره خواهیم کرد .

محمد ابو النور زهیر استاد الازهر

وی در کتاب خود اصول الفقه که در شرح کتاب بیضاوی است می‌نویسد :

وأجاب الجمهور عن ذلك ، بأن الاقامة و التسمية في الصلاة لم تتوفر الدواعي على نقلها لكونها من الأحكام الفرعية ، والمخطئ فيها ليس بكافر ولا مبتدع ، بخلاف الإمامة ، فإنها من أصول الدين والمخالفة فيها فتنة وبدعة

جمهور از شبهه شیعه این چنین پاسخ می‌دهد که اقامه و گفتن بسم الله در نماز ، انگیزه زیادی برای نقل نداشته است ! زیرا جزو احکام فرعی است ؛ و کسی که در آن اشتباه کند کافر و یا بدعت گذار نیست ؛ اما امامت این چنین نیست ، زیرا از اصول دین است و مخالفت با آن موجب فتنه و بدعت است !

مِنْهَا كُنَّ الْوُصُولُ

إِلَى عِلْمِ الْأُصُولِ

تَأَلَّفَ

قَاضِي الْقُضَاةِ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ الْبَيْضَاوِيَّ

(ت : ٦٨٥ هـ)

وَمَعَهُ تَخْرِيجُ أَهَادِيثِ الْمَنَاهِجِ

تَأَلَّفَ

الْحَافِظُ زَيْنُ الدِّينِ عَبْدُ الرَّحِيمِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْعِرَاقِيُّ

(ت : ٨٠٦ هـ)

اعْتَقَى بِهِ وَعَلَى عَلَيْهِ

مُصْطَفَى شَيْخِ مُصْطَفَى

مُؤَسَّسَةُ الرِّسَالَةِ نَاشِرُونَ

والسلام. قلنا: الأولان من الفروع، ولا كُفِّر ولا بدعة في مخالفتهما، بخلاف الإمامة، وأما تلك المعجزات فلقلة المشاهدين.

مسألة:

بعض ما نسب إلى رسول الله ﷺ كذب لقوله: «سَيُكْذَبُ عَلَيَّ»^(١) ولأن منها ما لا يقبل التأويل، فيمتنع صدوره عنه، وسببه نسيان الراوي، أو غلظه، أو افتراء الملاحدة لتنفير العقلاء.

الفصل الثالث:

فيما ظنَّ صدقَه «وهو خبر العدل الواحد، والنظر في طرفين»

الأول: في وجوب العمل به، دل عليه السمع، وقال ابن سريج والقائل والبصري: دَلَّ العقل أيضاً، وأنكره قوم لعدم الدليل، أو للدليل على عدمه، شرعاً أو عقلاً، وأحاله آخرون، واتفقوا على الوجوب في الفتوى والشهادة والأمور الدنيوية.

لنا وجوه:

الأول: أنه تعالى أوجب الحذر بإنذار طائفة من الفرقة، والإنذار: الخبر المخوف،

(١) حديث: «سَيُكْذَبُ عَلَيَّ» لا أصل له هكذا، وفي مقدمة مسلم من حديث أبي هريرة: «يكون في آخر الزمان دجالون كذابون، يأتونكم من الأحاديث ما لم تسمعوا أنتم ولا آبائكم، فإياكم وإياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم»^(١).

(١) حديث «سَيُكْذَبُ عَلَيَّ» قال الشيخ عبد الفتاح أبو غدة رحمه الله تعالى: «وهكذا أورد هذا الحديث الحافظ ابن كثير في كتابه «اختصار علوم الحديث» في النوع الحادي والعشرين (١/٢٤٤)، ولم يُعَلِّق عليه الشيخ أحمد شاكر رحمه الله تعالى بشيء!!، وقد بحثت عنه طويلاً فلم أجده، ثم رأيت العجلوني قال في «كشف الخفاء» (١/٥٣٠): «سَيُكْذَبُ عَلَيَّ»: قال ابن الملقن في «تخريج أحاديث البيضاوي»: هذا الحديث لم أره كذلك، نعم في أوائل «صحيح مسلم» [١٦] عن أبي هريرة أن رسول الله ﷺ قال: «يكون في آخر الزمان دجالون كذابون، يأتونكم من الأحاديث بما لم تسمعوا أنتم ولا آبائكم، فإياكم وإياهم، لا يضلونكم ولا يفتنونكم» فلعله مروى بمعنى هذا الحديث. ثم رأيت العلامة جلال الدين المحلي قد نبّه عليه في شرحه علي «جمع الجوامع» للسبكي في مبحث السنة (٢/٨١) فقال: «وهو حديث لا يعرف، كما قال المصنف» انتهى كلام الشيخ عبد الفتاح تعليقاً في «الأجوبة الفاضلة» ص ١٤٣.

قلت: في «أسنى المطالب» ص ١٢: «لم يُعلم أنه حديث»، وأورده ابن تيمية في «منهاج السنة» بصيغة التمرّض (١٨/٤) وانظر «قواعد التحديث» للشيخ جمال الدين القاسمي رحمه الله تعالى ص ١٥٨ بتحقيقنا.

شیخ الاسلام علی بن عبد الکافی سبکی

همچنین شیخ الاسلام علی بن عبد الکافی السبکی المتوفی ۷۵۶ در شرح خود بر این کتاب می نویسد :

قال شیخ الاسلام السبکی علی بن عبد الکافی المتوفی ۷۵۶: وأجاب عن الأولین أعني الإقامة والتسمية

بأنهما من مسائل الفروع ولا كفر ولا بدعة في مخالفتها فلم تتواتر الدواعي علي نقلهما

لذلك ، بخلاف الإمامة فإنها من الأصول ومخالفتها بدعة وموثرة في الفتن.

الابهاج في شرح المنهاج ص ۳۲۷، نشر: مكتبة الكليات الأزهرية.

(مؤلف) از دو مورد اول اینچنین جواب می دهد که اقامه و تسمیه جزو مسائل فروع دین است و مخالفت با آنها موجب کفر و بدعت نمی شود ؛ و به همین دلیل انگیزه برای نقل آن زیاد نبوده است ؛ اما امامت جزو اصول دین است و مخالفت با آن بدعت است و موجب فتنه است.

الأهلاج في شرح المنهاج

على منهاج المؤلف إلى علل الأيوول للقاضي النيسابوري المتوفى ٦١٥ هـ

تأليف

شيخ الأستاذ علي بن عبد الكافي السبكي المتوفى ٨٧٥ هـ
رحمته الله منهاج الدين عبد الوهاب بن علي السبكي المتوفى ٨٧٦ هـ

محقق وتعليق

الدكتور رغباء محمد اسماعيل

رئيس قسم اللغة العربية والدراسات الإسلامية
كلية التربية بالديرة الحرة

١٤٠١ هـ - ١٩٨١ م

الناشر

مكتبة الكليات الأزهرية

عبد الله محمد إسماعيل وأخوه محمد

٩ ش. الصادقية - الأزهر - القاهرة

روش های متعدد انعقاد خلافت نزد اهل سنت

اهل سنت روش های متعددی را برای مشروعیت بخشیدن استقرار و انعقاد خلافت و حکومت سیاسی، پذیرفته اند؛ از جمله :^۱

الف: انتصاب توسط پیامبر (و می گویند پیامبر کسی را نصب نکردند)

ب: اجماع مسلمانان (یزید)

ج: انتخاب اهل حل و عقد (انتخاب ابوبکر)^۲

د: استخلاف و انتخاب خلیفه پیشین (انتخاب عمر و یزید)

هـ: انتخاب توسط شوری (عثمان)

و : قهر و غلبه^۳ (یزید و ...)

^۱ وقال القاضي عضد الدين الإيجي [م ٧٥٧ هـ] : « المقصد الثالث فيما ثبت به الإمامة ، وأنها تثبت بالنص من الرسول ، ومن الإمام السابق ، بالإجماع ، وتثبت ببيعة أهل الحل والعقد. لنا ، ثبوت إمامة أبي بكر بالبيعة »

وقال التفتازاني [م ٧٩١ هـ] : « وتنعقد الإمامة بطرق :

أحدها : ببيعة أهل الحل والعقد من العلماء والرؤساء ووجوه الناس الذين يتيسر حضورهم من غير اشتراط عدد ، ولا اتفاق من في سائر البلاد ، بل لو تعلق الحل والعقد بواحد مطاع كفت بيعته.

الثاني : إستخلاف الإمام وعهده ، وجعله الأمر شوري بمنزلة الإستخلاف ، إلا أن المستخلف عليه غير متعين فينشأرون ، ويتفقون على أحدهم ، وإذا خلع الإمام نفسه كان كموته ، فينتقل الأمر إلى ولي العهد.

الثالث : القهر والإستيلاء ، فإذا مات الإمام وتصدى للإمامة من يستجمع شرائطها من غيربيعة واستخلاف ، وقهر الناس بشوكته ، انعقدت الخلافة له وكذا إذا كان فاسقاً أو جاهلاً على الأظهر »

^۲ قال الماوردي [م ٤٥٠ هـ] : « إختلف العلماء في عدد من تنعقد به الإمامة منهم ، على مذاهب شتى. فقالت طائفة : لا تنعقد إلا بجمهور أهل العقد والحل من كل بلد ، ليكون الرضا به عاماً ، والتسليم لإمامته إجماعاً ، وهذا مذهب مدفوع ببيعة أبي بكر على الخلافة بإختيار من حضرها ، ولم ينتظر ببيعه قدوم غائب عنها.

^۳ قال الإسفرائيني : [٣٤٤ - ٤٠٦ هـ] في كتاب الجنایات : « وتنعقد الإمامة بالقهر والإستيلاء ، ولو كان فاسقاً أو جاهلاً أو عجمياً »

الثالث؛ القهر والاستيلاء فإذا مات الإمام وتصدى للإمامة من يستجمع شرائطها من غيربيعة واستخلاف وقهر الناس بشوكته انعقدت الخلافة له وكذا إذا كان فاسقاً أو جاهلاً على الأظهر إلا أنه يعصى بما فعل ولا يعتبر الشخص إماماً

ابوبكر:

خلافتش بدست عمر و بدون مشورت مسلمين منعقد شد!

صحيح البخارى (٨ / ١٦٩)

بَلَّغْنِي أَنَّ قَائِلًا مِنْكُمْ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَوْ قَدْ مَاتَ عُمَرُ بَايَعْتُ فَلَانًا، فَلَا يَغْتَرَنَّ أَمْرُؤُا أَنْ يَقُولَ: إِنَّمَا كَانَتْ بَيْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلْتَهُ وَتَمَّتْ، أَلَا وَإِنَّهَا قَدْ كَانَتْ كَذَلِكَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ وَقَى شَرَّهَا، وَلَيْسَ مِنْكُمْ مَنْ تَقْطَعُ الْأَعْنَاقُ إِلَيْهِ مِثْلُ أَبِي بَكْرٍ، مَنْ بَايَعَ رَجُلًا عَنْ غَيْرِ مَشُورَةٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَلَا يُبَايَعُ هُوَ وَلَا الَّذِي بَايَعَهُ، تَغَرَّةٌ أَنْ يُقْتَلَا.....

صحيح البخارى (٨ / ١٧٠)

بتفردہ بشروط الإمامة ويجب طاعة الإمام مالم يخالف حكم الشرع سواء كان عادلاً أو جابراً ولا يجوز نصب إمامين في وقت واحد على الأظهر وإذا ثبت الإمام بالقهر والغلبة ثم جاء آخر فقهره انعزل وصار القاهر إماماً

شرح المقاصد في علم الكلام ج ٢ ص ٢٧٢ اسم المؤلف: سعد الدين مسعود بن عمر بن عبد الله التفتازانى الوفاة: ٧٩١هـ، دار النشر: دار المعارف النعمانية - باكستان - ١٤٠١هـ - ١٩٨١م، الطبعة: الأولى

مسلمين: زور و غلبه است كه اگر شخصی به اين طريق امامت مردم را به دست گرفت، حتى اگر فاسق و نادان باشد، مى تواند امام و خليفه جامعه اسلامى گردد.»

بر اين اساس هر كس توانست با ارتش، نيروى نظامى، كودتا و خون و خونريزى حاكم وقت را از قدرت به زير كشيده و خودش حاكم جامعه اسلامى شود كارى شرعى و موجه انجام داده است.

وأما الطريق الثالث ، الذى تنعقد به البيعة القهرية : فهو قهر صاحب الشوكة ، فإذا خلا الوقت عن إمام فتصدى لها من هو من أهلها ، وقهر الناس بشوكته وجنوده بغير بيعه أو استخلاف ، انعقدت بيعته ، ولزمت طاعته ، لينتظم شمل المسلمين وتجتمع كلمتهم . ولا يقدح فى ذلك كونه جاهلاً أو فاسقاً فى الأصح . وإذا انعقدت الإمامة بالشوكة والغلبة لواحد ثم قام آخر فقهر الأول بشوكته وجنوده ، انعزل الأول وصار الثانى إماماً ، لما قدمناه (٦ / ب) من مصلحة المسلمين وجمع كلمتهم ، ولذلك قال ابن عمر فى أيام الحرة : نحن مع من غلب .

تحرير الأحكام فى تدبير أهل الإسلام ج ١ ص ٥٥، اسم المؤلف: شيخ الاسلام محمد بن إبراهيم بن سعد الله بن جماعة بن على بن جماعة بن حازم بن صخر الوفاة: ٢٠ جمادى الأولى / ٧٣٣هـ ، دار النشر: دار الثقافة بتفويض من رئاسة المحاكم الشرعية بقطر - قطر/ الدوحة - ١٤٠٨هـ - ١٩٨٨م ، الطبعة: الثالثة ، تحقيق: قدم له: الشيخ عبد الله بن زيد آل محمود، تحقيق ودراسة وتعليق: د. فؤاد عبد المنعم أحمد

فَكَثَّرَ اللَّعْطُ، وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، حَتَّى فَرِقْتُ مِنَ الْإِخْتِلَافِ، فَقُلْتُ: ابْسُطْ يَدَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ، فَبَسَطَ يَدَهُ فَبَايَعْتُهُ، وَبَايَعَهُ الْمُهَاجِرُونَ ثُمَّ بَايَعْتُهُ الْأَنْصَارُ. (همان ده نفر حاضر در سقیفه) وَنَزَوْنَا عَلَى سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ: قَتَلْتُمْ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ، فَقُلْتُ: قَتَلَ اللَّهُ سَعْدَ بْنَ عُبَادَةَ،....

پس این روش ، انعقاد حل و عقد نامیده شد

و اهل حل و عقد (ریش سفیدان) نیازی نیست جماعت زیادی باشند؛ بلکه یک نفر هم کافی می باشد!

قال الْقُرْطُبِيُّ : [م ٦٧١ هـ] : « فَإِنْ عَقَّدَهَا وَاحِدٌ مِنْ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ ، فَذَلِكَ ثَابِتٌ ، وَيَلْزَمُ الْغَيْرُ فَعْلُهُ ، خِلَافًا لِبَعْضِ النَّاسِ ، حَيْثُ قَالَ : لَا تَنْعَقِدْ إِلَّا بِجَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْحَلِّ وَالْعَقْدِ ، وَدَلِيلُنَا : أَنَّ عُمَرَ عَقَدَ الْبَيْعَةَ لِأَبِي بَكْرٍ ، وَلَمْ يَنْكُرْ أَحَدٌ مِنَ الصَّحَابَةِ ذَلِكَ . وَلَئِنَّهُ عَقْدٌ ، فَوَجِبَ أَنْ لَا يَفْتَقِرَ إِلَى عَدَدٍ يَعْقِدُونَهُ كَسَائِرِ الْعُقُودِ⁴ »

عمر:

خلافتش بدست ابوبکر ، علی رغم مخالفت دیگران منعقد شد.

عن قيل: قال: رأيت عمر بن الخطاب وهو يجلس والناس معه، وبيده جريدة، وهو يقول: أيها الناس اسمعوا واطيعوا قول خليفة رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) انه يقول: «اننى لم ألكم نصحاً... ومعه الصحيفة التى فيها استخلاف عمر.»

با این وجود او بدون توجه به حرف دیگران کار خود را کرد و وصیتی نوشت و در آن، عمر را به خلافت برگزید و آن را به عمر داد تا در مسجد برای مردم چنین قرائت کند:

حدثنا وكيع عن إسماعيل عن قيس بن أبي حازم قال رأيت عمر بن الخطاب وبيده عسيب نخل وهو يجلس الناس ويقول اسمعوا لقول خليفة رسول الله قال فجاء مولى لأبي بكر يقال له شديد بصحيفة فقرأها على الناس فقال يقول أبو بكر اسمعوا وأطيعوا لمن في هذه الصحيفة فوالله ما ألتكم قال قيس فرأيت عمر بن الخطاب بعد ذلك على المنبر

⁴ تفسير القرطبي ، ج ١ ، ص ٢٦٠

مصنف ابن ابی شیبہ ج ۷ ص ۴۳۴ ، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي الوفاة: ۲۳۵ ، دار النشر : مكتبة الرشد - الرياض - ۱۴۰۹ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : كمال يوسف الحوت

«ای مردم ! بشنوید و از وصیت جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) [ابوبکر] که هیچ خیری را از شما فروگذار نکرده، اطاعت کنید. راوی گوید: غلام ابوبکر که «شدید» نام داشت، همراه عمر بود و نوشته‌ای در دست داشت که در آن جانشینی عمر بن خطاب را وصیت نموده بود.»

تاریخ طبری، طبری، دار الکتب العلمی، بی‌روت، ج ۲، ص ۳۵۳.

حَدَّثَنَا شَبَابَةُ بْنُ سَوَّارٍ الْفَزَارِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ الْمَاجَشُونُ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: كَتَبَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ عَهْدَ الْخَلِيفَةِ مِنْ بَعْدِ أَبِي بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَأَمَرَهُ أَنْ لَا يَسْمِيَ أَحَدًا، وَتَرَكَ اسْمَ الرَّجُلِ، قَالَ: فَأَغْمِي عَلَى أَبِي بَكْرٍ إِغْمَاءً، فَأَخَذَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْعَهْدَ فَكَتَبَ فِيهِ اسْمَ عُمَرَ، قَالَ: فَأَفَاقَ أَبُو بَكْرٍ، قَالَ: فَقَالَ: "أَرْنَا الْعَهْدَ" قَالَ: فَإِذَا فِيهِ اسْمُ عُمَرَ، فَقَالَ: "مَنْ كَتَبَ هَذَا" فَقَالَ عُثْمَانُ: أَنَا، فَقَالَ: "رَحِمَكَ اللَّهُ، وَجَزَاكَ الْخَيْرَ، فَوَاللَّهِ لَوْ كَتَبْتَ نَفْسَكَ لَكُنْتَ لَذَلِكَ أَهْلًا."

شرح أصول اعتقاد أهل السنة، اللالكائي، ج ۷، ص ۱۴۰۳

اعتراض مردم به انتخاب عمر

حَدَّثَنَا وَكِيعٌ، وَابْنُ إِدْرِيسٍ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ، عَنْ زَيْدِ بْنِ الْحَارِثِ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ حِينَ حَضَرَهُ الْمَوْتُ أَرْسَلَ إِلَى عُمَرَ يَسْتَخْلِفُهُ، فَقَالَ النَّاسُ: تَسْتَخْلِفُ عَلَيْنَا فُظًّا غَلِيظًا، وَلَوْ قَدْ وَلِينَا كَانَ أَفْظَ وَأَغْلَظَ، فَمَا تَقُولُ لِرَبِّكَ إِذَا لَقِيتَهُ وَقَدْ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا عُمَرَ؟

مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲۰، ص ۵۸۴

ذَكَرَ اسْتَخْلَافَ عُمَرَ رَحِمَهُ اللَّهُ

قَالَ: أَخْبَرَنَا سَعِيدُ بْنُ عَامِرٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا صَالِحُ بْنُ رُسْتَمٍ، عَنْ ابْنِ أَبِي مَلِيكَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمَّا ثَقُلَ أَبِي دَخَلَ عَلَيْهِ فُلَانٌ وَفُلَانٌ، فَقَالُوا: يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، مَاذَا تَقُولُ لِرَبِّكَ إِذَا قَدِمْتَ عَلَيْهِ غَدًا وَقَدْ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا ابْنَ الْخَطَّابِ؟

قَالَ: أَخْبَرَنَا الضَّحَّاكُ بْنُ مَخْلَدٍ أَبُو عَاصِمٍ النَّبِيلُ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ يُونُسَ بْنِ مَاهَكَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: لَمَّا حَضَرَتْ أَبَا بَكْرٍ الْوَفَاةَ اسْتَخْلَفَ عُمَرُ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيٌّ، وَطَلَحَةُ، فَقَالَا: مَنْ اسْتَخْلَفْتَ؟ قَالَ: "عُمَرُ"، قَالَا: فَمَاذَا أَنْتَ قَائِلٌ لِرَبِّكَ؟

الطبقات الكبرى، ج ٣، ص ٢٧٤

لما استخلف أبو بكر عمر رضي الله عنهما قال لمعيقب الدوسي : ما يقول الناس في

استخلاف عمر ؟

قال : كرهه قومٌ ورضيه قومٌ آخرون .

قال : الذين كرهوه أكثر أم الذين رضوه ؟

قال : بل الذين كرهوه ...

الآداب الشرعية ، محمد بن مفلح المقدسي، ج ١ ، ص ٧١

وقد تكلموا مع الصديق في ولاية عمر وقالوا ماذا تقول لربك وقد وليت علينا فظا

غليظا .

منهاج السنة ، ج ٦ ، ص ١٥٥

صحيح البخارى (٨١ / ٩)

٧٢١٨ - حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ، أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا، قَالَ: قِيلَ لِعُمَرَ أَلَا تَسْتَخْلِفُ؟ قَالَ: «إِنْ أَسْتَخْلِفْتُ فَقَدْ اسْتَخْلَفَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ، وَإِنْ أَتْرَكَ فَقَدْ تَرَكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» فَأَثْنُوا عَلَيْهِ فَقَالَ: «رَأَيْبٌ رَاهِبٌ، وَدِدْتُ أَنْي نَجَوْتُ مِنْهَا كَفَافًا، لَا لِي وَلَا عَلَيَّ، لَا أَتَحَمَّلُهَا حَيًّا وَلَا مَيِّتًا»

۷۲۱۸- حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ : أَخْبَرَنَا سُفْيَانُ ، عَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ ، عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا قَالَ : قِيلَ لِعُمَرَ : **أَلَا تَسْتَخْلَفُ ؟** قَالَ : **إِنْ اسْتَخْلَفْتُ لَقَدْ اسْتَخْلَفْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي أَبُو بَكْرٍ .** وَإِنْ أَتْرَكَ لَقَدْ تَرَكْتُ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ . فَأَتَيْنَا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : رَأَيْتُمْ رَاهِبًا ، وَدَدْتُ أَنِّي نَجَوْتُ مِنْهَا كَقَتَا ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، لَا أَتَحَمَّلُهَا حَيًّا وَلَا مَيِّتًا . [أخرجه مسلم : ۱۸۲۳]

۷۲۱۸- از سُفیان، از هِشام بن عروه، از پدرش روایت است که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما گفت: به عمر گفته شد: آیا جانشین (خود را) تعیین نمی کنی؟ عمر گفت: اگر جانشین تعیین کنم، همانا ابوبکر، کسی که از من بهتر است جانشین تعیین کرده است. و اگر این امر را وا گذارم، همانا رسول الله صلی الله علیه و سلم که از من بهتر است آن را واگذارده است.

مردم عمر را ستودند. سپس عمر گفت: (مردم) آرزومند (خلافت) ترسنده (مسئولیت) آن اند، همانا دوست می دارم که از کفاف مسئولیت برایم که نه مرا اجری باشد و نه زجری. بار (مسئولیت تعیین خلیفه را) نه در زندگی و نه در مرگ برده نمی توانم.

۷۲۱۹- از هِشام، از معمر روایت است که زهری گفت: انس بن مالک رضی الله عنه مرا خبر داده است که همانا وی خطبه عمر را آنگاه که بر منبر نشست شنیده و آن فردای همان روز بود که پیامبر صلی الله علیه و سلم وفات کرده بود. عمر تشهد گفت و ابوبکر خاموش بود و سخن نمی گفت. عمر گفت: من بدان امیدوار بودم که رسول الله صلی الله علیه و سلم ما را پس پشت می افکند- مراد وی آن بود که آن حضرت آخرین کس از ایشان می بود که می مرد- پس اگر محمد صلی الله علیه و سلم به تحقیق مرده است، همانا خدای تعالی میان شما نوری نهاده است که بدان هدایت می شوید، هدایتی که خدا، محمد صلی الله علیه و سلم را هدایت کرده است (یعنی قرآن) و همانا ابوبکر

۷۲۱۹- حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُوسَى : أَخْبَرَنَا هِشَامُ ، عَنْ مَعْمَرٍ ، عَنْ الزُّهْرِيِّ : أَخْبَرَنِي أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ : أَنَّهُ سَمِعَ خُطْبَةَ عُمَرَ الْآخِرَةَ حِينَ جَلَسَ عَلَى الْمِنْبَرِ ، وَذَلِكَ الْقَدَمَ مِنْ يَوْمِ تُوُفِّي النَّبِيِّ ﷺ ، فَتَشَهَّدَ وَأَبُو بَكْرٍ صَامِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ ، قَالَ : كُنْتُ أَرْجُو أَنْ يَعْيشَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى يَدْبُرْنَا ، يُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَكُونَ آخِرَهُمْ ، فَإِنْ يَكُ مُحَمَّدٌ ﷺ قَدْ مَاتَ ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ جَعَلَ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ نُورًا تَهْتَدُونَ بِهِ هَدَى اللَّهُ مُحَمَّدًا ﷺ ، وَإِنْ أَبَا بَكْرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثَانِي اثْنَيْنِ ، فَإِنَّهُ أَوْلَى الْمُسْلِمِينَ بِأُمُورِهِمْ ، فَتَقَوُّوا قِيَابِعُوهُ ، وَكَأَنْتُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ قَدْ بَايَعُوهُ قَبْلَ ذَلِكَ فِي سَقِيقَةِ بَنِي سَاعِدَةَ ، وَكَأَنْتُمْ بَيْعَةُ الْعَامَةِ عَلَى الْمِنْبَرِ . قَالَ الزُّهْرِيُّ : عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ : سَمِعْتُ عُمَرَ يَقُولُ لِأَبِي بَكْرٍ يَوْمَئِذٍ : اصْعِدِ الْمِنْبَرَ ، فَلَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ ، قَبَايِعَهُ النَّاسُ عَامَةً . [انظر : ۷۲۱۹]

انعقاد معاویه

معاویه نیز که توسط عمر حاکم شام شده بود، حاضر به تسلیم آن به امیرالمومنین ع نشد. و سپس بعد از صلح با امام حسن ع ، حاکم بر عراقین و حجاز نیز گردید.

انعقاد یزید (نصب پدر، بیعت صحابه و اجماع)

معاویه یزید را جانشین خود کرد

صحابه با او بیعت کردند

اجماع رخ داد

بدین ترتیب خلافت یزید با سه دلیل از دلایل انعقاد خلافت نزد اهل سنت منعقد شد . لذا اعتبار خلافتش از ابوبکر و عمر و عثمان نیز بیشتر بود.

بیعت صحابه:

موسوعة أقوال الإمام أحمد بن حنبل فی رجال الحديث وعلله (۴/ ۱۵۷)

- قال عبد الله بن أحمد: حدثني أبي. قال: حدثنا أبو بكر. قال: لم يبايع ابن الزبير، ولا حسين، ولا ابن عمر، يزید بن معاوية في حياة معاوية. قال: فتركهم معاوية. «العلل» (۴۷۴۸) .

۲۱- باب : إِذَا قَالَ عِنْدَ قَوْمٍ

شَيْئًا ، ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ بِخِلَافِهِ

۷۱۱۱- حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ : حَدَّثَنَا حَمَادُ بْنُ زَيْدٍ ، عَنْ أَيُّوبَ ، عَنْ نَافِعٍ قَالَ : لَمَّا خَلَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ ، جَمَعَ ابْنُ عُمَرَ حَشَمَهُ وَوَلَدَهُ ، فَقَالَ : إِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : « يَنْصَبُ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ » . وَإِنَّا قَدْ بَايَعْنَا هَذَا الرَّجُلَ عَلَى بَيْعِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ، وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ غَدْرًا أَكْثَرَ مِنْ أَنْ يَبَايَعَ رَجُلٌ عَلَى بَيْعِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يَنْصَبُ لَهُ الْقَتْلَ ، وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنْكُمْ خَلَعَهُ ، وَلَا بَايَعَ فِي هَذَا الْأَمْرِ ، إِلَّا كَانَتْ الْفَيْصَلُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ . [راجع : ۳۱۸۸ . أخرجه مسلم : ۱۷۳۵ ، مختصراً]

باب-۲۱ کسی که نزد مردم چیزی بگوید و چون بیرون آید به خلاف آن بگوید

۷۱۱۱- از حماد بن زید از ایوب روایت است که نافع گفت: آنگاه که مردم مدینه یزید بن معاویه را (از خلافت) خلع کردند، ابن عمر فرزندان و خویشاوندان و آشنایان خود را فراخواند و بدیشان گفت: همانا از رسول الله صلی الله علیه و سلم شنیده‌ام که می‌فرمود: «برای هر پیمان شکن خیانتکار در روز قیامت پرچمی برافراشته می‌شود.»

ابن عمر گفت: همانا ما با این مرد (یزید) به بیعت خدا و رسول او بیعت کردیم و همانا من خیانتی از این برتر نمی‌دانم که مردی به بیعت خدا و رسول او بیعت کند، سپس در برابر وی پرچم جنگ برافرازد، و همانا اگر بدانم که یکی از شما او را خلع کرده و در این امر از وی بیعت نکرده است، میان من و او جدایی خواهد بود»



الأعلام للزركلي (۸ / ۱۸۹)

یزید بن معاویه

(۲۵ - ۶۴ هـ = ۶۴۵ - ۶۸۳ م)

یزید بن معاویه بن ابی سفیان الأموی: ثانی ملوک الدولة الأمویة فی الشام. ولد بالمطرون، ونشأ بدمشق. وولی الخلافة بعد وفاة أبيه (سنة ۶۰ هـ وأبى البيعة له عبد الله بن الزبير والحسين ابن علي، فانصرف الأول إلى مكة والثاني إلى الكوفة. وكان من أمرهما ما تقدمت الإشارة إليه في ترجمتهما، وفي أيام يزيد هذا كانت فاجعة المسلمين بالسبط الشهيد "الحسين بن علي" سنة ۶۱ هـ وخلع أهل المدينة طاعته (سنة ۶۳) فأرسل إليهم مسلم بن عقبة المري، وأمره أن يستبجحها ثلاثة أيام وأن يبايع أهلها على أنهم خول وعبيد ليزيد، ففعل بها

مسلم الأفاعيل القبيحة، وقتل فيها كثيرا من الصحابة وأبنائهم وخيار التابعين. وفي زمن يزيد فتح المغرب الأقصى على يد الأمير "عقبه بن نافع" وفتح "سلم بن زياد" بخارى وخوارزم. ويقال إن يزيد أول من خدم الكعبة وكساها الديباج الخسرواني. ومدته في الخلافة ثلاث سنين وتسعة أشهر إلا أياما.

بيعت توده مردم سنى با يزيد:

ابن حجر:

ثم اجتمع الناس على معاوية عند صلح الحسن ثم اجتمعوا على ولده يزيد ولم ينتظم للحسين أمر بل قتل قبل ذلك

فتح البارى ج ١٣ ص ٢١٤

سيوطي:

قال شيخ الإسلام ابن حجر فى شرح البخارى كلام القاضى عياض أحسن ما قيل فى الحديث وأرجحه لتأييده بقوله فى بعض طرق الحديث الصحيحة كلهم يجتمع عليه الناس وإيضاح ذلك أن المراد بالاجتماع انقيادهم لبيعتة والذى وقع أن الناس اجتمعوا على أبى بكر ثم عمر ثم عثمان ثم على إلى أن وقع أمر الحكمين فى صفين فتسمى معاوية يومئذ بالخلافة ثم اجتمع الناس على معاوية عند صلح الحسن ثم اجتمعوا على ولده يزيد ولم ينتظم للحسن أمر بل قتل قبل ذلك

تاريخ الخلفاء ج ١ ص ١١

الإمام السيوطي

تاريخ الخلفاء

دار ابن خزيمة

تاريخ الخلفاء

تأليف
جلال الدين عبد الرحمن
السيوطي
المتوفى سنة ٩١١ هـ



دار ابن خزيمة

ماذا؟ قال: «ثم يكون الهرج»، ومنها عنده: «لا يزال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم تجتمع الأمة عليه» [أحمد: (٨٧/٥)، الترمذي (٢٢٢٣)]. وعند أحمد والبخاري بسند حسن عن ابن مسعود أنه سئل: كم يملك هذه الأمة من خليفة؟ فقال: سألنا عنها رسول الله عليه الصلاة والسلام فقال: «اثنا عشر، كعدة نقباء بني إسرائيل» [أحمد: (٩٢/٥)]. قال القاضي عياض: لعل المراد بالاثني عشر في هذه الأحاديث وما شابهها أنهم يكونون في مدة عزة الخلافة، وقوة الإسلام واستقامة أموره والاجتماع على من يقوم بالخلافة، وقد وجد هذا فيمن اجتمع عليه الناس إلى أن اضطرب أمر بني أمية ووقعت بينهم الفتنة زمن الوليد بن يزيد، فاتصلت بينهم إلى أن قامت الدولة العباسية فاستأصلوا أمرهم.

قال شيخ الإسلام ابن حجر في «شرح البخاري»: كلام القاضي عياض أحسن ما قيل في الحديث وأرجحه؛ لتأييده بقوله في بعض طرق الحديث الصحيحة: «كلهم يجتمع عليه الناس» وإيضاح ذلك أن المراد بالاجتماع انقيادهم لبيئته، والذي وقع أن الناس اجتمعوا على أبي بكر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم علي، إلى أن وقع أمر الحكمين في صفين، فتسمى معاوية يومئذ بالخلافة، ثم اجتمع الناس على معاوية عند صلح الحسن، ثم اجتمعوا على ولده يزيد، ولم ينتظم للحسين أمر بل قتل قبل ذلك، ثم لما مات يزيد وقع الاختلاف إلى أن اجتمعوا على عبدالملك بن مروان بعد قتل ابن الزبير، ثم اجتمعوا على أولاده الأربعة: الوليد ثم سليمان ثم يزيد ثم هشام، وتخلل بين سليمان ويزيد عمر بن عبدالعزيز، فهؤلاء سبعة بعد الخلفاء الراشدين، والثاني عشر هو الوليد بن يزيد بن عبدالملك، اجتمع الناس عليه لما مات عمه هشام فولّي نحو أربع سنين، ثم قاموا عليه فقتلوه، وانتشرت الفتن وتغيرت الأحوال من يومئذ، ولم يتفق أن يجتمع الناس على خليفة بعد ذلك؛ لأن يزيد بن الوليد الذي قام على ابن عمه الوليد بن يزيد لم تطل مدته، بل ثار عليه قبل أن يموت ابن عم أبيه مروان بن محمد بن مروان، ولما مات يزيد ولي أخوة إبراهيم فغلبه مروان، ثم ثار على مروان بنو العباس إلى أن قتل، ثم كان أول خلفاء بني العباس السفاح، ولم تطل مدته مع كثرة من ثار عليه، ثم ولي أخوه المنصور فطالت مدته، لكن خرج عنهم المغرب الأقصى باستيلاء المروانيين على الأندلس، واستمرت في أيديهم متغلبين عليها إلى أن تسموا بالخلافة بعد ذلك، وانقرط الأمر إلى أن لم يبق من الخلافة إلا الاسم في [بعض] البلاد بعد أن كان في أيام بني عبدالملك بن مروان يخطب للخليفة في جميع الأقطار من الأرض شرقاً وغرباً يميناً وشمالاً مما غلب عليه المسلمون، ولا يتولى أحد

مناوي:

قال عياض لعل المراد باثنى عشر فى هذا الخبر وما أشبهه أنهم يكونون فى مدة عزه الخلافة وقوة الإسلام واستقامه أموره والاجتماع على من يقوم بالخلافة وقد وجد هذا فيمن اجتمع عليه الناس إلى أن اضطرب أمر بنى أمية ووقعت الفتن بينهم إلى أن قامت الدولة العباسية فاستأصلوهم قال الحافظ ابن حجر هذا أحسن ما قيل هنا وأرجحه لتأييده بقوله فى بعض طرقه الصحيحة كلهم يجتمع عليه الناس والمراد باجتماعهم انقيادهم لبيعتهم والذين اجتمعوا عليه الخلفاء الثلاثة ثم على إلى أن وقع أمر الحكمين بصفين فتسمى معاوية من يومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا عليه عند صلح الحسن ثم على ولده يزيد ولم ينتظم للحسين أمر بل قتل قيل ذلك

فيض القدير ج ٢ ص ٤٥٨

فَضْلُ الْقَتَنِدِيَّ

شرح الجامع الصغير

للمقدم المناوي

وهو شرح نفيس للعلامة المحدث
محمد المدعو بعبد الرؤف المناوي
على كتاب « الجامع الصغير » من أحاديث البشير النذير :
للحافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي
نفعنا الله بعلومهما

صححت هذه الطبعة وقولبت على عدة نسخ من أهمها نسخة نفيسة مخطوطة في سنة ١٠٩٣ هـ
وعلق عليها تعليقات قيمة نخب من العلماء الأجلاء.

جميع حقوق التعليق والنقل محفوظة

تنبيه : قد جعلنا من الجامع الصغير بأعلى الصفحات ، والشرح بأسفلها
مفصولاً بينهما بجدول
ولتقام الفائدة قد ضبطنا الأحاديث بالشكل الكامل

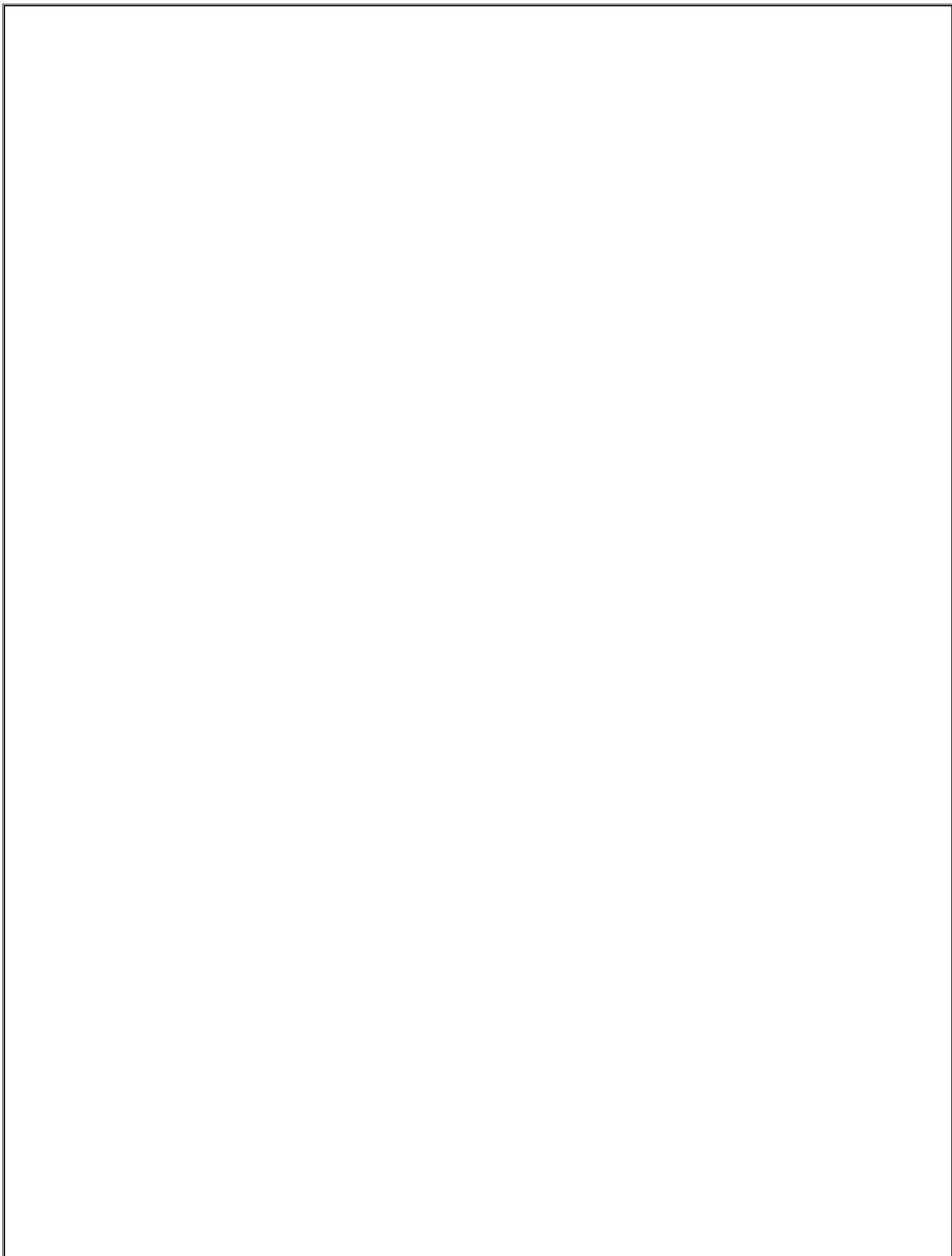
١٣٩١ هـ - ١٩٧٢ م

الطبعة الثانية

دار المعرفة

للطباعة والنشر

بيروت - لبنان



ابن عباس - (صح)

٢٢٩٦ - إن عدد درج الجنة عدد آي القرآن ، فمن دخل الجنة ممن قرأ القرآن لم يكن فوقه أحد -
ابن مردويه عن عائشة - (صح)

٢٢٩٧ - إن عدة الخلفاء بعدى عدة نبيهم موسى - (عد) وابن عساكر عن ابن مسعود - (ض)

للصلاة التي هي أفضل الأعمال البدنية وأول ما يخاطب به في الدنيا بعد الإيمان وأول ما يحاسب عليه يوم القيامة والقبر أول درجات الآخرة وهو مقدمة لها فتاسب أن يعد في مقدمة الآخرة علي مقدمة الصلاة التي هي أول ما يحاسب عليه في الآخرة (فتزوها) تحرزوا أن يصيبكم وتنظفوا (منه) ما استطعتم بحيث لا تنتهوا إلى الوسواس المذموم^(١) وما شدد على الأمم السابقة أنه كان على أحدهم إذا أصاب البول بدنه أن يقرضه بمقراض والتزبه التباعد عن الشيء ومنه فلان يتزبه عن الأقدار أي يبعد نفسه منها قال أبو مخشرى ومن المجاز رجل زبه ونزبه عن الريب وهو يتزبه عن المطامع (ابن حميد والبراز) في مسنده (طب) وكلهم (عن ابن عباس) وفي الباب غيره أيضا قال الولي العراقي : وفي إسناده ضعف لكن يقويه ما رواه ابن أبي شيبة من رواية حسرة حدثني عائشة رضي الله عنها قالت دخلت على امرأة من اليهود فقالت إن عذاب القبر من البول قلت كذبت قالت بلى إنه يقرض منه الجلد والثوب فيخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم إلى الصلاة وقد ارتفعت أصواتنا فقال ما هذا فأخبرته فقال صدقت .

(إن عدد درج الجنة عدد آي القرآن) جمع آية (فمن دخل الجنة من قرأ القرآن) أي جميعه (لم يكن فوقه أحد) وفي رواية يقال له اقرأ وارق فان منزلتك عند آخر آية تقرأها أي عند حفظك أو آخر تلاوتك لمحفوظك وهذا صريح في أن درج الجنة تزيد على مائة درجة وأما خبر الجنة مائة درجة فيحتمل كون المائة من جملة الدرج وكونها نهاية هذه المائة وفي ضمن كل درجة درج دونها قالوا وهذه القراءة كالتسبيح لللائكة لا تشغلهم عن لذاتهم بل هي كالمستلذذ الأعظم ودون ذلك كل مستلذذ (ابن مردويه) في تفسيره (عن عائشة) رضي الله عنها .

(إن عدة الخلفاء) أي خلفاء الذين يقومون (من بعدى) بأمور الأمة (عدة نبيهم) أي اثني عشر قال عياض لعل المراد باثني عشر في هذا الخبر وما أشبهه أنهم يكونون في مدة عزه الخلافة وقوة الإسلام واستقامة أموره والاجتماع على من يقوم بالخلافة وقد وجد هذا فيمن اجتمع عليه الناس إلى أن اضطرب أمر بني أمية ووقعت الفتن بينهم إلى أن قامت الدولة العباسية فاستأصلوهم قال الحافظ ابن حجر هذا أحسن ما قيل هنا وأرجحه لتأييده بقوله في بعض طرقه الصحيحة كلهم يجتمع عليه الناس والمراد باجتماعهم انقيادهم لبيعتهم والذين اجتمعوا عليه الخلفاء الثلاثة ثم على إلى أن وقع أمر الحكمين بصفين فتسمى معاوية من يوثق بالخلافة ثم اجتمعوا عليه عند صلح الحسین ثم علي ولده يزيد ولم ينظم للحسين أمر بل قتل قيل ذلك ثم لما مات يزيد اختلفوا إلى أن اجتمعوا على عبد الملك بعد قتل ابن الزبير ثم أولاده الأربعة الوليد فسلیمان فيزيد فهشام وتخلل بين سليمان ويزيد بن عبد العزيز فهو لأمسبعة بعد الخلفاء الراشدين والثاني عشر الوليد بن يزيد اجتمعوا عليه بعد هشام ثم قاموا عليه فقتلوه فتغير الحال من يوثق ولم يجتمع الناس على خليفة بعد ذلك لوقوع الفتن بين من بقى من بني أمية والخروج المغرب عن العباسيين بتغلب المروانيين على الأندلس إلى أن تسعوا بالخلافة وانقرض الأمر إلى أن لم يبق من الخلافة إلا مجرد الاسم بعد فاته كان يخطب لعبد الملك في جميع الأقطار شرقا وغربا يمينًا وشمالًا عما غاب عليه المسلمون وقيل المراد وجود اثني عشر (١) فالأستبراء عقب البول مندوب وقيل واجب والقول بالوجوب محمول على ما إذا غلب على ظنه بقاء شيء.

ذهبي:

بلغنا أن الحسين لم يعجبه ما عمل أخوه الحسن من تسليم الخلافة إلى معاوية بل كان رأيته القتال ولكنه كظم وأطاع أخاه وبايع وكان يقبل جوائز معاوية ومعاوية يرى له ويحترمه ويجعله فلما أن فعل معاوية ما فعل بعد وفاة السيد الحسن من العهد بالخلافة إلى ولده يزيد تألم الحسين وحق له وامتنع هو وابن أبي بكر وابن الزبير من المبايعه حتى قهرهم معاوية وأخذ بيعتهم مكرهين وغلبوا وعجزوا عن سلطان الوقت فلما مات معاوية تسلم الخلافة يزيد وبايعه أكثر الناس ولم يبايع له ابن الزبير ولا الحسين وأنفوا من ذلك ورام كل واحد منهما الأمر لنفسه وسارا في الليل من المدينة

سير أعلام النبلاء ج ٣ ص ٢٩١

ابن تيميه:

وإن أراد باعتقادهم إمامه يزيد أنهم يعتقدون أنه كان ملك جمهور المسلمين وخليفتهم في زمانه صاحب السيف كما كان أمثاله من خلفاء بني أمية وبني العباس فهذا امر معلوم لكل أحد ومن نازع في هذا كان مكابرا فإن يزيد بويع بعد موت أبيه معاوية وصار متوليا على أهل الشام ومصر والعراق وخراسان وغير ذلك من بلاد المسلمين

منهاج السنة النبوية ج ٤ ص ٥٢٢

يزيد از خلفاي اثني عشر:

وفى الصحيحين عن جابر بن سمره أن النبي صلى الله عليه وسلم قال : لا يزال هذا الأمر عزيزا إلى اثني عشر خليفة كلهم من قريش ولفظ البخارى اثني عشر أميرا وفى لفظ لا يزال أمر الناس ماضيا ولهم اثنا عشر رجلا وفى لفظ لا يزال الإسلام عزيزا إلى اثني عشر خليفة كلهم من قريش

وهكذا كان فكان الخلفاء أبو بكر وعمر وعثمان وعلى ثم تولى من اجتمع الناس عليه وصار له عز ومنعه معاوية وابنه يزيد ثم عبد الملك وأولاده الأربعة

منهاج السنة النبوية ج ٨ ص ٢٣٨

ابن أبي العز الحنفي :

شرح العقيدة الطحاوية ، اسم المؤلف: ابن أبي العز الحنفي الوفاة: ٧٩٢ ، دار النشر : المكتب الإسلامي - بيروت
- ١٣٩١ ، الطبعة : الرابعة

ثم تكلم النبي صلى الله عليه وسلم بكلمة خفيت على فسألت أبي ماذا قال النبي صلى الله عليه وسلم قال كلهم
من قريش وفي لفظ لا يزال الإسلام عزيزا إلى اثني عشر خليفة وفي لفظ لا يزال هذا الامر عزيزا إلى اثني عشر
خليفة وكان الامر كما قال النبي صلى الله عليه وسلم والاثنا عشر الخلفاء الراشدون الاربعة ومعاوية وابنه يزيد
وعبد الملك بن مروان وأولاده الاربعة

شرح العقيدة الطحاوية ج ١ ص ٥٥٣

ابن كثير:

الْبِدَايَةُ وَالنِّهَايَةُ

لِلْحَافِظِ عِمَادِ الدِّينِ أَبِي الْفِدَاءِ إِسْمَاعِيلَ
ابْنِ عَمْرِو بْنِ كَثِيرٍ الْقُرَشِيِّ الدَّمَشْقِيِّ
٧٠١ - ٧٧٤ هـ

تَحْقِيقُ

الدُّكْتُورُ عَلَبْرُ بْنُ عَبْدِ الْحَكِيمِ التُّرْكِيُّ

بِالتَّعَاوُنِ مَعَ

مَرْكَزِ الْبَحْثِ وَالدراسَاتِ الْعَرَبِيَّةِ وَالْإِسْلَامِيَّةِ

بِدَارِ هَجَرَ

الْجُزْءُ الْتَّاسِعُ

هَجَرَ

لِلطَّبَاعَةِ وَالنَّشْرِ وَالتَّوْزِيعِ وَالْإِعْلَانِ

عن ابن لهيعة، عن يزيد بن عمرو المَعافري ^(١) «عن تَدْوَمَ الحِمَيْرِي ^(٢)، سَمِعَ تُبَيْعٌ»
ابن عامر يقول: يعيشُ السُّفَّاحُ أربعين سنةً، اسمه في التوراة طائرُ السماء.

قلتُ: وقد تكونُ صفةً للمهدي الذي يَظْهَرُ في آخرِ الزمانِ؛ لكثرة ما
يَسْفَحُ - أى يُرِيْقُ - من الدماء لإقامة العدل، ونَشْرُ القِسْطِ، وتكونُ الراياتُ
الشُّودُ المذكورةُ في هذه الأحاديث، إن صَحَّتْ، هى التى تكونُ مع المهدي،
ويكونُ أولُ ظهورِ بَيْعَتِهِ بمكة، ثم تكونُ أنصارُهُ مِن خُرَاسَانَ، كما وَقَعَ قديمًا
للسُّفَّاحِ. واللَّهُ تعالى أعلمُ. هذا كُلُّهُ تَفْرِيعٌ على صحة هذه الأحاديث، وإلا فلا
يَخْلُو سَنَدٌ منها عن كلام. واللَّهُ سبحانه وتعالى أعلمُ بالصواب.

ذِكْرُ الإِخْبَارِ عَنِ الْأَئِمَّةِ الْاِثْنَيْنِ عَشَرَ

الَّذِينَ كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ

وليسوا بالاثنتي عَشَرَ الذين يَدْعُونَ إِمَامَتَهُمُ الرافضة؛ فإن هؤلاء الذين
يَزْعُمُونَ لم يَلِ أُمُورَ النَّاسِ مِنْهُمْ إِلا عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وابْنُهُ الحَسَنُ، وآخَرُهُمْ،
فى زَعِيمِهِمُ، المَهْدِيُّ الْمُنْتَظَرُ، فى زَعِيمِهِمْ، بَيْرُزْدَابِ سَامَرَاءَ، وليس له وجودٌ،
ولا عَيْنٌ، ولا أثرٌ، بل هؤلاء مِنَ الْأَئِمَّةِ الْاِثْنَيْنِ عَشَرَ الْمُخْتَبَرِ عَنْهُمْ فى الْحَدِيثِ،
الْأَئِمَّةُ الْأَرْبَعَةُ؛ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَعُثْمَانُ وَعَلِيٌّ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، ومنهم عُمَرُ بْنُ
عَبْدِ الْعَزِيزِ بلا خلافٍ بَيْنَ الْأَئِمَّةِ عَلَى كِلَا الْقَوْلَيْنِ لِأَهْلِ السُّنَّةِ فى تَفْسِيرِ الْاِثْنَيْنِ

(١ - ١) فى الأصل: «عن قدوم الحميرى»، وفى م: «من قدوم الحميرى». وانظر تهذيب الكمال
٣١٣/٤، ٢١٤/٣٢.

(٢) فى م: «نبيع». وانظر تهذيب الكمال ٣١٢/٤.

مُطْعِمٍ ، عن معاوية بن أبي سفيان قال : قال رسول الله ﷺ : « إن هذا الأمر في قریش ، لا يُعاديهم أحدٌ إلا كَبَّه الله على وجهه ما أقاموا الدين » . قال البيهقي ^(١) : أى أقاموا معالمه ، وإن قَصُرُوا هم في أعمالِ أنفسهم . ثم ساق أحاديثَ تَقْتَضِي ^(٢) ما ذكره في هذا ^(٣) . والله أعلم . فهذا الذى سلكه البيهقي وقد وافقه عليه جماعة من أن المراد بالخلفاء الاثنى عشر المذكورين في هذا الحديث هم المستابعون إلى زمن الوليد بن يزيد بن عبد الملك الفاسق ، الذى قدَّمنا الحديثَ الوارد ^(٤) فيه بالذمِّ والوعيد ، فإنه مَسْلُكٌ فيه نظرٌ ؛ وبيان ذلك أن الخلفاء إلى زمن الوليد بن يزيد هذا أكثر من اثنى عشر على كل تقدير نفرضه ^(٥) ، وبُزْهَانُهُ أَنَّ الخلفاء الأربعة ؛ أبو بكر وعمر وعثمان وعليٌّ ، خلافتهم مُحَقَّقَةٌ بنص حديث سَفِينَةَ ^(٦) : « الخِلافةُ بعدى ثلاثون سنة » . ثم بعدهم الحسن بن عليٍّ ، كما وقع ، لأن عليًّا أَوْصَى إليه ، وبايَعَهُ أهلُ العراقِ ، وركب وركبوا معه لِقِتَالِ أهلِ الشامِ حتى اضْطَلَحَ هو ومعاوية ^(٧) « وَسَلَّمَهَا إِلَيْهِ » ، كما دَلَّ عليه حديثُ أبي بَكْرَةَ في « صحيح البخارى » ^(٨) ، ثم معاوية ، ثم ابنه يزيد بن معاوية ، ثم ابنه معاوية بن يزيد ، ثم مَرْوَانُ بنُ الحَكَمِ ، [٢٣ / ٥ ظ] ثم ابنه عبد الملك بن مَرْوَانَ ، ثم ابنه الوليد بن عبد الملك ، ثم سليمان بن عبد الملك ، ثم عمر بن عبد العزيز ، ثم يزيد بن عبد الملك ، ثم هشام بن عبد الملك ، فهؤلاء خمسة عشر ، ثم الوليد بن يزيد بن

(١) دلائل النبوة ٥٢١ / ٦ . بمعناه .

(٢) فى م : « بقية » .

(٣) دلائل النبوة ٥٢١ / ٦ - ٥٢٣ .

(٤) سقط من : م .

(٥) تقدم تخريجه فى ٢٦١ / ٨ .

(٦ - ٦) زيادة من : ١٥١ ، ص .

(٧) البخارى (٢٧٠٤) .

ابن حجر هيثمي:

الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه ، اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي الوفاء: ٩٧٣هـ ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - لبنان - ١٤١٧هـ - ١٩٩٧م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط

قال القاضي عياض لعل المراد بالاثني عشر في هذه الأحاديث وما شابهها أنهم يكونون في مدة عزه الخلافة وقوة الإسلام واستقامه أموره والإجماع على من يقوم بالخلافة وقد وجد هذا فيمن اجتمع عليه الناس إلى أن اضطرب أمر بني أمية ووقعت بينهم الفتنة زمن الوليد بن يزيد فاتصلت تلك الفتنة بينهم إلى أن قامت الدولة العباسية فاستأصلوا أمرهم

قال شيخ الإسلام في فتح الباري كلام القاضي هذا أحسن ما قيل في هذا الحديث وأرجحه لتأييده بقوله في بعض طرقه الصحيحة كلهم يجتمع عليه الناس والمراد باجتماعهم انقيادهم لبيعتهم والذي اجتمعوا عليه الخلفاء الثلاثة ثم على إلى أن وقع أمر الحكمين في صفين فتسمى معاوية يومئذ بالخلافة ثم اجتمعوا عليه عند صلح الحسن ثم على ولده يزيد

الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه ج ١ ص ٥٥

الحَرْحِيطُ النِّجَاحُ

فِي شَرَحِ

صَحِيحِ الْإِمَامِ مُسْلِمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ

لِجَامِعَةِ الْفَقِيرِ الْمَوْلَاةِ الْعَلِيِّ الْقَلْبِيِّ

مُحَمَّدِ بْنِ الشَّيْخِ الْعَلَامَةِ عَلِيِّ بْنِ آدَمَ بْنِ مُوسَى الْإِسْهَاقِيِّ الْبُلْبُلِيِّ

خَوَاتِمِ الْعُلَمَاءِ بِمَكَّةِ الْمُكَرَّمَةِ

عَفَا اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ ، وَعَنْهُ وَالِدَيْهِ أَمِينَ

المجلد الواحد والثلاثون

كتاب الجهاد والسَّيْرِ، الإمامة

رقم الأعداد (٤٥٩٨ - ٤٧٢٤)

دار ابن الجوزي

الأكبر، ثم خمسة من ولد السبط الأصغر، ثم يوصي آخرهم بالخلافة لرجل من ولد السبط الأكبر، ثم يملك بعده ولده، فيتم بذلك اثنا عشر ملكاً، كل واحد منهم إمام مهديّ.

قال ابن المنادي: وفي رواية أبي صالح، عن ابن عباس: «المهديّ اسمه محمد بن عبد الله، وهو رجل ربعةٌ مُشَرَّبٌ بحمرة، يُقَرِّجُ الله به عن هذه الأمة كلَّ كرب، ويصرف بعده كلَّ جور، ثم يلي الأمر بعده اثنا عشر رجلاً، ستة من ولد الحسن، وخمسة من ولد الحسين، وآخر من غيرهم، ثم يموت، فيفسد الزمان».

وعن كعب الأحبار: يكون اثنا عشر مهديّاً، ثم ينزل روح الله، فيقتل الدجال.

قال: والوجه الثالث أن المراد وجود اثني عشر خليفة في جميع مدة الإسلام إلى يوم القيامة، يعملون بالحق، وإن لم تتوالى أيامهم، ويؤيده ما أخرجه مسند في «مسند الكبير»، من طريق أبي بحر، أن أبا الجلد حدثه، أنه لا تهلك هذه الأمة حتى يكون منها اثنا عشر خليفة، كلهم يعمل بالهدى، ودين الحق، منهم رجلان من أهل بيت محمد، يعيش أحدهما أربعين سنة، والآخر ثلاثين سنة.

وعلى هذا فالمراد بقوله: «ثم يكون الهرج»؛ أي: الفتن المؤذنة بقيام الساعة، من خروج الدجال، ثم يأجوج ومأجوج، إلى أن تنقضي الدنيا. انتهى كلام ابن الجوزي ملخصاً بزيادات يسيرة، والوجهان: الأول، والآخر قد اشتمل عليهما كلام القاضي عياض، فكأنه ما وقف عليه، بدليل أن في كلامه زيادة لم يشتمل عليها كلامه.

قال الحافظ: وينتظم من مجموع ما ذكرناه أوجه، أرجحها: الثالث من أوجه القاضي؛ لتأييده بقوله في بعض طرق الحديث الصحيحة: «كلهم يجتمع عليه الناس»، وإيضاح ذلك أن المراد بالاجتماع انقيادهم لبيعته، والذي وقع أن الناس اجتمعوا على أبي بكر، ثم عمر، ثم عثمان، ثم عليّ، إلى أن وقع أمر الحكمين في صفين، فسُمِّي معاوية يومئذ بالخلافة، ثم اجتمع الناس على معاوية، عند صلح الحسن، ثم اجتمعوا على ولده يزيد، ولم ينتظم للحسين

ابن حجر:

فتح الباري

بشرح صحيح الإمام أبي عبد الله محمد بن اسمعيل البخاري

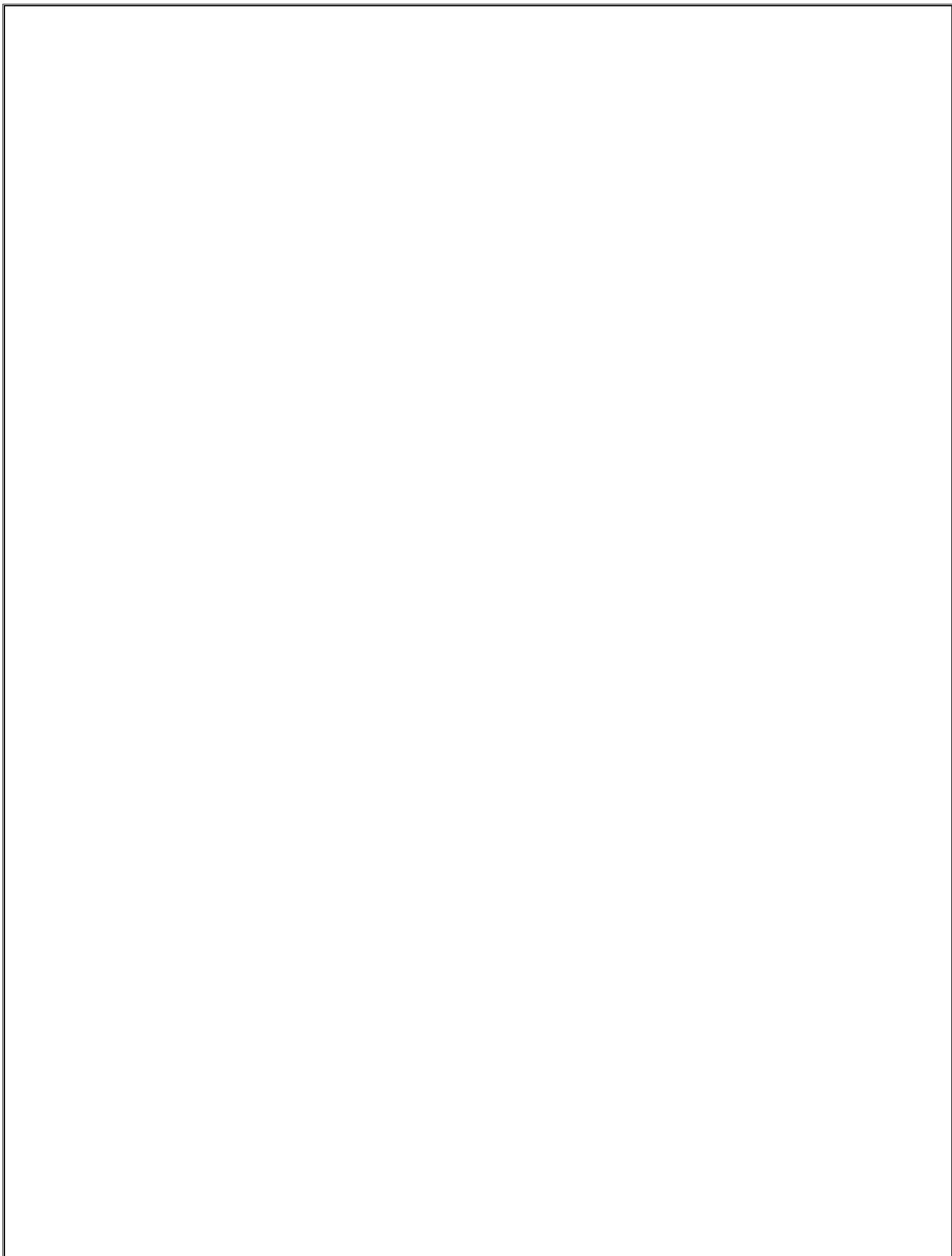
للإمام الحافظ
أحمد بن علي بن حجر
العسقلاني
٧٧٣ - ٨٥٢

الجزء الثالث عشر

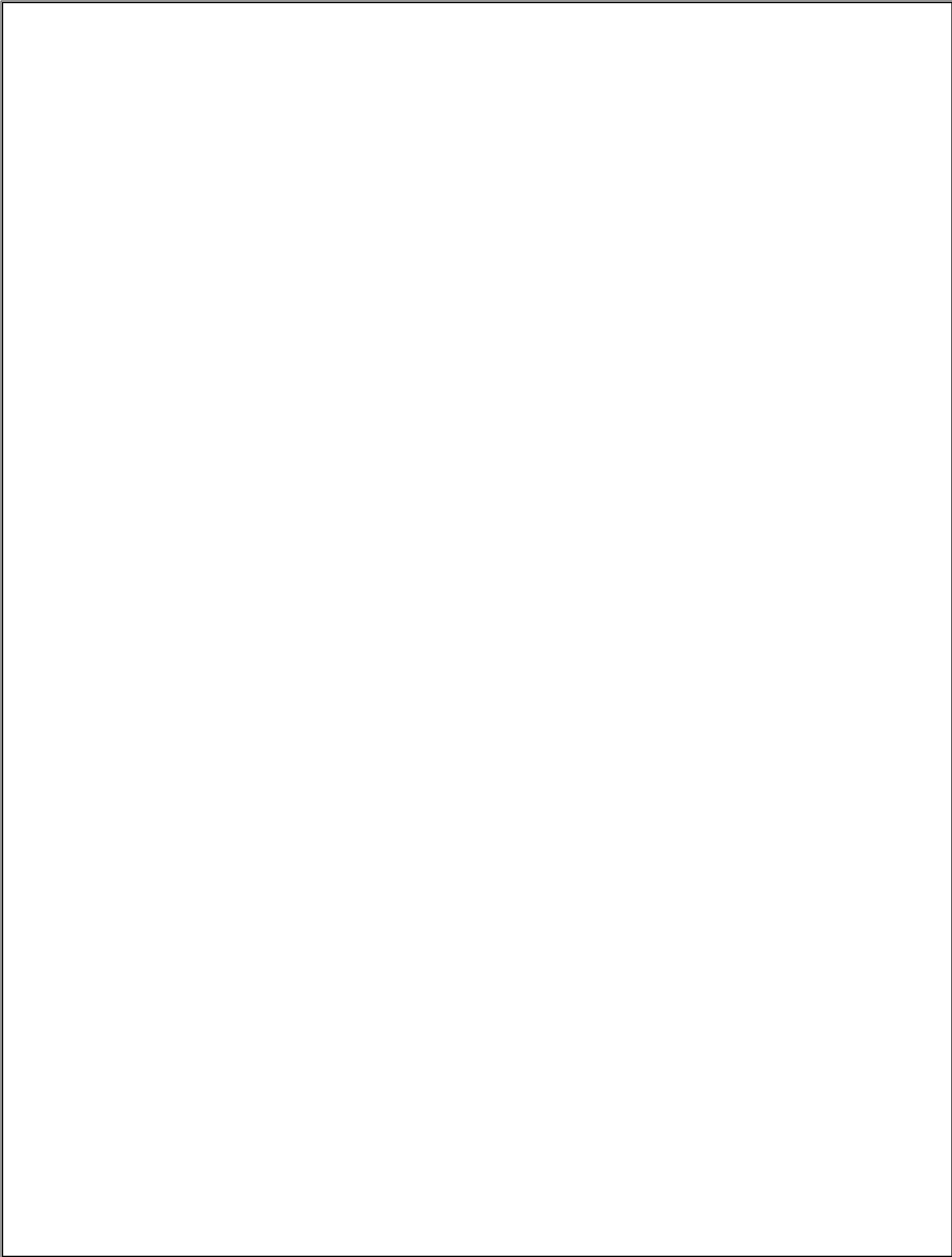
رقم كتبه وأبوابه وأحاديثه
واستقصى أطرافه ، ونبه على أرفقها في كل حديث

فيقول أئمة الباقين

المكتبة السلفية



أبي خالد عن أبيه عن جابر بن سمرة بلفظ : لا يزال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم مجتمع عليه الأمة ، وأخرجه الطبراني من وجه آخر عن الأسود بن سعيد عن جابر بن سمرة بلفظ : لا تنضم عدواة من عاداهم ، وقد لحص القاضي عياض ذلك فقال : توجه على هذا العدد سؤالان أحدهما أنه يعارضه ظاهر قوله في حديث سفينة يعني الذي أخرجه أصحاب السنن وصححه ابن حبان وغيره ، والخلافة بعدى ثلاثون سنة ، ثم تكون ملكاً ، لأن الثلاثين سنة لم يكن فيها إلا الخلفاء الأربعة وأيام الحسن بن علي . والثاني أنه ولي الخلافة أكثر من هذا العدد ، قال : والجواب عن الأول أنه أراد في حديث سفينة وخلافة النبوة ، ولم يقيده في حديث جابر بن سمرة بذلك . وعن الثاني أنه لم يقل : لا يلي إلا اثنا عشر ، وإنما قال : يكون اثنا عشر ، وقد ولي هذا العدد ولا يمنع ذلك الزيادة عليهم ، قال : وهذا إن جعل اللفظ واقفاً على كل من ولي ، وإلا فيحتمل أن يكون المراد من يستحق الخلافة من أئمة العدل ، وقد مضى منهم الخلفاء الأربعة ولا بد من تمام العدة قبل قيام الساعة ، وقد قيل إنهم يكونون في زمن واحد يفترق الناس عليهم ، وقد وقع في المائة الخامسة في الأندلس وحدها ستة أنفس كلهم يسمى بالخلافة ، ومعهم صاحب مصر والعباسية ببغداد إلى من كان يدعى الخلافة في أقطار الأرض من العلوية والخواارج ، قال ويمضد هذا التأويل قوله في حديث آخر في مسلم : ستكون خلفاء فيكثرون ، قال : ويحتمل أن يكون المراد أن يكون اثنا عشر ، في مدة عزة الخلافة وقوة الاسلام واستقامة أموره والاجتماع على من يقوم بالخلافة ، ويؤيده قوله في بعض الطرق : كلهم مجتمع عليه الأمة ، وهذا قد وجد فيمن اجتمع عليه الناس إلى أن اضطرب أمر بني أمية وقعت بينهم الفتنة زمن الوليد بن يزيد ، فاتصلت بينهم إلى أن قامت الدولة العباسية فاستأصلوا أمرهم ، وهذا العدد موجود صحيح إذا اعتبر ، قال : وقد يحتمل وجوهاً أخرى ، والله أعلم بمراد نبيه انتهى . والاحتمال الذي قبل هذا وهو اجتماع اثني عشر في عصر واحد كلهم يطلب الخلافة هو الذي اختاره الملب كما تقدم ، وقد ذكرت وجه الرد عليه ولو لم يرد إلا قوله : كلهم مجتمع عليه الناس ، فإن في وجودهم في عصر واحد يوجد عين الاقتراق ، فلا يصح أن يكون المراد ، ويؤيد ما وقع عند أبي داود ما أخرجه أحمد والبخاري من حديث ابن مسعود بسند حسن : أنه سئل كم يملك هذه الأمة من خليفة ؟ ، فقال : سألنا عنها رسول الله ﷺ فقال : اثنا عشر كعدة نقيب بني إسرائيل ، وقال ابن الجوزي : في كشف المشكل ، قد أطلت البحث عن معنى هذا الحديث وتطلبت مظاهره وسألت عنه فلم أقع على المقصود به لأن ألفاظه مختلفة ولا أشك أن التخليط فيها من الرواة ، ثم وقع لي فيه شيء وجدت الخطابي بعد ذلك قد أشار إليه ، ثم وجدت كلاماً لأبي الحسين ابن المنادي وكلاماً لغيره ، فأما الوجه الأول فإنه أشار إلى ما يكون بعده وبعد أصحابه وأن حكم أصحابه مرتبط بحكمه . فآخبر عن الولايات الواقعة بعدهم ، فكأنه أشار بذلك إلى عدد الخلفاء من بني أمية ، وكأن قوله : لا يزال الدين - أي الولاية - إلى أن يلي اثنا عشر خليفة ، ثم ينتقل إلى صفة أخرى أشد من الأولى ، وأول بني أمية يزيد بن معاوية وآخرهم مروان الحمار وعدتهم ثلاثة عشر ، ولا يعد عثمان ومعاوية ولا ابن الزبير ، لكونهم صحابة ، فإذا أسقطنا منهم مروان بن الحكم للاختلاف في صحبته ، أو لأنه كان متغلباً بعد أن اجتمع الناس على عبد الله بن الزبير صحت العدة ، وعند خروج الخلافة من بني أمية وقعت الفتنة العظيمة والملاحم الكثيرة حتى استقرت دولة بني العباس فتغيرت الأحوال عما كانت عليه تغيراً بيناً ، قال : ويؤيد هذا ما أخرجه أبو داود من حديث ابن مسعود رفعه



« تدور رحى الاسلام لخمس وثلاثين أو ست وثلاثين أو سبع وثلاثين ، فان هلكوا فسيل من هلك ، وان يقيم لهم دينهم يقيم لهم سبعين عاما ، زاد الطبراني والخطابي فقالوا : سوى ماضى ؟ قال : نعم . قال الخطابي « رحى الاسلام ، كناية عن الحرب شبهها بالرحى التى تطحن الحب لما يكون فيها من تلف الأرواح ، والمراد بالدين فى قوله « يقيم لهم دينهم » الملك ، قال فيشبه أن يكون إشارة الى مدة بنى أمية فى الملك وانتقاله عنهم الى بنى العباس ، فكان ما بين استقرار الملك لبنى أمية وظهور الوهن فيه ، نحو من سبعين سنة . قلت : لكن يعبر عليه أن من استقرار الملك لبنى أمية عند اجتماع الناس على معاوية سنة إحدى وأربعين الى أن زالت دولة بنى أمية فقتل مروان ابن محمد فى أوائل سنة اثنتين وثلاثين ومائة أزيد من تسعين سنة ، ثم نقل عن الخطيب أبى بكر البغدادي قوله « تدور رحى الاسلام ، مثل يريد أن هذه المدة إذا انتهت حدث فى الاسلام أمر عظيم يخاف بسببه على أهله الهلاك يقال للأمر إذا تغير واستحال : دارت رحاه ، قال : وفى هذا إشارة الى انتقاض مدة الخلافة ، وقوله « يقيم لهم دينهم » أى ملكهم وكان من وقت اجتماع الناس على معاوية الى انتقاض ملك بنى أمية نحو من سبعين ، قال ابن الجوزى : ويؤيد هذا التأويل ما أخرجه الطبراني من حديث عبد الله بن عمرو بن العاص رفعه « إذا ملك اثنا عشر من بنى كعب بن لؤى كان النقف والنقاف الى يوم القيامة ، انتهى ، و « النقف » ظهر لى انه يفتح النون وسكون الناف وهو كسر الهامة عن الدماغ ، والنقاف بوزن فعال منه وكفى بذلك عن القتل والقتال ، ويؤيده قوله فى بعض طرق جابر بن سمرة « ثم يكون الهرج » وأما صاحب النهاية فضبطه بالثاء المثلثة بدل النون وفسره بالجد الشديد فى الخصام ، ولم أر فى اللغة تفسيره بذلك بل معناه « الفطنة والحدق » ونحو ذلك وفى قوله « من بنى كعب ابن لؤى » إشارة الى كونهم من قريش ، لأن لؤيا هو ابن غالب بن فهر وفيهم جماع قريش ، وقد يؤخذ منه أن غيرهم يكون من غير قريش ، فتكون فيه إشارة الى القحطاني المقدم ذكره فى « كتاب الفتن » قال : وأما الوجه الثانى فقال أبو الحسين بن المنادى : فى الجزء الذى جمعه فى المهدى يحتفل فى معنى حديث « يكون اثنا عشر خليفة » أن يكون هذا بعد المهدى الذى يخرج فى آخر الزمان فقد وجدت فى « كتاب دانيال » اذا مات المهدى ملك بعده خمسة رجال من ولد السبط الأكبر ، ثم خمسة من ولد السبط الأصغر ، ثم يوصى آخرهم بالخلافة لرجل من ولد السبط الأكبر ، ثم يملك بعده ولده فيتم بذلك اثنا عشر ملكا ؛ كل واحد منهم امام مهدى ، قال ابن المنادى وفى رواية أبى صالح عن ابن عباس « المهدى اسمه محمد بن عبد الله وهو رجل ربة مشرب بحمرة يفرج الله به عن هذه الأمة كل كرب ، ويصرف بعده كل جور ، ثم يلى الأمر بعده اثنا عشر رجلا ، ستة من ولد الحسن ، وخمسة من ولد الحسين ، وآخر من غيرهم ؛ ثم يموت فيفسد الزمان ، وعن كعب الأحبار « يكون اثنا عشر مهديا ، ثم ينزل روح الله ، فيقتل الدجال » قال : والوجه الثالث أن المراد وجود اثني عشر خليفة فى جميع مدة الاسلام الى يوم القيامة يعملون بالحق وان لم تتوالى أيامهم ، ويؤيده ما أخرجه مسدد فى مسنده الكبير من طريق أبى بحر ، أن أبا الجلد حدثه « أنه لا تهلك هذه الأمة حتى يكون منها اثنا عشر خليفة كلهم يعمل بالمسدى ودين الحق ، منهم رجلان من أهل بيت محمد ، يعيش أحدهما أربعين سنة ، والآخر ثلاثين سنة ، وعلى هذا فالمراد بقوله « ثم يكون الهرج » أى الفتن المؤذنة بقيام الساعة ، من خروج الدجال ثم يأجوج ومأجوج ، الى أن تنقضى الدنيا . انتهى كلام ابن الجوزى ملخصا بزيادات يسيرة . والوجهان الأول والآخر قد اشتغل عليهما كلام القاضي عياض ،

خلفاي اثني عشر مايه عزت:

امام ابو الحسین مسلم بن الحجاج القشیری

ترجمہ فارسی

مسند



جلد سوم

مترجم خالد الزبلی نیا

صحیح حسین قمری

۶- (۰۰۰) حَدَّثَنَا ابْنُ أَبِي عُمَرَ: حَدَّثَنَا سُفْيَانُ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ عُمَيْرٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا مَا وَلِيَهُمْ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا». ثُمَّ تَكَلَّمَ النَّبِيُّ ﷺ بِكَلِمَةٍ خَفِيَّتْ عَلَى فَسَّالَتُ أَبِي مَاذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ فَقَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۶- (۰۰۰) از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت است که گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: «پیوسته این امر امارت از میان مردمان پا برجا خواهد ماند تا وقتی که دوازده نفر از ایشان (قریش) امارت کنند». سپس رسول خدا ﷺ آهسته سخن گفتند و من از پدرم پرسیدم: رسول خدا ﷺ چه فرمود؟ گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «همه‌ی آنان از قریش هستند».

۷- (۰۰۰) وَحَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ حَدَّثَنَا أَبُو عَوَانَةَ عَنْ سِمَاكِ بْنِ جَابِرٍ عَنْ سَمُرَةَ عَنْ النَّبِيِّ ﷺ بِهَذَا الْحَدِيثِ وَلَمْ يَذْكُرْ: «لَا يَزَالُ أَمْرُ النَّاسِ مَاضِيًا».

۷- (۰۰۰) قتیبه بن سعید از ابو عوانه از سماک بن جابر بن سمره حدیث مذکور را از رسول خدا ﷺ روایت کرد و نگفت که رسول خدا ﷺ فرمود: «پیوسته این امر امارت از میان مردمان بیرون نمی‌رود و بر حال سابق خواهد بود».

۷- (۰۰۰) حَدَّثَنَا هِذَابُ بْنُ خَالِدٍ الْأَزْدِيُّ حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ عَنْ سِمَاكِ بْنِ جَابِرٍ قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ سَمُرَةَ يَقُولُ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الْإِسْلَامُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً». ثُمَّ قَالَ كَلِمَةً لَمْ أَفْهَمْهَا، فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۷- (۰۰۰) از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت است که گفت: شنیدم که رسول خدا ﷺ فرمود: «پیوسته اسلام عزیز و پیروز است تا دوازده نفر خلافت کنند». سپس سخنی را بیان فرمود که من متوجه نشدم، لذا از پدرم پرسیدم: پیامبر اکرم ﷺ چه فرمود؟ گفت: پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «همه‌ی آنان از قریش اند».

۸- (۰۰۰) حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ حَدَّثَنَا أَبُو مُعَاوِيَةَ عَنْ دَاوُدَ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «لَا يَزَالُ هَذَا الْأَمْرُ عَزِيزًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً». قَالَ: ثُمَّ تَكَلَّمَ بِشَيْءٍ لَمْ أَفْهَمْهُ فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ فَقَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۸- (۰۰۰) از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پیوسته امر امارت رو به ترقی است تا دوازده نفر خلافت کنند». سپس سخنی را بیان فرمود که من متوجه نشدم و لذا از پدرم پرسیدم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همه‌ی آنان از قریش‌اند».

۹- (۰۰۰) حَدَّثَنَا نَصْرُ بْنُ عَلِيٍّ الْجَهْظِيُّ حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ زُرَيْعٍ حَدَّثَنَا ابْنُ عُثْمَانَ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: ابْنُ عُثْمَانَ النَّوْفَلِيُّ - وَاللَّفْظُ لَهُ - حَدَّثَنَا أَزْهَرُ حَدَّثَنَا ابْنُ عُثْمَانَ عَنْ الشَّعْبِيِّ عَنْ جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ قَالَ: انْطَلَقْتُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَمَعِيَ أَبِي فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ هَذَا الدِّينُ عَزِيزًا مَنِيئًا إِلَى اثْنَيْ عَشَرَ خَلِيفَةً». فَقَالَ كَلِمَةً صَحَّيْهَا النَّاسُ فَقُلْتُ لِأَبِي: مَا قَالَ؟ قَالَ: «كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ».

۹- (۰۰۰) از جابر بن سمره رضی الله عنه روایت است که گفت: همراه پدرم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتیم. شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پیوسته دین اسلام عزیز خواهد بود تا وقتی که دوازده نفر امارت کنند». سپس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخنی گفت که مردم نگذاشتند من بشنوم، از همین روی از پدرم پرسیدم: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «همه‌ی آنان از قریش‌اند».

۱۰- (۱۸۲۲) حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ وَأَبُو بَكْرِ بْنُ أَبِي شَيْبَةَ قَالَا حَدَّثَنَا حَاتِمٌ - وَهُوَ ابْنُ إِسْمَاعِيلَ - عَنْ الْمُهَاجِرِ بْنِ مِسْمَارٍ عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِي وَقَاصٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى جَابِرِ بْنِ سَمُرَةَ مَعَ غُلَامِي نَافِعٍ أَنْ أَخْبِرَنِي بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: فَكَتَبْتُ إِلَى سَمِيعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رضی الله عنه يَوْمَ جُمُعَةٍ عَشِيَّةَ رَجَمَ الْأَسْلَمِيُّ يَقُولُ: «لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ أَوْ يَكُونَ عَلَيْكُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «غُصْبَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَفْتَتِحُونَ الْبَيْتَ الْأَبْيَضَ بَيْتَ كِسْرَى أَوْ آلِ كِسْرَى». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ كَذَابِينَ فَأَحْذَرُوهُمْ». وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «إِذَا أَعْطَى اللَّهُ أَحَدَكُمْ خَيْرًا فَلْيَبْدَأْ بِنَفْسِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ» وَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: «أَنَا الْفَرَطُ عَلَى الْخَوْضِ»

۱۰- (۱۸۲۲) از عامر بن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه روایت است که گفت: نامه‌ای را به نافع، غلام خویش دادم تا آن را به جابر بن سمره برساند. او برایم نوشت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز جمعه و به وقت شامگاه روزی که اسلمی رجم شد، فرمود: «دین پیوسته پابرجا خواهد بود تا قیامت برپا

(۱۸۲۲) احمد: ۲۰۸۶۹ // عصبیه: جماعت اندکی از مسلمانان. // الفرط علی الخوض: من قبل از شما بر سر حوض کوثر حاضر خواهیم بود تا شما را از آن بنوشانم.

بيعت دوم با امام حسين :

مسلم بن عقيل:

وخرج عبدالله بن مسلم وكتب إلى يزيد بن معاوية أما بعد فإن مسلم بن عقيل قد قدم الكوفة فبايعته الشيعة للحسين بن علي فإن كان لك بالكوفة حاجة فابعث إليها رجلا قويا ينفذ أمرك ويعمل مثل عملك في عدوك فإن النعمان بن بشير رجل ضعيف أو هو يتضعف فكان أول من كتب إليه

تاريخ الطبري ج ٣ ص ٢٧٩

الثقات ، اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي الوفاء: ٣٥٤ ، دار النشر : دار الفكر - ١٣٩٥ - ١٩٧٥ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : السيد شرف الدين أحمد

ثم تولى يزيد بن معاوية بن أبي سفيان يوم الخميس من شهر رجب في اليوم الذي مات فيه أبوه وكنية يزيد أبو خالد وكان ليزيد بن معاوية يوم ولى أربع وثلاثون وشهر كانت أمه ميسون بنت بحدل بن الأنيف بن ولجة بن قنافة الكلبى وكان نقش خاتمه آمنت بالله مخلصا ولما بايع أهل الشام يزيد بن معاوية واتصل الخبر بالحسين بن علي جمع شيعته واستشارهم وقالوا إن الحسن لما سلم الأمر لمعاوية سكت وسكت معاوية فالآن قد مضى معاوية ونحب أن نبايعك فبايعته الشيعة ووردت على الحسين كتب أهل الكوفة من الشيعة يستقدمونه إياها فأنفذ الحسين بن علي مسلم بن عقيل إلى الكوفة لأجل البيعة على أهلها فخرج مسلم بن عقيل من المدينة معه

الثقات ج ٢ ص ٣٠٦

دلائل النبوة ، اسم المؤلف: للبيهقي الوفاء: ٤٥٨ ، دار النشر :

أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد بن علي المقرئ أخبرنا الحسن بن محمد بن إسحاق الاسفرايني حدثنا يوسف بن يعقوب القاضي حدثنا محمد بن عبد الملك بن زنجويه أخبرنا شبابة بن سوار حدثنا يحيى بن سالم الأسدي قال سمعت الشعبي يقول كان ابن عمر قدم المدينة فأخبر أن الحسين بن علي قد توجه إلى العراق فلحقه على مسيرة ليلتين أو ثلاث من المدينة فقال أين تريد قال العراق ومعه طومير وكتب فقال لا تأتئهم فقال هذه كتبهم وبيعتهم فقال إن الله عز وجل خير نبيه بين الدنيا بين والآخرة فاختار الآخرة ولم يرد الدنيا وإنكم بضعة من رسول الله والله لا يليها أحد منكم أبدا وما صرفها الله عز وجل عنكم إلا للذي هو خير لكم فارجعوا فأبى وقال هذه كتبهم وبيعتهم قال فاعتنقه ابن عمر وقال استودعك الله من قتيل

دلائل النبوة ج ٦ ص ٤٧٠

وعن ابن عمر رضي الله عنهما أنه لما بلغه أن الحسين رضي الله عنه توجه إلى العراق تبعه فلحقه على مسيرة ثلاثة أيام فقال له أين تريد فقال العراق فإذا معه طوامير وكتب فقال هذه كتبهم وبيعتهم فقال لا تنظر إلى كتبهم ولا تأتئهم فأبى فقال إني أحدثك حديثا جبريل أتى النبي صلى الله عليه وسلم فخير بين الدنيا والآخرة فاختار الآخرة على الدنيا وإنك بضعة من رسول الله صلى الله عليه وسلم والله لا يليها أحد منكم أبدا وما صرفها عنكم إلا للذي هو خير لكم فأبى أن يرجع فاعتنقه ابن عمر وبكى وقال أستودعك الله من قتيل أو أسير حديث ابن عمر أنه لما بلغه أن الحسين توجه إلى العراق لحقه على مسيرة ثلاثة أيام الحديث وفيه أنه صلى الله عليه وسلم خير بين الدنيا والآخرة فاختار الآخرة رواه الطبراني مقتصر على المرفوع رواه في الأوسط بذكر قصة الحسين مختصرة ولم يقل على مسيرة ثلاثة أيام وكذا رواه البزار بنحوه وإسنادهما حسن

إحياء علوم الدين ج ٢ ص ٤٧٠

باب ١٥ - بيعت با دو خليفه!

٦١- (١٨٥٣) وَحَدَّثَنِي وَهْبُ بْنُ بَقِيَّةٍ الْوَاسِطِيُّ حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ الْجُرَيْرِيِّ عَنْ أَبِي نَضْرَةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا بُوِيعَ لِخَلِيفَتَيْنِ فَأَقْتُلُوا الْآخَرَ مِنْهُمَا».

صحيح مسلم

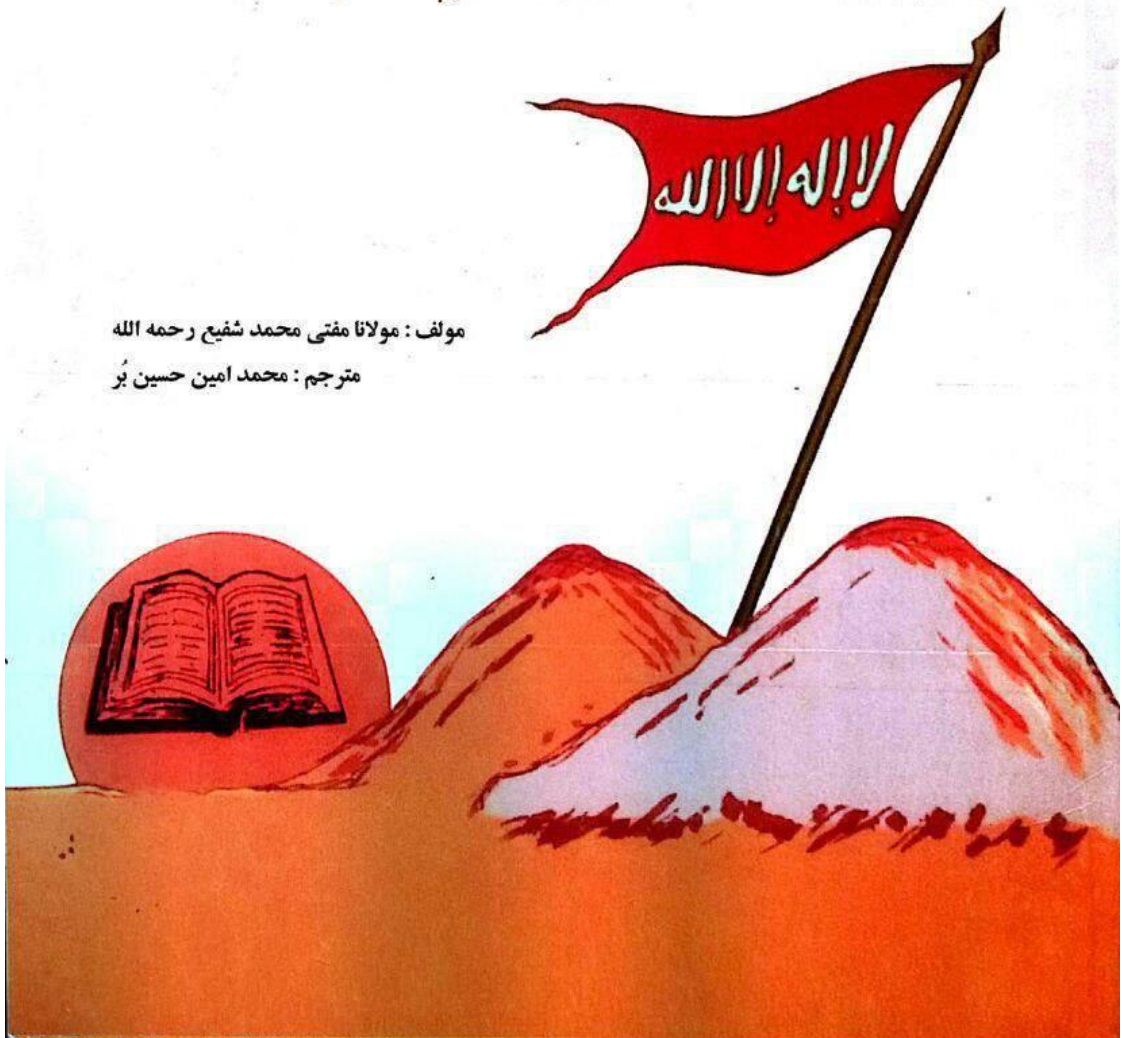
مفتي شفيع عثمانى

اخذ بيعت توسط مسلم:

شہد کربلا

مولف : مولانا مفتی محمد شفیع رحمہ اللہ

مترجم : محمد امین حسین بُر



شفیع، محمد ۱۸۸۳ - ۱۹۶۳ Shafi , Mohammad
شهید کربلا / از محمد شفیع؛ مترجم محمد امین
حسین بر - تهران: محمد امین حسین بر ، ۱۳۷۹ ،
و ، ۱۱۹ ص ،

ISBN 964-350-583-9

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیپا.

کتابنامه به صورت زیر نویس.

۱. حسن بن علی (ع) امام سوم ، ۴ - ۶۱ ق،

۲. واقعه کربلا . ۶۱ ق . الف. حسین بر ، محمد امین ،

۱۳۳۳ - ، مترجم. ب عنوان.

ش ۷۵ ش / ۴ / ۱ ۲۹۷ / ۹۵۳

۱۳۷۹

کتابخانه ملی ایران ۶۷۹-۶۰۸۳ م

شناسنامه کتاب

نام کتاب : شهید کربلا

نویسنده : مولانا مفتی محمد شفیع رحمه الله

مترجم : محمد امین حسین بر

ناشر: مترجم

تیراژ : ۳۰۰۰

حق چاپ و نشر محفوظ و مخصوص ناشر است

شابک ۹۶۴-۳۵۰-۵۸۳-۹ ISBN 964-350-583-9

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

الحمد لله الذي لم يزل و لا يزال حياً قَيُوماً سميعاً بصيراً و الصلوة و السلام على خير خلقه الذي ارسله شاهداً و مبشراً و سراجاً منيراً و على نجوم الهدى اهل بيته و اصحابه الذين نوروا تنويراً.

شهادت سیّد شباب اهل الجنّه، ریحانه ی رسول الله صلی الله علیه و سلم حضرت حسین رضی الله عنه و شهادت مظلومانه و دردانگیز اصحابش از واقعات فراموش نشدنی است، مسلمان به جای خود هر انسان مجبور است از شهادت آن ها دردمند باشد و شهادت وی درس عبرت و پند و نصیحت برای هر اهل نظر است، باید دانست که در این مورد شاید هزاران کتاب مفصل و مختصر به رشته ی تحریر در آمده است و لیکن در اکثر آن ها، در مورد جمع آوری روایات صحیح و مستند، اهتمام نشده است، بدین خاطر از دیر وقتی است که دوستان تقاضا دارند در این مورد رساله ای مختصر و جامع به رشته ی تحریر در آید اما بنده به علت کثرت مشاغل، جهت انجام این امر، فرصت نیافتیم، اتفاقاً این دفعه جهت نگاشتن موضوعی

مختصر در مورد اسوہ ی زہد و تقوای حضرت حسین رضی اللہ عنہ
قلم برداشتم اما در پایان، بہ شکل رسالہ ای درآمد کہ مطابق با
تقاضای آن ہا بود.

فَلِلّٰهِ الْحَمْدُ وَ هُوَ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ، رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ.

بندہ محمد شفیع عفا اللہ عنہ

لیلہ العاشوراء من سنہ ۱۳۷۵ ہ. ق.

عبدالله بن مسلم بن سعید حضرمی که هم پیمان بنی امیه بود، بعد از شنیدن این سخنرانی وی از جای برخاست و گفت: حالاتی که پیش نظر داری هرگز بدون تشدد اصلاح نخواهند شد و رویه ای که تو اختیار نموده ای، علامت ضعف و بزدلی شماست، نعمان بن بشیر در پاسخ گفت:

این که در اطاعت خداوند متعال، ضعیف و بزدل شمرده شوم بهتر است از این که در معصیت، دلیر و بی باک معرفی گردم.^۱

آن وقت عبدالله بن مسلم بن نامه ای برای یزید نوشته و در آن اظهار داشت که مسلم عقیل این جا آمده و برای حضرت حسین رضی الله عنه از مردم بیعت می گیرد، سپس در آن افزود: اگر نیازی به کوفه داری و می خواهی در قبضه ات باشد، فوراً شخصی قوی و توانا این جا بفرست که بتواند احکام تو را با قدرت نافذ کند، حاکم فعلی «نعمان بن بشیر» یا ضعیف است یا قصداً خود را ضعیف در آورده است.

افراد دیگر نیز مانند: عماره بن ولید و عمرو بن سعید بن ابی وقاص و ...، در این مورد برای یزید نامه نوشته و ارسال داشتند، چون این نامه ها به دست یزید رسیدند فوراً مشیر خاص پدرش امیر معاویه رضی الله عنه «سرجون» را طلب نموده و از او در این مورد مشورت جست که چه کسی را به کوفه بفرستد، وی پیشنهاد داد که «عبیدالله بن زیاد» را حاکم کوفه بگردان، البته رابطه ی یزید با

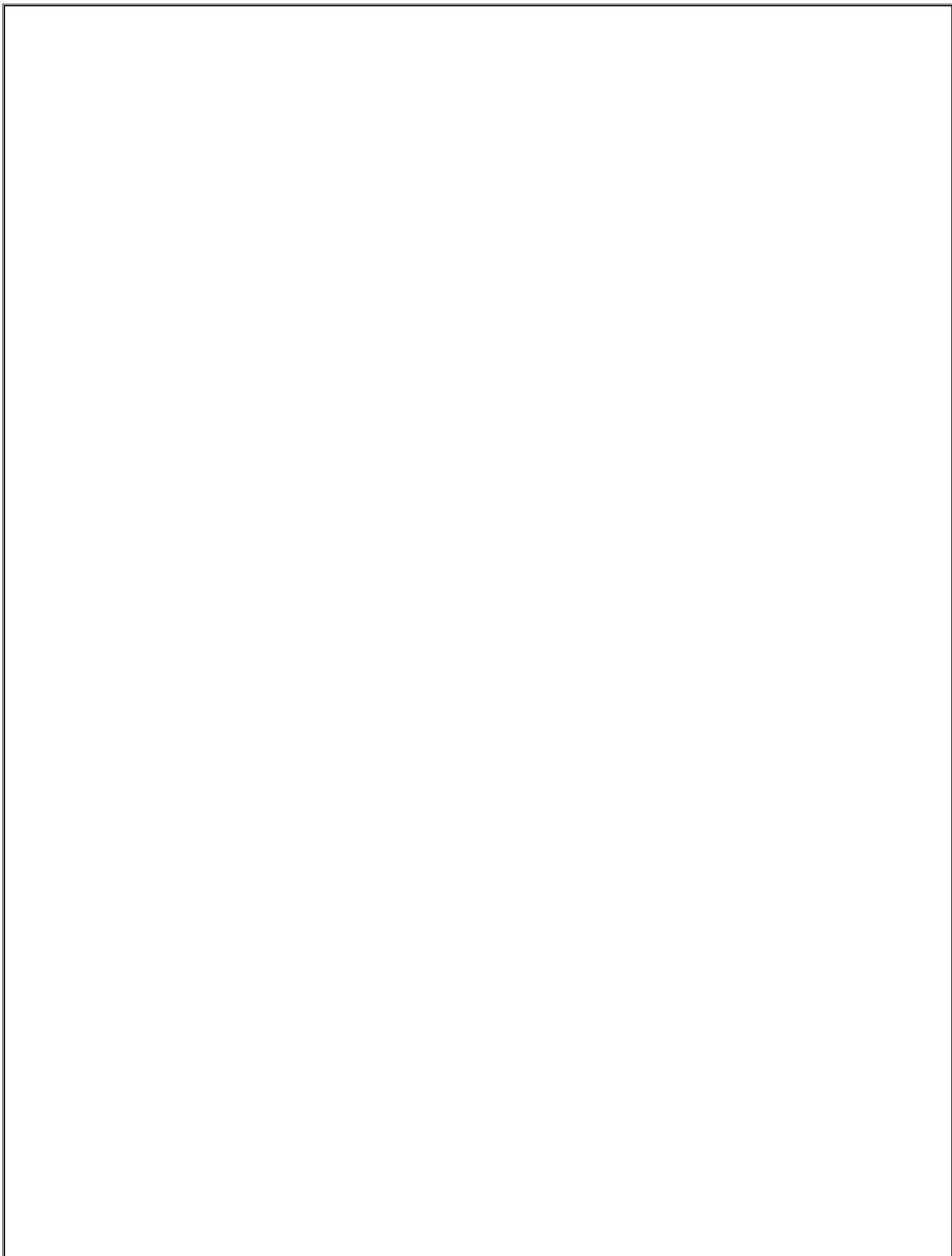
او خوب نبود، بدین خاطر «سرجون» گفت: اگر امروز امیر معاویه رضی الله عنه مجدداً به حیات خود برگشته و به تو پیشنهادی ارائه دهد بر آن عمل می کنی یا خیر؟ یزید در پاسخ گفت: حتماً بر آن عمل خواهم نمود، آن وقت سرجون نامه ای بیرون آورد که امیر معاویه رضی الله عنه عبیدالله بن زیاد را به عنوان حاکم کوفه برگماشته بود.

انتخاب شدن ابن زیاد برای حاکمیت کوفه

چون «سرجون» ابن زیاد را برای حاکمیت کوفه پیشنهاد نمود، یزید پذیرفته و او را حاکم کوفه و بصره هر دو، قرار داد و برایش نامه ای نوشته و ارسال داشت که به محض رسیدن نامه، فوراً عازم کوفه شده و مسلم بن عقیل را دستگیر نموده و به قتل برسان یا از کوفه بیرون ران؛ چون این نامه به دست ابن زیاد افتاد، فوراً راهی کوفه شد.

نامه ی حضرت حسین به اهالی بصره

از این طرف حضرت حسین رضی الله عنه نامه ای برای اشراف بصره به شرح ذیل ارسال داشت:



شخصيت يزيد

الأعلام للزركلى (١٨٩ / ٨)

يزيد بن معاوية

(٢٥ - ٦٤ هـ = ٦٤٥ - ٦٨٣ م)

يزيد بن معاوية بن أبى سفيان الأموى: ثانى ملوك الدولة الأموية فى الشام. ولد بالماطرون، ونشأ بدمشق. وولى الخلافة بعد وفاة أبيه (سنة ٦٠ هـ **وأبى البيعة له عبد الله بن الزبير والحسين ابن على**، فانصرف الأول إلى مكة والثانى إلى الكوفة. وكان من أمرهما ما تقدمت الإشارة إليه فى ترجمتهما، وفى أيام يزيد هذا كانت فاجعة المسلمين بالسبط الشهيد "الحسين بن على" سنة ٦١ هـ **وخلع أهل المدينة طاعته (سنة ٦٣) فأرسل إليهم مسلم بن عقبة المرى، وأمره أن يستبجحها ثلاثة أيام وأن يبايع أهلها على أنهم خول وعبيد ليزيد، ففعل بها مسلم الأفاعيل القبيحة، وقتل فيها كثيرا من الصحابة وأبنائهم وخيار التابعين.** وفى زمن يزيد فتح المغرب الأقصى على يد الأمير "عقبة بن نافع" وفتح "سلم بن زياد" بخارى وخوارزم. ويقال إن يزيد أول من خدم الكعبة وكساها الديباج الخسروانى. ومدته فى الخلافة ثلاث سنين وتسعة أشهر إلا أياما.

سير أعلام النبلاء [مشكول + موافق للمطبوع] (٣٨ / ٧)

قُلْتُ: كَانَ قَوِيًّا، شَجَاعًا، ذَا رَأْيٍ، وَحَزْمٍ، وَفِطْنَةٍ، وَقَصَاحَةٍ، وَلَهُ شِعْرٌ جَيِّدٌ، **وَكَانَ نَاصِبِيًّا**، فَظًّا، غَلِيظًا، جَلْفًا، يَتَنَاوَلُ الْمُسْكِرَ، وَيَفْعَلُ الْمُنْكَرَ. (٣٨/٤)

أَفْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ، وَاخْتَتَمَهَا بِوَاقِعَةِ الْحَرَّةِ، فَمَقَّتَهُ النَّاسُ، وَلَمْ يُبَارَكَ فِي عُمُرِهِ.

تايبيد يزيد و بشارت يزيد

سير أعلام النبلاء ط الرسالة (٣٦ / ٤)

لَهُ عَلَى هَنَاتِهِ حَسَنَةٌ، وَهِيَ غَزْوُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ، **وَكَانَ أَمِيرَ ذَلِكَ الْجَيْشِ**، وَفِيهِمْ مِثْلُ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ. عَقَدَ لَهُ أَبُوهُ بِوِلَايَةِ الْعَهْدِ مِنْ بَعْدِهِ، فَتَسَلَّمَ الْمَلِكَ عِنْدَ مَوْتِ أَبِيهِ فِي رَجَبٍ، سَنَةَ سِتِّينَ، وَلَهُ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ سَنَةً. فَكَانَتْ دَوْلَتُهُ أَقَلَّ مِنْ أَرْبَعِ سِنِينَ؛ وَلَمْ يُمَهِّلْهُ اللَّهُ عَلَى فِعْلِهِ بِأَهْلِ الْمَدِينَةِ (٢) لَمَّا خَلَعُوهُ.

فاتح قسطنطينيه !!!

مجالس قطب الإرشاد

مجموعه‌ای از رهنمودهای دینی و اخلاقی؛ پاسخ به
پرسش‌های متنوع

(جلد اول)

از افادات:

قطب‌الإشارد، شیخ التفسیر و الحدیث،
حضرت علامه مولانا محمد عمر سربازی نقشبندی رحمۃ اللہ علیہ

جمع و ترتیب:

مولوی عبدالجلیل محمدی (حَفِظَهُ اللّٰهُ)

— مدرس منبع العلوم کوهون —

۲. کافر؛ کسی که به کفر مرده و کفرش واضح است و در این باره مطمئن هستیم - همچون فرعون و ابوجهل -
۳. لعنت کردن یک گروه - که ظالم و فاسق باشند - نه فردی معین، چنان که در قرآن آمده است: ﴿لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾، ﴿لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ و ...^۱

پس [نتیجه می گیریم که] لعنت کردن «یزید» جایز نیست.^۲ «یزید» در زمان خود پای بند نماز بوده و جهاد کرده است. فاتح قسطنطنیه - استانبول امروزی - است و از جانب رسول الله ﷺ برای فاتحان آن شهر بشارت بهشت داده شده است.^۳ آن شهر در زمان حضرت امیر معاویه رضی الله عنه به حکم و دستور ایشان و به سرلشکری و فرماندهی «یزید» فتح شد. لذا یزید و سیدنا امیر معاویه رضی الله عنه هر دو در این مژده داخل اند و لعنت - کردن وی به هیچ صورت جایز نیست، گرچه بعضی خرابی ها داشته، اما معصوم نبوده است. این همه نیکی ها، جهادها و فتوحات ایشان نباید فراموش شوند.^۴

- ۱- تفصیل این مسأله را بخوانید در: (تفسیر تبیین الفرقان: ۵۵۹/۳ و ۲۱۸/۷ و ۲۱۹).
- ۲- «و انما اختلفوا فی یزید بن معاویه حتی ذکر فی الخلاصة و غیره انه لا ینبغی اللعن علیه ای و لا علی الحجاج لان النبی ﷺ نهی عن المصلین و من کان من اهل القبلة و علی الجملة ففی لعن الاشخاص خطر فیجتنب و لا خطر فی السکوت عن لعن ابلیس فضلاً عن غیره انتهى و لان الامر بقتل الحسین رضی الله عنه لا یوجب الکفر فان قتل غیر الانبیاء علیهم السلام کبيرة عند اهل السنة الا ان یشکلوا مستحلاً و هو غیر مختص بالحسین رضی الله عنه و نحوه مع ان الاستحلال امر لا یطلع علیه الا ذو الجلال»: شرح فقه اکبر، ص ۷۳ - و شرح العقاید: ص ۹۳.
- ۳- «فیها غزا یزید بن معاویه بلاد الروم حتی بلغ قسطنطنیه و معه جماعات من سادات الصحابة منهم ابن عمر و ابن عباس و ابویوب الانصاری». و قد ثبت فی «صحیح البخاری» أنَّ رسول الله ﷺ قال: «اول جیش یغزون مدینة قیصر مغفور لهم» فكان هذا الجیش اول من غزاها. و ما وصلوا إليها حتی بلغوا الجهد»: (البدایة و النهایة: ۴۳/۸).
- ۴- «بهتر و راه صواب اینست که یزید نه مدح و ستایش و نه لعنت کرده شود، زیرا در لعنت کردن او حرجی نیست و لعنت کردن نه فرض است، نه سنت و نه مستحب»: فتاوی منیع العلوم: ۲۱۵/۱. امام غزالی و سایر علمای شافعی و اکثر احناف تصریح ساخته اند که تکفیر و تلعین یزید ممنوع است. ن، ک: خیر الفتاوی: ۵۳۶/۱ - و فتاوی رشیدیہ: ص ۱۹۰ - و شرح فقه اکبر: ص ۷۲ - و

عن أم حرام: أَنَّهَا سَمِعَت النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقُولُ: (أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أُوجِبُوا.

قَالَتْ أُمُّ حَرَامٍ: قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فِيهِمْ؟

قَالَ: أَنْتِ فِيهِمْ.

ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْفُورٌ لَهُمْ.

فَقُلْتُ: أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: لَا. (رواه البخارى (٢٩٢٤) .

وأول جيش غزا مدينة قيصر (القسطنطينية) كان في خلافة معاوية رضى الله عنه، وكان أمير الجيش ابنه يزيد بن معاوية.

عن محمود بن الربيع الأنصاري: أَنَّهُ سَمِعَ عِثْبَانَ بْنَ مَالِكٍ الْأَنْصَارِيَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ بَدْرًا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: (فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ).

قَالَ مَحْمُودُ بْنُ الرَّبِيعِ: فَحَدَّثْتُهَا قَوْمًا فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي غَزْوَتِهِ الَّتِي تُوقَى فِيهَا، وَيَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمْ بِأَرْضِ الرُّومِ ... (رواه البخارى (١١٨٦).

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحیح البخاری

امام ابو محمد بن اسماعیل بخاری

با ترجمه فارسی

جلد سوم

مترجم:

عبدالعلی نور احراری

۹۳- باب : مَا قِيلَ فِي قِتَالِ الرُّومِ

۲۹۲۴- حَدَّثَنِي إِسْحَاقُ بْنُ يَزِيدَ الدَّمَشَقِيُّ : حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ حَمْرَةَ قَالَ : حَدَّثَنِي ثَوْرُ بْنُ يَزِيدَ ، عَنْ خَالِدِ بْنِ مَعْدَانَ : أَنَّ عُمَيْرَ بْنَ الْأَسودَ الْعَنَسِيَّ حَدَّثَهُ : أَنَّهُ أَتَى عِبَادَةَ ابْنِ الصَّامِتِ ، وَهُوَ نَازِلٌ فِي سَاحَةِ حِمَصَ ، وَهُوَ فِي بَنَاءٍ لَهُ ، وَمَعَهُ أُمُّ حَرَامَ .
 قَالَ عُمَيْرٌ : فَحَدَّثَنَا أُمُّ حَرَامَ : أَنَّهَا سَمِعَتْ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ : «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ الْبَحْرَ قَدْ أُوجِبُوا» .
 قَالَتْ أُمُّ حَرَامَ : قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا فِيهِمْ ؟ قَالَ : «أَنْتِ فِيهِمْ» . ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ ﷺ : «أَوَّلُ جَيْشٍ مِنْ أُمَّتِي يَغْزُونَ مَدِينَةَ قَيْصَرَ مَغْضُورٌ لَهُمْ» . قُلْتُ : أَنَا فِيهِمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : «لَا» . [راجع : ۲۷۸۹] .

باب ۹۳: آنچه درباره جنگ رومیان گفته شده

۲۹۲۴ - از ثور بن یزید، روایت است که از خالد بن معدان از عُمیر بن اسود عَنَسی که گفته: وی نزد عُبَادَة ابن صامت رفت و او در ساحل حِمص فرود آمده بود و در خانه خود به سر می برد. (زن او) اُم حَرام نیز با وی بود عُمیر گفت: اُم حَرام ما را گفت: وی از پیامبر (صلی الله علیه وسلم) شنیده است که می فرمود:

«نخستین لشکر از امت من که از راه دریا جهاد می کنند، همان بهشت را بر خود واجب گردانیده اند».

اُم حَرام می گوید: گفتم: یا رسول الله، آیا من در میان ایشان خواهم بود؟ فرمود: «تو در میان ایشان»^۱.

سپس پیامبر (صلی الله علیه وسلم) فرمود: «نخستین لشکر از امت من که بر شهر قیصر هجوم می برند،^۲ آمرزیده شده اند». گفتم: من در میان ایشان خواهم بود؟ فرمود: «نی».

۹۴- باب : قِتَالُ الْيَهُودِ

۲۹۲۵- حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقُرَوِيُّ : حَدَّثَنَا مَالِكٌ عَنْ نَافِعٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا : أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ : «تَقَاتِلُونَ الْيَهُودَ ، حَتَّى يَخْتَبِيَ أَحَدُهُمْ وَرَاءَ الْحَجَرِ ، يَقُولُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، هَذَا يَهُودِيٌّ وَرَأَيْتُي فَاقْتُلْهُ» . [انظر : ۳۵۹۳ . أخرجه مسلم : ۲۹۲۱] .

باب ۹۴: جنگ با یهود

۲۹۲۵ - از مالک از نافع، از عبدالله بن عمر (رضی الله عنه) روایت است که رسول الله (صلی الله علیه وسلم) فرموده است:

«شما با یهود خواهید جنگید، تا آن که یکی از ایشان پس سنگ پنهان می گردد و سنگ

۱- آن غزوة قبرس بود که در زمان عثمان (رضی الله عنه) به اهتمام معاویه واقع شد (شرح شیخ الاسلام).

۲- قیصر لقب پادشاه روم است و مراد از مدینه یا شهر قیصر نزد اکثر، قسطنطنیه است که به دست سادات صحابه فتح شد، چون ابن عمر و ابن عباس و ابن زبیر و ابوالیوب چنان که قبر ابوالیوب در کنار دیوار شهر است. برخی برآنند شهر قیصر، شهری است که قیصر در آن جا می باشد و آن خمس است (شرح شیخ الاسلام).

أَنْكَرْتُ بَصْرِي ، وَإِنَّ الْوَادِي الَّذِي بَيْنِي وَبَيْنَ قَوْمِي يَسِيلُ إِذَا جَاءَتِ الْأَمْطَارُ ، فَيَشُقُّ عَلَيَّ اجْتِيَازُهُ ، قَوَّدْتُ أَنْتَ تَأْتِي فَتُصَلِّي مِنْ بَيْتِي مَكَانًا ، اتَّخَذَهُ مُصَلًّى ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « سَأَفْعَلُ » . فَقَدَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَبُو بَكْرٍ ﷺ ، بَعْدَ مَا اشْتَدَّ النَّهَارُ ، فَاسْتَأْذَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَذْنْتُ لَهُ ، فَلَمْ يَجْلِسْ حَتَّى قَالَ : « أَيْنَ تُحِبُّ أَنْ أَصَلِّيَ مِنْ بَيْتِكَ » . فَأَشْرَفْتُ لَهُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَحَبَّ أَنْ أَصَلِّيَ فِيهِ ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَكَبَّرَ ، وَصَفَعْنَا وَرَاءَهُ ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ، ثُمَّ سَلَّمَ وَسَلَّمْنَا حِينَ سَلَّمَ ، فَحَبَسْتُهُ عَلَى خَزِيرٍ يُصْنَعُ لَهُ ، فَسَمِعَ أَهْلَ الدَّارِ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي بَيْتِي ، فَقَابَ رِجَالٌ مِنْهُمْ حَتَّى كَثُرَ الرِّجَالُ فِي الْبَيْتِ ،

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ : مَا فَعَلَ مَالِكُ ؟ لَا أَرَاهُ . فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ : ذَلِكَ مُتَافِقٌ ، لَا يُحِبُّ اللَّهُ وَرَسُولَهُ . فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « لَا تَقُلْ ذَلِكَ ، لَا أَرَاهُ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، يَتَّبِعِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ » . فَقَالَ : اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ ، أَمَّا نَحْنُ ، فَوَاللَّهِ لَا نَرَى وَدَّهَ وَلَا حَدِيثَهُ إِلَّا إِلَى الْمُتَافِقِينَ . قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : « فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، يَتَّبِعِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ » . قَالَ مَخْمُودٌ :

فَحَدَّثَنِيهَا قَوْمًا ، فِيهِمْ أَبُو أَيُّوبَ ، صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ، فِي غَزْوَتِهِ الَّتِي تُوَفِّي فِيهَا ، وَزَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمُ بَارُضُ الرُّومِ ، فَأَنْكَرَ مَا عَلَيَّ أَبُو أَيُّوبَ ، قَالَ : وَاللَّهِ مَا أَظُنُّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَا قُلْتُ قَطُّ . فَكَبَّرُ ذَلِكَ عَلَيَّ ،

فَجَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَيَّ إِنْ سَلَّمَنِي حَتَّى أَقْفَلَ مِنْ غَزْوَتِي : أَنْ أَسْأَلَ عَنْهَا عَتَبَانَ بْنَ مَالِكٍ ﷺ ، إِنْ وَجَدْتُهُ حَيًّا فِي مَسْجِدِ قَوْمِهِ ، فَقُلْتُ ، فَأَهْلَكْتُ بِحِجَّةٍ أَوْ بِعُمْرَةٍ ، ثُمَّ سِرْتُ حَتَّى قَدِمْتُ الْمَدِينَةَ ، فَأَتَيْتُ بَنِي سَالِمٍ ، فَأَذَا عَتَبَانَ

گذشتن از آن و رفتن به مسجد برایم دشوار می شد. من نزد رسول الله ﷺ رفتم و به آن حضرت گفتم: همانا من بینایی خود را از دست داده‌ام و زمانی که باران می آید در آن رودی که میان من و قوم من است، سیل جاری می شود و عبور از آن برایم دشوار می گردد. من دوست می دارم اینکه بیایی و در جایی از خانه من نماز بگذاری تا آن جای را مُصَلًّى (نماز گاه) بگیرم. رسول الله ﷺ فرمود: این کار را خواهی کرد. فردای آن پس از آنکه روز بالا آمده بود، رسول الله ﷺ و ابوبکر ﷺ به خانه‌ام آمدند. رسول الله ﷺ اجازه ورود خواست و من به ایشان اجازه دادم. آن حضرت نشست تا آنکه گفت: «در کجای خانه‌ات دوست میداری که برایت نماز بگزارم؟»

من به همان جایی اشارت کردم که دوست می داشتم در آن نماز بگزارد. رسول الله ﷺ به نماز ایستاد و تکبیر گفت و ما در عقب وی صف بستیم. آن حضرت دو رکعت نماز گزارد و سپس سلام داد و هنگام سلام دادن وی ما نیز سلام دادیم.

من آن حضرت را برای صرف طعام خزیره که آماده شده بود، نگه داشتم. و چون اهل محل شنیدند که رسول الله ﷺ در خانه من می باشد. مردان زیادی جمع آمدند تا آنکه تعداد ایشان در خانه زیاد شد. مردی از حاضرین گفت: چه شده که مالک را در اینجا نمی بینیم؟

مردی از میان آنها گفت: وی مردی متافق است که خدا و رسول او را دوست ندارد.

رسول الله ﷺ فرمود: «چنین مگوی، آیا ندیده‌ای

شَيْخُ أَعْمَى يُصَلِّي لِقَوْمِهِ ، فَلَمَّا سَلَّمَ مِنَ الصَّلَاةِ سَلَّمَ عَلَيْهِ ، وَأَخْبَرْتُهُ مَنْ أَنَا ، ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ الْحَدِيثِ ، فَقَدَّحَنِيهِ كَمَا حَدَّثَنِيهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ . [راجع: ۴۲۴] . أخرجه مسلم: [۳۳ المساجد (۲۶۳)]

که - لا اله الا الله - گفته است، و با این سخن رضای خدای را می‌خواهد؟ آن مرد گفت: خدا و رسول او بهتر می‌دانند، لیکن به خدا سوگند ما دوستی و صحبت او را جز با منافقین نمی‌بینیم.

رسول الله ﷺ فرمود: «به تحقیق که خداوند بر آتش حرام کرده است، کسی را که - لا اله الا الله - گفته و بدان رضایت خدای را می‌طلبد.»

محمود گفته است: من از این موضوع به عده‌ای حکایت کردم که ابویوب - صحابی رسول الله ﷺ - در میان ایشان بود. - همان‌کسی که در سرزمین روم در غزوه‌ای که یزید بن معاویه در آن امیر بود، وفات یافت -

ابویوب گفته‌ام را رد کرد و گفت: به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم که رسول الله ﷺ هرگز آنچه را تو گفته‌ای، گفته باشد. این انکار وی بر من بسیار گران آمد و من به خدا سوگند یاد کردم که اگر تا آن زمان که از جنگ برمی‌گردم سلامت بمانم، این موضوع را از عتبای بن مالک رضی الله عنه سؤال خواهم کرد. البته اگر او را زنده بیابم که در همان مسجد قوم خود باشد. سپس برگشتم و احرام حج یا عمره بستم و بعد روانه شدم تا آنکه به مدینه رسیدم.

من نزد قوم بنی‌سالم رفتم و عتبای را دیدم که پیر گشته است و نایبنا می‌باشد و در همان حال قوم خویش را امامت نماز می‌داد. و چون نماز را سلام داد، من بر وی سلام کردم و خودم را به او معرفی نمودم و سپس از این حدیث سؤال کردم. وی همان حدیث را باز گفت، همان‌گونه که بار اول گفته بود.



فتاویٰ احناف

2.5K subscribers



Pinned Message #1



یک فرصت استثنایی برای کسانی که دنبال کامل ترین کانا...

در جنت یمامه شریک بود بعضی خویند حضرت امیر
رضی الله عنه مسیلمه ی کذاب را، رسید جهنم کرد
ولی صحیح آن است که وحشی او را کشت. در خلافت
فاروق رضی الله عنه تا چهار سال استاندار شام بود
در این عرصه بسیاری از حدود روم را با جهاد اسلامی
فتح کرد. در خلافت عثمان رضی الله عنه دوازده سال
مکمل استاندار شام بود و در این دوران در
سنه 25. روم را تا سرحد عموریه فتح کرد. در سنه
27 ه. قبرص را از راه دریا فتح کرد اولین کسی که
راه فتح را از دریا گشادند، ایشان بودند در این بشارت
حضور اکرم صلی الله علیه وسلم داخل شدند:
«اول جیش من امتی یغزون البحر قد اوجبوا»:
اولین قشون از امت من که از راه دریا جهاد کنند، جنت
را بر خود واجب کردند. با رومیان شانزده جهاد کردند.
در سنه 49 ه. به فتح قسطنطنیه رفت تا حدودی فتح
کرد اولین فاتح قسطنطنیه در بشارت این حدیث داخل
شد که حضور اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند:
«اول جیش یغزوا القسطنطنیه مغفور لهم»:
اولین سپاه
من که قسطنطنیه را غزا کند نزد خدا بخشیده شده
اند».

👉 وفيها كانت غزوة يزيد بن معاوية الروم حتى بلغ قسطنطينية، ومعه ابن عباس وابن عمر وابن الزبير وأبو
أيوب الأنصاري.

📖 الطبری، أبو جعفر محمد بن جریر بن یزید بن کثیر بن غالب (المتوفی ۳۱۰)، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۳۲، الناشر: دار التراث - بیروت، الطبعة: الثانية - ۱۳۸۷ هـ.

👉 در این سال (۴۹ هـ) یزید بن معاویه برای جنگ به روم رفت تا این که به قسطنطنیه رسید و ابن عباس و ابن عمر و ابن الزبیر و ابو ایوب انصاری همراه او بودند.

👉 فِي هَذِهِ السَّنَةِ، وَقِيلَ: سَنَةُ خَمْسِينَ، سَيَّرَ مُعَاوِيَةُ جَيْشًا كَثِيفًا إِلَى بِلَادِ الرُّومِ لِلْغَزَاةِ وَجَعَلَ عَلَيْهِمْ سَفِيَانُ بْنُ عَوْفٍ وَأَمَرَ ابْنَهُ يَزِيدَ بِالْغَزَاةِ مَعَهُمْ، فَتَثَاقَلَ وَاعْتَلَّ، فَأَمْسَكَ عَنْهُ أَبُوهُ، فَأَصَابَ النَّاسُ فِي غَزَاتِهِمْ جُوعٌ وَمَرَضٌ شَدِيدٌ ... وَكَانَ فِي هَذَا الْجَيْشِ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ وَابْنُ الزُّبَيْرِ وَأَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ وَغَيْرُهُمْ وَعَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ زُرَّارَةَ الْكِلَابِيُّ ...

📖 ابن أثير الجزري، عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد (المتوفى ۶۳۰ هـ) الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۵۶ و ۵۷، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، الناشر: دار الكتاب العربي، بيروت - لبنان، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۷ هـ / ۱۹۹۷ م.

👉 در این سال (۴۹ هـ) و همچنین گفته شده در سال ۵۰ هـ معاویه لشکری پر تعداد را برای جنگ به روم فرستاد و سفيان بن عوف را به عنوان فرمانده آنان تعیین کرد و به پسرش یزید دستور داد تا همراه آن ها بجنگد اما یزید سستی کرد و معاویه دست از او برداشت. افرادی که برای جنگ رفته بودند با گرسنگی و بیماری شدید رو به رو شدند ... در این لشکر ابن عباس و ابن عمر و ابن الزبیر و ابو ایوب انصاری و دیگران و عبد العزيز بن زرارہ کلابی حضور داشتند ...

احكام خروج بر خليفه

اسكن ها

شرح اصول

اعتقاد اهل السنة والجماعة

من الكتاب ركنة والجماعة والجماعة والجماعة والجماعة

تأليف

الشيخ الاسلام العلامة الفاضل ابو القاسم محمد بن عبد الله
ابن الحسين بن منصور الطبري الكوفي

الطبعة ١٤١٨ هـ

مطبعة

ابو يعقوب تاشين كمال الطبري

المجلد الأول

الطبعة الثانية

مكتبة دار البصيرة

بغداد

شرح اصول

اعتقاد اهل السنة والجماعة

من الكتاب ركنة والجماعة والجماعة والجماعة والجماعة

تأليف

الشيخ الاسلام العلامة الفاضل ابو القاسم محمد بن عبد الله
ابن الحسين بن منصور الطبري الكوفي

الطبعة ١٤١٨ هـ

مطبعة

ابو يعقوب تاشين كمال الطبري

المجلد الأول

الطبعة الثانية

مكتبة دار البصيرة

بغداد

شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة

١٦٥

اعتقاد أبي زرعة، عبيد الله بن عبد الكريم، وأبي حاتم محمد بن إدريس بن المنذر الرازي، وجماعة من السلف عن نقل عنهم رحمهم الله.

٣٢١ - أخبرنا محمد بن المظفر القرني قال: حدثنا الحسين بن محمد بن حبش القرني قال: حدثنا أبو محمد عبد الرحمن بن أبي حاتم قال:

سألت أبي وأبا زرعة عن مطلب أهل السنة في أصول الدين وما أدركنا عليه العلماء في جميع الأمصار وما يعتقدان من ذلك، فقالا:

أدركنا العلماء في جميع الأمصار - حجازاً وعرناً وأشاماً وحبلاً - فكان من مذهبهم:

الإيمان: قول وعمل يزيد وينقص.

والقرآن: كلام الله، غير مخلوق بجميع جهاته.

القدر خيره وشره من الله عز وجل.

وخير هذه الأمة بعد نبيها عليه الصلاة والسلام: أبو بكر الصديق، ثم عمر بن الخطاب، ثم عثمان بن عفان، ثم علي بن أبي طالب عليهم السلام.

وهم الخلفاء الراشدون المهديون.

وأن الشجرة الذين سماهم رسول الله ﷺ وشهد لهم بالحق علي ما شهد به رسول الله ﷺ وقوله الحق.

والترحم على جميع أصحاب محمد ﷺ والكف عما شجر بينهم.

وإن الله عز وجل على عرشه بائن من خلقه كما وصف نفسه في كتابه وعلى لسان رسوله ﷺ بلا كيف؟ أحاط بكل شيء علماً ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [التورى: ١١].

وأنه تبارك وتعالى يرى في الآخرة: يراه أهل الجنة بالبنارهم ويسمعون كلامه،

قلت: وإسناده ضعيف، لضعف إسماعيل بن إبراهيم. ضعف ابن معين والبخاري والنسائي وأبو حاتم وغيرهم. وإليه كذلك ضعيف.

شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة

١٥٦

اعتقاد علي بن المديني، ومن نقل عنه من أدركه من جماعة السلف:

٣١٨ - أخبرنا محمد بن رزق الله قال: أخبرنا أبو محمد جعفر بن محمد بن نصير قال: حدثنا أبو محمد عبد الله بن غنام بن حفص بن غياث النخعي قال: حدثنا أبو سعيد، يحيى بن أحمد. قال: سمعت أبا عبد الله محمد بن عبد الله بن بسطام يقول:

سمعت سهل بن محمد قراًها علي بن عبد الله بن جعفر المديني فقال له: قلت أعزك الله: السنة اللازمة: التي من ترك منها خصلة لم يقلها أو يؤمن بها لم يكن من أهلها: الإيمان بالقدر خيره وشره.

ثم تصديق بالا حاديث والإيمان بها لا يقال: لم؟ ولا كيف؟ إنما هو التصديق بها، والإيمان بها، وإن لم يعلم تفسير الحديث، يبلغه عقله، فقد كفي ذلك وأحكم عليه. الإيمان به والتسليم.

مثل حديث زيد بن وهب عن ابن مسعود قال: حدثنا الصادق المصدوق ونحوه من الأحاديث الماثورة عن الثقات.

ولا يخاصم أحداً ولا يناظر ولا يتعلم الجدل.

والكلام في القدر وغيره من السنة مكروه، ولا يكون صاحبه. وإن أصاب السنة بكلامه. من أهل السنة حتى يقع الجدل ويسلم، ويؤمن بالإيمان.

والقرآن كلام الله ليس بمخلوق ولا تضعف أن تقول ليس بمخلوق فإن كلام الله عز وجل ليس ببائن منه وليس منه شيء مخلوق يؤمن به ولا يناظر فيه أحداً^(١).

(١) كان ابن المديني رحمه الله استحسن في حجة خلق القرآن، فاجاب مكرهاً، ثم إنه تقرب إلى ابن أبي دؤاد حيث استماله بدياه وصحبه وعظمه، فوقع بسبب ذلك في أمر صعبة حتى إنه كان يتكلم في طائفة من أعيان أهل الحديث ثم يضي بذلك إلى أبي دؤاد! فهجره الإمام أحمد لذلك ولم يظف الشاعرة عليه حتى صار عند الناس كاذباً مرتد، وترك أحمد الرواية عنه وكذلك إبراهيم الحاربي وغيرهما. وكان يحيى بن معين يقول: وهو رجل خاف فقال ما عليه، ولم أقصر علي ما ذكره ابن معين أمراً لكن كماله كما وصفنا. وقد روي عنه أنه قال: من قال القرآن مخلوق فهو كافر. والله تعالى يرحمه ويسامحه عنه وكرمه. اعد. انظر شرح علي الترمذي (١/٤٨٧، ٤٨٨) لابن رجب الحنبلي.

شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة

١٦٦

كيف شاء، وكما شاء.

والجنة حق والنار حق، وهما مخلوقتان لا يفتيان أبداً.

والجنة ثواب لا ولياته، والنار عقاب لأهل معصيته إلا من رحم الله عز وجل.

والصراط حق.

والميزان حق، له كفتان توزن فيه أعمال العباد: حسنها، وسيئها حق.

والخوض المكرم به نبينا حق.

والشفاعة حق.

والبعث من بعد الموت حق.

وأهل الكافر في مشيئة الله عز وجل.

ولا تكفر أهل القبلة بدينهم، وتكفر أسرارهم إلى الله عز وجل.

وتقيم فرض الجهاد والحق مع أمة المسلمين في كل دهر وزمان.

ولا نرى الخروج على الأئمة ولا القتال في الفتنة.

وتسمع ونطيع لمن ولاء الله عز وجل أمرنا.

ولا نتزعج بئاً من طاعة.

وتنع السنة والجماعة ولتجب الشذوذ والخلاف والفرقة.

وأن الجهاد ما من منذ بعث الله عز وجل نبيه عليه الصلاة والسلام إلى قيام الساعة مع أولي الأمر من أمة المسلمين لا يبطئه شيء.

والحق كذلك.

ودفع الصدقات من السواقي إلى أولي الأمر من أمة المسلمين.

والناس مؤمنون في أحكامهم ومواريتهم ولا تدرى ما هم عند الله عز وجل.

فمن قال إنه مؤمن حقاً، فهو مبتدع.

ومن قال: هو مؤمن عند الله، فهو من الكافرين.

شرح اصول اعتقاد اهل السنة والجماعة

١٥٨

عرف وسعد بن مالك.

كلهم يصلح للخلافة، وكلهم إمام كما فعل أصحاب رسول الله ﷺ.

ثم أفضل الناس بعد أصحاب رسول الله ﷺ: القرن الذي بعث فيههم كلهم.

من صحبه سنة أو شهراً أو ساعة أو أرواً أو وفد إليه، فهو من أصحابه له من الصحة على قدر ما صحبه، فادناهم صحبة هو أفضل من الذين لم يروه ولو لقوا الله عز وجل بجميع الأعمال، كان الذي صحب النبي ﷺ وأراه بعينه وأمن به ولو ساعة أفضل بصحبته من التابعين بإجماع الناس ورضاهم.

لا يحل لأحد يؤمن بالله واليوم الآخر أن يبيت ليلةً لا عليه إمام: برأ كان أو فاجراً فهو أمير المؤمنين.

والعزو مع الأمراء ما حذر إلى يوم القيامة البر والفاجر، لا يترك.

وقسمة الفيء وإقامة الحدود للأئمة الماضية ليس لأحد أن يعطن عليهم ولا يناظرهم. ودفع الصدقات إليهم جائزة نافذة قد برئ من دفعها إليهم وأجزأت عنه: برأ كان أو فاجراً.

وصلاة الجمعة خلفه وخلف من ولاه جائزة قائمة ركعتان، من أعادها فهو مبتدع.

تارك للإيمان مخالف، وليس له من فضل الجمعة شيء. إذا لم ير الجمعة خلف الأئمة من كانوا: برهم وفاجرهم.

والسنة أن يصلوا خلفهم لا يكون في صدره حرج من ذلك.

ومن خرج على إمام من أمة المسلمين وقد اجتمع عليه الناس فاقروا له بالخلافة بأي وجه كانت برها كانت أو بغيره، فهو شاق هذا الخارج عليه العصا، وخالف الآثار عن رسول الله ﷺ.

فإن مات الخارج عليه مات ميتة جاهلية.

ولا يحل قتال السلطان ولا الخروج عليه لأحد من الناس، فمن عمل ذلك، فهو مبتدع على غير السنة.

سُبُلُ السَّيْلَامِ

الموصله إلى

بُلُوغِ الْمَسْأَلِ

تأليف
محمَّد بن إسماعيل الأمير الصَّغَانِي
عزَّاهُ تَعَقُّهُ رَضِيَّ امَّارِيهِ
تَقْطِيعُ نَفْثَهُ
مُحَمَّدُ صَبِيحُ حَسَنُ حَسَنَاق
الْجُزْءُ الثَّانِي
دار ابن الجوزي

سُبُلُ السَّيْلَامِ

الموصله إلى

بُلُوغِ الْمَسْأَلِ

تأليف
محمَّد بن إسماعيل الأمير الصَّغَانِي
عزَّاهُ تَعَقُّهُ رَضِيَّ امَّارِيهِ
تَقْطِيعُ نَفْثَهُ
مُحَمَّدُ صَبِيحُ حَسَنُ حَسَنَاق
الْجُزْءُ الثَّانِي
دار ابن الجوزي

فَنَقَضِي عِدَّتَهُمَا مِنْ رُوحِهِمَا الْآخَرِ وَيَرَى أَنْ يَرْثِيَهَا رُوحُهَا الْأَوَّلُ : « قُلْتُ » وَهَذَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ إِجْمَاعًا فَهُوَ مَقْرَرٌ لِلرَّاءِ الْأَصْلِيَّةِ إِذِ الْأَصْلُ أَنَّ أَمْوَالَ الْمُسْلِمِينَ وَمَعَانِيَهُمْ مَعْصُومَةٌ . وَذَهَبَ الشَّافِعِيُّ وَرَحِمَهُ عَنْ الْهَادِيَةِ إِلَى أَنَّهُ يُلْتَصِقُ مِنْ قَتْلِ مَنْ الْبَغَاءُ وَاسْتَنْزَلُوا بِمَعْنَى الْأَيَاتِ وَالْأَحَادِيثِ نَحْوَ : « وَمَنْ قَتَلَ مَقْطُولًا فَقَدْ جَعَلَا لِرُؤْيَيْهِ سُلْطَانًا » (١) وَحَدِيثُ : « مَنْ أَحْبَطَ مُسْلِمًا بِقَتْلِ عَنْ بَيْتِهِ فَيُؤَرِّقُهُ قُوَّةٌ » وَاجِبٌ بِأَنَّهَا عُمُومَاتٌ عَصَتْ بِمَا ذُكِرَ مِنْ أَهْلِ الْقَوْلِ الْأَوَّلِ .

من خرج على من اجتمعت عليه الكلمة حل دمه

١١٢٠/٥ - وَعَنْ عُرْفَةَ بْنِ شُرَيْحٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - قَالَ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ : « مَنْ أَتَاهُمْ وَأَمْرُهُمْ جَمِيعٌ يُرِيدُ أَنْ يَفْرُقَ جَمَاعَتَكُمْ فَأَقْتُلُوهُ » أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ .

[صحيح]
(عَنْ عُرْفَةَ) بِضَمِّ الْعَيْنِ الْمُهْمَلَةِ وَسُكُونِ الرَّاءِ وَضَمِّ الْقَافِ وَجَمْعِ (ابْنِ شُرَيْحٍ) بِالشَّيْنِ الْمَمْجُوعَةِ مُصَغَّرُ شُرَيْحٍ وَلَقِيَ بِالْمُهْمَلَةِ (قَالَ) سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : مَنْ أَتَاهُمْ وَأَمْرُهُمْ جَمِيعٌ يُرِيدُ أَنْ يَفْرُقَ جَمَاعَتَكُمْ فَأَقْتُلُوهُ . أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ (وَرَوَاهُ مُسْلِمٌ) بِلفظ « سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ سَتَكُونُ هِنَاتٌ وَهِنَاتٌ فَمَنْ لَرَادٍ أَنْ يَفْرُقَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَهِيَ جَمِيعُ فَاضِرِيوَيْهِ (١) (الْإِسْرَارُ) : (٣٣٦) . (٢) أَخْرَجَهُ الشَّافِعِيُّ فِي « بَيِّنَاتِ النِّسْبَةِ » ١٥٧/٢٤ رَقْمُ (١١٢٣) . (٣) فِي صَحِيحِهِ رَقْمُ (١٨٥٢/٦٠) . قُلْتُ : وَآخِرُهُ الْهَيْئَةُ (١١٩/٨) . (٤) فِي صَحِيحِهِ رَقْمُ (١٨٥٢/٥٩) . قُلْتُ : وَآخِرُهُ أَحْمَدُ (٦٦٦/٤) وَابْنُ عَبْدِ رَقْمُ (٤٧٦٦) وَابْنُ أَبِي (١٦٨/٨) .

بِالسَّبَبِ كَأَنَّ مَنْ كَانَ وَفِي لَفْظِ (٢) « فَأَقْتُلُوهُ » وَفِي لَفْظِ (٣) « مَنْ أَتَاهُمْ وَأَمْرُهُمْ جَمِيعٌ عَلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ يُرِيدُ أَنْ يَشُقَّ عَصَاكُمْ أَوْ يَفْرُقَ جَمَاعَتَكُمْ فَأَقْتُلُوهُ » وَآخِرُهُ الشَّيْخَانِ (٤) وَالْفَقْهُ لِلْخَارِجِيِّ مَنْ حَدَّثَ ابْنُ عَبَّاسٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ : « مَنْ رَأَى مِنْ أَمِيرِهِ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَصْبِرْ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَنْ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَيْئًا فَكَأَنَّهُ قَاتِلٌ مَاتَ مِثْلَ جَاهِلِيَّةٍ » وَفِي لَفْظِ (٥) « مَنْ خَرَجَ عَنِ السُّلْطَانِ شَيْئًا مَاتَ مِثْلَ جَاهِلِيَّةٍ » وَكَتَبَ عَلَيْهِ الْإِسْلَامُ عَلَى أَنْ مَنْ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ فَلَمْ يَلْقَ [اجْتَمَعَ] عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْمُسْلِمِينَ وَالرَّاءُ لَمْ يَلْقَ حَتَّى قُتِلَ فَإِنَّهُ قَدْ اسْتَحَقَّ الْقَتْلَ لِإِعْدَائِهِ الضَّرَرِ عَلَى الْمَيَادِنِ وَظَعَرِهِ سَوَاءً كَانَ جَانِبًا أَوْ عَادِلًا وَقَدْ جَاءَ فِي أَحَادِيثٍ تَقْيِيدُ ذَلِكَ بِمَا أَتَاهُمَا الصَّلَاةُ (٦) وَفِي لَفْظِ (٧) مَا لَمْ يَرَوْا أَفْكَارًا بَوَاحًا وَقَدْ حَقَّقْنَا هَذِهِ الْمَبَاحَاتِ فِي « مَنَاحِ الْغَفَارِ حَاشِيَةِ ضَوْءِ الْبَهَارِ » (٨) تَحْقِيقًا تَضَرُّبٌ إِلَيْهِ لِأَبَاطِ الْأَيْلِ وَالْحَدُّ لِلَّهِ الْمُنْعَمِ الْمُضْطَلِّ .

(١) أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ فِي صَحِيحِهِ (١٤٧٩/٣) رَقْمُ (١٨٥٢) . (٢) أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ رَقْمُ (١٨٥٢/٦٠) . (٣) الْبُخَارِيُّ رَقْمُ (٧١٢٣) وَمُسْلِمٌ (٧١٢٣/٥٩) . (٤) أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ رَقْمُ (١٨٤٩/٥٩) . (٥) فِي (ب) : « اجْتَمَعَ » . (٦) بِشَرِّهِ التَّوَلَّفِ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَى الْحَدِيثِ الَّذِي أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ رَقْمُ (١٨٥٥/٦٦) عَنْ عَوْفِ بْنِ مَالِكٍ الْأَشْجَعِيِّ يَقُولُ : سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ : « خَيْرُ أَلْسِنَتِكُمُ الَّتِي تَجُودُكُمْ وَيُحْكُمُكُمْ وَتَصَلُّونَ عَلَيْهِمْ وَتُحَرِّمُكُمْ وَتُشَرِّعُكُمْ وَتُحَرِّمُ الْفَقِيرَ يُعْطِيهِمْ وَيُعْطِيهِمْ وَتُعْطِيهِمْ وَيُعْطِيهِمْ » قَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَلَا تَنَابِئُهُمْ مَعَهُ ذَلِكَ ؟ قَالَ : لَا . مَا أَتَاهُوا فَيَكُمُ الصَّلَاةُ لَا مَا أَتَاهُوا فَيَكُمُ الصَّلَاةُ ... الْحَدِيثُ . (٧) أَخْرَجَهُ الْبُخَارِيُّ رَقْمُ (٧٠٠٤) وَمُسْلِمٌ (٧٠٠٤) رَقْمُ (١٧٠٩/٤٢) مِنْ حَدِيثِ عِيَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ . (٨) (٢٤٨٨ - ٢٤٨٨/٤) (A) .

ويحتل أنه لا كتابة فيه وأن الرأى حمله حقيقة لإرادة القتال ويدل عليه (١) قوله علينا وقوله (فليس منا) تقدم تفسيره بأن الرأى ليس على طريقتنا ومذهبنا فإن طريقتنا نصر نصر المسلم والقتال دونه لا ترويعه وإخافته (وقالته) (٢) وهذا في غير المستحل لأن المستحل القتال للمسلم بغير حق فإنه يكره باستحلاله المحرم الفظي والحديث دليل على تحريم قتال المسلم والتشديد فيه وأما قتال البغاة من أهل الإسلام فإنه خارج من عموم هذا الحديث بدليل خاص .

من حمل السلاح على المسلمين فليس منهم

١١١٦/١ - عَنْ ابْنِ عَمْرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - : « مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا » مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ (٣) . (عَنْ ابْنِ عَمْرٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا . مُتَّفَقٌ عَلَيْهِ) (٤) (أَيُّ مَنْ [حَمَلَ]) فَقَتَلَ الْمُسْلِمِينَ بِغَيْرِ حَقٍّ كُنِيَ بِحَمَلِهِ عَنِ الْقِتَالَةِ إِذِ الْقَتْلُ لَارِمٌ لِحَمْلِ السِّلَاحِ (٥) فِي الْأَكْثَرِ

(١) وَهُوَ الْعَرَبِيُّ فِي « الْبَرِّ النَّمَامِ » . (٢) (٢٥٥٤ - ٢٥٥٤/٤) . (٣) الْبُخَارِيُّ رَقْمُ (١٨٧٤) وَمُسْلِمٌ رَقْمُ (١٨٧١/١١١) . قُلْتُ : وَآخِرُهُ النَّسَائِيُّ (١١٧/٧٠) - ١١٨ - رَقْمُ (٤١٠٠) وَابْنُ مَاجَةَ رَقْمُ (٢٥٧٦) وَابْنُ أَبِي شَيْبَةَ (٢٠/٨) وَالطَّيَالِسِيُّ رَقْمُ (١٨٢٨) وَاحْمَدُ (٣/٢٢) - ٦٦ - ١٤٢ - ١٥٠ - وَالطَّحَاوِيُّ فِي « مُشْكَلِ الْأَثَرِ » (١٣٢/٢) - (١٣٣) . (٤) فِي (ب) : « حَمَلَهُ » . (٥) فِي (ب) : « السِّيفِ » .

ويحتل أنه لا كتابة فيه وأن الرأى حمله حقيقة لإرادة القتال ويدل عليه (١) قوله علينا وقوله (فليس منا) تقدم تفسيره بأن الرأى ليس على طريقتنا ومذهبنا فإن طريقتنا نصر نصر المسلم والقتال دونه لا ترويعه وإخافته (وقالته) (٢) وهذا في غير المستحل لأن المستحل القتال للمسلم بغير حق فإنه يكره باستحلاله المحرم الفظي والحديث دليل على تحريم قتال المسلم والتشديد فيه وأما قتال البغاة من أهل الإسلام فإنه خارج من عموم هذا الحديث بدليل خاص .

حكم من فارق الجماعة

١١١٧/٢ - وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ : « مَنْ خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ ، وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ ، وَمَاتَ فَمِيتَةٌ مِيتَةُ جَاهِلِيَّةٍ » أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ (٣) . (عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - عَنْ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - قَالَ : مَنْ خَرَجَ عَنِ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ وَمَاتَ فَمِيتَةٌ مِيتَةُ الْبُغْيِ مُصَدَّرُ نَوْعِي (جَاهِلِيَّةٍ) أَخْرَجَهُ مُسْلِمٌ) قَوْلُهُ عَنِ الطَّاعَةِ (أَيُّ طَاعَةِ الْخَلِيفَةِ الَّذِي وَفَّقَ الْأَجْمَاعُ عَلَيْهِ وَكَانَ الرِّاءُ خَلِيفَةُ أَيُّ قَطْرٍ مِنَ الْأَطَارِ إِذْ لَمْ يَجْمَعْ النَّاسُ عَلَى خَلِيفَةٍ فِي جَمِيعِ الْبِلَادِ الْإِسْلَامِيَّةِ مِنْ أَثْنَاءِ الدَّوَلَةِ الْبِيَّاسِيَّةِ بَلَى اسْتَقْلَ أَهْلُ كُلِّ إِقْلِيمٍ بِقَائِمٍ بِأَمْرِهِمْ إِذْ لَوْ حُمِلَ الْحَدِيثُ عَلَى خَلِيفَةِ اجْتَمَعَ أَهْلُ الْإِسْلَامِ عَلَيْهِ لَفُتَتْ فَانْتَهَتْ وَقَوْلُهُ (فَارَقَ الْجَمَاعَةَ) (أَيُّ عَرَجٍ عَنِ الْجَمَاعَةِ الَّذِينَ اتَّقَلُّوا عَلَى طَاعَةِ إِمَامٍ اتَّعَلَّمُوا بِهِ شِعْلَهُمْ وَاجْتَمَعَتْ بِهِ كَلَمَتُهُمْ وَحَاطَهُمْ

(١) فِي (ب) : « دَه » . (٢) وَابْنَةُ مِنْ (ب) . (٣) فِي صَحِيحِهِ رَقْمُ (١٨٤٨) .

المكتبة الشاملة - [البيان والتحصيل]

ملف بحث شهادات خدمات مذكرات ترغية حية نوافذ مساعدة

http://www.shamela.ws الإصدار 1.0 البيان والتحصيل

من كتب الموقع الرسمي

قول ابن مسعود المرء لا يؤمن فنتته

الإسلام يسر كله

المراد بالأوثين

معاملة الذي يعمل بالربا وبيع الخمر

تفسير آية الصدقة

تفسير قوله عز وجل كانوا قليلا من الليل ما يه

تفسير قوله وآتوا حقه يوم حساده

تفسير قوله عز وجل يراهم

تفسير قوله عز وجل وليس عليكم جناح فيما أ

ما جاء من أن السلطان ظل الله في الأرض

حب الإكثار

التوفى في الفتوى

الذي يخلف على أن عمر بن الخطاب من أه

أيمان البيعة لا تترك من أكره عليها

ولد المسلم الصغير يولد مكيولا أو يصيبه الخبا

ما حرس السماوات قط منذ خلقهن الله حتى

للجن الثواب والعقاب

مباينة على بن أبي طالب لأبي بكر الصديق ر

سكرة عدد أهل الهند

ما جاء من أن آدم عليه السلام نبى

ما شاء الله ما شاء الله عليه صلوات الله

ما شاء الله ما شاء الله عليه صلوات الله

البيان والتحصيل - القسم: فقه مالكي

كتاب: البيان والتحصيل والشرح والتوجيه والتنزيل لمسائل المستخرجة

المؤلف: أبو الوليد محمد بن أحمد بن رشد القرطبي (المتوفى: ٥٢٠هـ)

حقيقه: د محمد حجي وآخرون

المطبعة: دار الغرب الإسلامي، بيروت - لبنان

الطبعة: الثانية، ١٤٠٨ هـ - ١٩٨٨ م

الإفراج في فقه الإمام أحمد بن حنبل

القسم: فقه حنبلي

الكتاب: الإفراج في فقه الإمام أحمد بن حنبل

المؤلف: موسى بن أحمد بن موسى بن سالم بن عيسى بن سالم الحجواقي المقدسي،

ثم المصنف، شرح الدين، أبو الدنيا (المتوفى: ٩٦٨هـ)

المحقق: عبد الكليل محمد موسى الصبيحي

الناشر: دار المعرفة بيروت - لبنان

عدد الأجزاء: ٣

التوزيع: الكتاب موافق للمطبوع وهو مثلي بالمكتبة

والخارجون عن قبضته أصناف أربعة - أحدها: قوم امتنعوا من طاعته وخرجوا عن قبضته

الثاني: هم تأويل: إلا أنهم نفر يسير لا منعة لهم كالعشرة ونحوهم وحكمهم حكم قطاع

الثالث: الخارجون الذين يكفرون بالذهب ويكفرون أهل الحق وعثمان وعليه وطليحة والزبير

فهم فسقة يجوز قتلهم ابتداء والإجهاز على جريحهم وذهب أحمد في إحدى الروايتين عنه وطائفة من أهل الحديث إلى أنهم كفار مرتدون حكمهم حكم المرتدين قاله

في الترغيب والترغيب وهي أشهر وذكر ابن حامد أنه لا خلاف فيه وذكر ابن عقيل في الإرشاد عن أصحابنا تكفير من خالف من أصل الخارج وروافض ومرجئة.

الرابع: قوم من أهل الحق باينوا الإمام وراموا خلعه أو مخالفته بتأويل ساذج صواب أو خطأ وهم منعة وشوكة يحتاج في كفهم إلى جمع جيش: وهم البغاة.

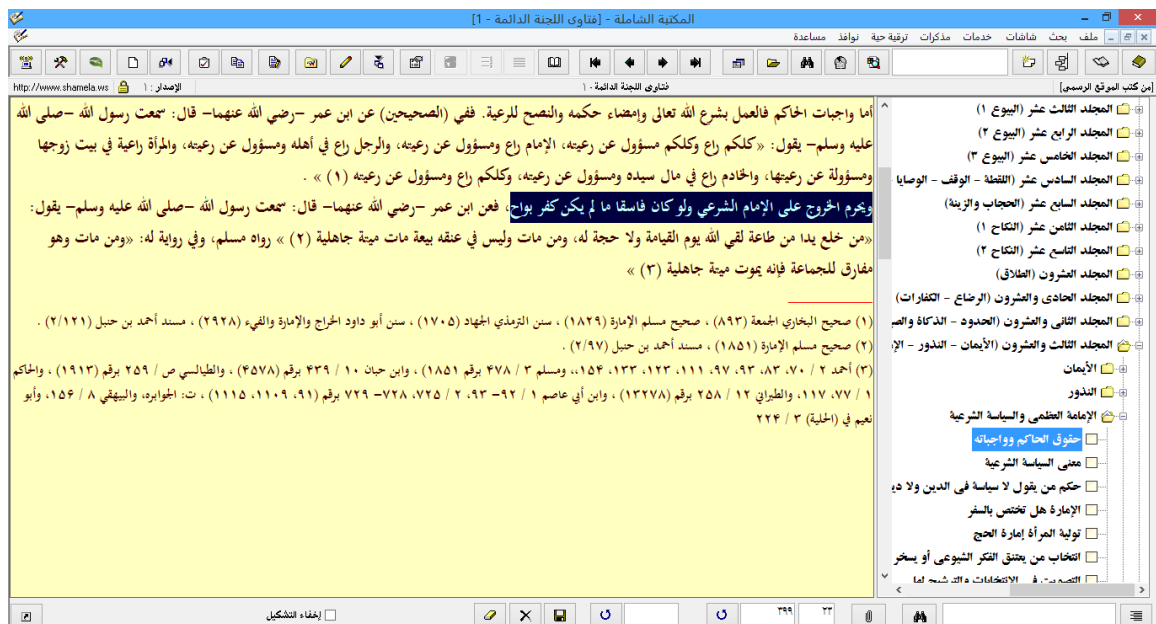
فمن خرج على إمام ولو غير عدل بأحد هذه الوجود باغيا وجب قتاله ١ وسواء كان فيهم واحد مطلع أو كانوا في طرف ولايته أو في موضع متوسط تحيط به ولايته

أولا وعلى الإمام أن يرأسهم

١ الوجود المشار إليها أربعة - أحدها: أن يكونوا من أهل الإمام - ثانيها: أن يخرجوا على الإمام بالعداء ويعملوا على عزله - ثالثها: أن يكون لهم في ذلك تأويل يستندون إليه - رابعها: أن تكون لهم شوكة بحيث يحتاج في دفعهم إلى جيش.

إلغاء التشكيل

٢ ٢٦٣



فتاوی قتل امام از کجا آمد؟

روایت عرفجه و

یزید قاتل:

چرا مخالفین بعضا سعی در دفاع از یزید دارند؟ فی المثل عمر سربازی از علمای بزرگ اهل سنت ایران در گذشته، در پاسخ به سوالی میگوید:

✖✖ نزد اکثر اهل سنت، ظالم و پلید گفتن یزید جایز است اما کافر دانستن او جایز نیست! یزید فردی مسلمان، نمازگزار و دین دار بود و با حالت دینداری از دنیا رفت...

مجالس قطب الارشاد ج ۱ ص ۲۷۵

جالب است بهانه آقایان برای تطهیر یزید این است که یزید دستور قتل امام حسین علیه السلام را نداده است!
اصلاً هم معلوم نیست عمر سعد در عوض چه کاری میخواست به حکومت ری را طلب کند!



دفاع جانانه علامه بلوچستان از یزید

مجالس قطب‌الارشاد... جلد اول * ۱۰۹

۲. کافر؛ کسی که به کفر مرده و کفرش واضح است و در این باره مطمئن هستیم - همچون فرعون و ابوجهل -

۳. لعنت کردن یک گروه - که ظالم و فاسق باشند - نه فردی معین؛ چنان‌که در قرآن آمده است: ﴿لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾، ﴿لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ و ...^۱

پس [نتیجه می‌گیریم که] لعنت کردن «یزید» جایز نیست.^۲ «یزید» در زمان خود پای‌بند نماز بوده و جهاد کرده است. فاتح قسطنطنیه - استانبول امروزی - است و از جانب رسول‌الله ﷺ برای فاتحان آن شهر بشارت بهشت داده شده است.^۳ آن شهر در زمان حضرت امیر معاویه رضی الله عنه به حکم و دستور ایشان و به سرلشکری و فرماندهی «یزید» فتح شد. لذا یزید و سیدنا امیر معاویه رضی الله عنه هر دو در این مژده داخل‌اند و لعنت کردن وی به هیچ صورت جایز نیست، گرچه بعضی خرابی‌ها داشته، اما معصوم نبوده است. این همه نیکی‌ها، جهادها و فتوحات ایشان نباید فراموش شوند.^۴

۱- تفصیل این مسأله را بخوانید در: (تفسیر تبیین الفرقان: ۵۵۹/۳ و ۲۱۸/۷ و ۲۱۹).

۲- «و اما اختلافوا فی یزید بن معاویه حتی ذکر فی الخلاصة و غیره انه لا ینبغی اللعن علیه ای و لا علی الحجاج لان النبی ﷺ نهی عن المصلین و من کان من اهل القبلة و علی الجملة ففی لعن الاشخاص خطر فیهتنب و لا خطر فی السکوت عن لعن ابلیس فضلاً عن غیره انتهى و لان الامر بقتل الحسین رضی الله عنه لا یوجب الکفر فان قتل غیر الانبیاء علیهم السلام کبیره عند اهل السنة الا ان یكون مستحلاً و هو غیر مختص بالحسین رضی الله عنه و نحوه مع ان الاستحلال امر لا یطلع علیه الا ذو الجلال: شرح فقه اکبر، ص ۷۳ - و شرح العقاید: ص ۹۳.

۳- «فیها غزا یزید بن معاویه بلاد الروم حتی بلغ قسطنطنیه و معه جماعات من سادات الصحابه منهم ابن عمر و ابن عباس و ابویوب الانصاری». و قد ثبت فی «صحیح البخاری» ان رسول‌الله ﷺ قال: «اول جيش یغزون مدینة قیصر مغفور لهم» فكان هذا الجيش اول من غزاه. و ما وصلوا إليها حتی بلغوا الجهد: (البداية والنهاية: ۴۳/۸).

۴- «بهتر و راه صواب اینست که یزید نه مدح و ستایش و نه لعنت کرده شود، زیرا در لعنت کردن او حرجی نیست و لعنت کردن نه فرض است، نه سنت و نه مستحب: فتاوی منع العلوم: ۲۱۵/۱. امام غزالی و سایر علمای شافعی و اکثر احناف تصریح ساخته‌اند که تکفیر و تلعن یزید ممنوع است. ن، که: خیر الفتاوی: ۵۳۶/۱ و فتاوی رشیدی: ص ۱۹۰ - و شرح فقه اکبر: ص ۷۲ - و ...

ابتدا مدارکی از کتب خود اهل سنت در مورد دستور صریح یزید:

🔥 خوارزمی در مقتل معروف خود مینویسد:

■ أما بعد-فخذ الحسين؛ و عبد الله بن عمر؛ و عبد الرحمن بن أبي بكر؛ و عبد الله بن الزبير، بالبيعة أخذوا عنيفا ليست فيه رخصة، فمن أبي عليك منهم، فاضرب عنقه، و ابعث إلى برأسه و السلام.

■ یزید به حاکم مدینه نوشت: اما بعد، از حسین و عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر به اجبار و بدون دادن فرصتی بیعت بگیر و هرکدام که قبول نکرد گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست و السلام

■ مقتل خوارزمی، ج ۱ ص ۲۶۲ (<http://lib.eshia.ir/10509/1/262>)

🔥 ابن قتیبہ دینوری نقل میکند:

■ قال عبیدالله... أما قتلى الحسين فإنه خرج على إمام وأمه مجتمعين، و كتب إلى الإمام يأمرني بقتله، فإن كان ذلك خطأ كان لازما ليزيد

■ عبیدالله بن زیاد لعنهما الله گفت: کشتن حسین، به این دلیل بود که او بر حاکم و امتِ واحد خروج کرد. حاکم [یزید لعنه الله] هم برایم نوشت و مرا به کشتن او دستور داد. اگر این اشتباه بوده گناهش به گردن یزید است.

■ الاخبار الطوال ج ۱ ص ۲۶۵ (http://lib.efatwa.ir/40011/1/284)

🕯 ابن اعثم شافعی میگوید:

■ جَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَهُوَ يَقُولُ: لَيْتَ أَشْيَاخِي بَدَرٍ شَهِدُوا وَقَعَةَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ ... ثُمَّ زَادَ فِيهَا هَذَا الْبَيْتَ مِنْ نَفْسِهِ فَقَالَ: لَسْتُ مِنْ عُتْبَةٍ إِنْ لَمْ أُنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلِ

■ یزید به اشعار عبدالله بن زبیری تمثّل جست و چنین خواند: کاش پدرانم در بدر، اکنون حاضر بودند و زخم خزرج را از تیزی سلاح می دیدند ... آن گاه این شعر را اضافه کرد و گفت: من از نسل عتبه نیستم، اگر انتقام آنچه را خاندان محمد انجام داد از آنان نگیرم

■ الفتوح لابن اعثم ج ۵ ص ۱۲۹ (http://lib.eshia.ir/40046/5/129)

🕯 ابن کثیر شاگرد ابن تیمیه میگوید:

■ وَقَدْ أَخْطَأَ يَزِيدُ خَطَأً فَاحِشًا... وَ قَدْ تَقَدَّمَ أَنَّهُ قَتَلَ الْحُسَيْنَ وَأَصْحَابَهُ عَلَى يَدَيِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ

■ یزید خطای بسیار بزرگی را مرتکب شد ... و قبلاً بیان کردیم که او حسین و اصحابش را از طریق عیدالله بن زیاد به قتل رساند.

■ البداية والنهاية ط الفكر ج ۸ ص ۲۲۲ (<http://lib.efatwa.ir/40020/8/222>)

👉 حتی تفتازانی متکلم معروف مخالفین ادعای تواتر کرده است. ابن حماد حنبلی از قول او نقل میکند:

■ وقال التفتازانی فی «شرح العقائد النسفیة»: اتفقوا علی جواز اللعن علی من قتل الحسین، أو أمر به، أو أجاز به، أو رضی به، قال: والحق إن رضی یزید بقتل الحسین، واستبشاره بذلك، وإهانته أهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم مما تواتر معناه، وإن كان تفصیله آحاداً، قال: فنحن [لا] نتوقف فی شأنه، بل فی كفره وإيمانه، لعنة الله علیه وعلى أنصاره وأعوانه...

■ تفتازانی در شرح عقائد گفته است: اتفاق کرده اند بر جواز لعن هر کس حسین را کشته است یا بدان امر کرده یا اجازه داده یا به آن راضی شده است.

ودرست این است که یزید به قتل حسین علیه السلام راضی گشت و شادی او از این موضوع و اهانتش به اهل بیت رسول خدا به درجه تواتر معنایی رسیده است اگر چه تفصیل وقایع آن متواتر نیست در نتیجه در مورد اینکه کافر بوده یا خیر متوقف نمیشویم [یعنی کفر یزید ثابت است] لعنت خدا بر او و یارانش باد...

■ شذرات الذهب، ج ۱ ص ۲۷۷ (<http://lib.efatwa.ir/40109/1/277>)

و ده ها مدرک و اعتراف دیگر از خود کتب مخالفین که به همین موارد اکتفا میکنیم. حال صرف نظر از دستور یزید ملعون، آیا با وجود سایر کارهای کثیف او، مانند حمله به مدینه و خراب کردن کعبه، آیا جایی برای تطهیر او میماند؟!

ادامه در پست بعد 📌

📖 جلال الدین سیوطی در مورد جنایات یزید لعنه الله مینویسد:

■ بلغه أن أهل المدينة خرجوا عليه وخلعوه، فأرسل إليهم جيشاً كثيفاً وأمرهم بقتالهم، ثم المسير إلى مكة لقتال ابن الزبير، فجاءوا وكانت وقعة الحرّة على باب طيبة، وما أدراك ما وقعة الحرّة؟ ذكرها الحسن مرة فقال: والله ما كاد ينجو منهم أحد، قتل فيها خلق من الصحابة -رضى الله عنهم- ومن غيرهم، ونهبت المدينة، وافتض فيها ألف عذراء، فإنّا لله وإنا إليه راجعون قال صلى الله عليه وسلم: "من أخاف أهل المدينة أخافه الله، وعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين. رواه مسلم.

■ به یزید خبر رسید که اهل مدینه بر او خروج کرده و خلافتش را خلع کرده اند. پس او سپاه کثیفی را روانه مدینه کرد تا با آنها بجنگد و بعد هم برای جنگ با عبدالله زبیر راهی مکه شوند.

■ در نتیجه سپاه او در مدینه واقعه حره را رقم زدند و 📌 تو چه میدانی واقعه حره چیست؟! هیچکس از دست سپاهیان یزید در امان نبود. بسیاری از صحابه کشته شدند و مدینه غارت شده. هزاران دوشیزه هتک حرمت شدند انا لله و انا اليه راجعون!

■ رسول خدا فرمود: هرکس اهل مدینه را بترساند خدا او را بترساند و بر او لعنت خدا و فرشتگان و مردم باد. روایت از صحیح مسلم است

ابن کثیر میگوید:

■ وَلَدَتْ أَلْفُ امْرَأَةٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ بَعْدَ وَقْعَةِ الْحَرَّةِ مِنْ غَيْرِ زَوْجٍ

■ در واقعه حره، زنان مدینه هزار فرزند به دنیا آوردند بدون آنکه شوهر داشته باشند

■ قَالَ: سَأَلْتُ الزُّهْرِيَّ: كَمْ كَانَ الْقَتْلَى يَوْمَ الْحَرَّةِ؟

قَالَ: سَبْعُمِائَةٍ مِنْ وَجُوهِ النَّاسِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، وَوُجُوهِ الْمَوَالِي، وَمِمَّنْ لَا يُعْرَفُ مِنْ حُرٍّ وَعَبْدٍ وَغَيْرِهِمْ عَشْرَ
هُ أَلْفٍ


■ شخصی از زهری پرسید: در واقعه حره چند نفر کشته شدند؟ گفت: هفتصد نفر از مهاجرین و انصار و بزرگان
بردگان و از سایر کسانی که معلوم نبود برده هستند یا نه ده هزار نفر!!





البدایة و النہایة ط الفکر ج ۸ ص ۲۲۱ (<http://lib.efatwa.ir/40020/8/221>)


ذهبی از قول احمد بن حنبل، امام حنابلہ مینویسد:

■ فَهَلْ يَكُونُ فُسَادُ أَعْظَمَ مِنْ نَهْبِ الْمَدِينَةِ وَسَبْيِ أَهْلِهَا وَقَتْلِ سَبْعِمِائَةٍ مِنْ قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ وَقَتْلِ عَشْرَةِ أَلْفٍ
مِمَّنْ لَمْ يَعْرِفْ مِنْ عَبْدٍ أَوْ حُرٍّ حَتَّى وَصَلَتْ الدَّمَاءُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَامْتَلَأَتِ الرَّوْضَةُ
ثُمَّ ضُرِبَ الْكُعْبَةُ بِالْمَنْجَنِيْقِ وَهَدَمَهَا وَأَحْرَقَهَا

وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ عَلَيْهِ نَصْفُ عَذَابِ أَهْلِ النَّارِ

♦ آیا فسادى بالاتر از غارت مردم مدینه و دشنام گویى به اهل این شهر و کشتن هفتصد نفر از قریش و انصار و قتل ده هزار نفر از افراد دیگر تا جایی که خون  به قبر مطهر پیامبر رسید و اطراف آنرا فرا گرفت وجود دارد؟!!

بعد از آن به کعبه  با منجنیق حمله کردند و آنرا سوزاندند و ویران کردند  به علاوه پیامبر فرمود: کشته حسین در تابوتی از آتش است که نصف عذاب اهل جهنم بر او وارد میشود  

 المنتقى من منهاج الاعتدال ص ۲۸۹ (<http://lib.efatwa.ir/41398/1/289>)

⚠ جالب است آقایان میگویند هرکس به صحابه کوچکترین اهانتی بکند چاره اش شمشیر است و کافر است، بعد به یزید خبیث که غیر از سید الشهداء علیه السلام، هفتصد نفر از مهاجرین و انصار را کشته است و جان و ناموس آنان را حلال دانسته، میگویند با حالت دیانت و تقوا از دنیا رفت و کافر دانستن او جایز نیست! دلیلش هم واضح و روشن است. آقایان نمیتوانند قبول کنند یزید پسر نورچشمشان معاویه که پدرش برای او عقد سلطنت بسته، دست به این کشتار بزند و لذا این سوال تداعی میشود که اگر خلافت شورایی و ... صحیح است چرا یزید پلید کافر از آب در آمد؟ در زمان این ملعون خلیفه بر حق چه کسی بود؟ و اصلاً وقتی قرار است خلیفه شورایی به چنین افتضاحی کشیده شود چرا شورا حجیت دارد و ...

⚠ و اما دلیل دیگر تعصب اهل بدعت این است که دشمنی مخفی که با اهل بیت دارند مانع میشود دشمنان آنان را کافر و گمراه بدانند! از نمونه های بارز آن تمجید از عایشه و معاویه از دشمنان اهل بیت و دشمنی با امثال مالک اشتر! جا دارد بپرسیم شما ملعونها به امیر المومنین که میرسید نشخوار میکنید که چرا حضرت قاتلان عثمان را مجازات نکرد؟ حال آنکه حضرت را خلیفه چهارم خود میدانید حق را به اهل جمل و صفین میدهید اما وقتی به یزید حرامزاده میرسید میگویید گناهی نداشت؟ چرا این خلیفه زنازاده تان قاتلان سید الشهداء رو مجازات نکرد؟

لعنت بر یزید و هرکس که او را مستحق کفر و لعن نداند 📖

#یزید #عمر_سربازی #مطاعن_اهل_بدعت #نقد_اهل_بدعت #مطاعن_خلفا

#علیرضا 📖

📖 کانال تقریرات الاصول 📖 (https://t.me/Taghrirat_alosool/229)

ابن عربی مالکی

ابن عربی مالکی ناصبی در دفاع از یزید گفته است:

♦ کسانی که با امام حسین «علیه السلام» جنگیدند بر اساس سخن جد ایشان با او جنگیدند! لذا این جنگ بر اساس تاویل بوده است!

العواصم من القواصم

نگرشی به موضع صحابه رضی الله عنہم پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

نوشته:

امام محمد ابن ابی بکر بن العربی

(468-543 هـ)

تعلیق و تحقیق از:

محب الدین الخطیب

1303-1389 هجری

تخریج احادیث و تعلیق:

محمود مهدی الإستانبولی

و کسی در مقابل او خارج نشد، مگر به تأویل، و با او کسی به قتال نپرداخت، مگر با تمسک به سخن جدّ بزرگوار او علیه السلام که در این رابطه زیاد است. از جمله این حدیث را که مسلم از زیاد بن علاقه از عرفجه بن شریح روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«در آینده مصیبت‌ها و غمها خواهد بود، پس کسی که بخواهد، امر این امت را در حال اجتماعش متفرق سازد، او را با شمشیر بزنید، حال این شخص هر که می‌خواهد باشد.»

پس مردم با تمسک به اینگونه احادیث خارج شدند.

پس هنگامی که عظیم این امت، و پسر عظیم این امت، و شریف این امت و پسر شریف این امت، حسین، خانه و خانواده و شترهای خویش را به‌همراه برده - حال آنکه کسانی همانند ابن عباس و ابن عمر او را به تمسک به حق و عدم انجام اینکار نصیحت می‌کردند - و حتی آنچه نبی صلی الله علیه و آله در مورد برادرش گفته بود را می‌دانست¹، و نیز می‌دانست که او از سیرت برادرش که همه لشکر زمین را به‌همراه داشت و بزرگان خلق از او طرفداری می‌کردند، اما صلح را انتخاب کرد، دوری گرفته است، و در مقابل با تمسک به وعده پوچ عده‌ای او باش کوفه به این سفر دست می‌زند، و نیز بزرگان صحابه را می‌دید که او را از این کار باز می‌دارند، و به آنان التفاتی نمی‌کند، پس چه سخن دیگری می‌توان گفت، بجز اینکه تسلیم قضای خداوند می‌شویم و می‌گوئیم: حزن و اندوه بر پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آخر دهر. و اگر بزرگان صحابه نمی‌دانستند که این مسئله مصیبتی بوده است که خداوند آن را از اهل بیت دور گردانیده است، و فتنه‌ای بوده است که کسی نباید در آن داخل بشود، او را هرگز رها و تسلیم نمی‌نمودند. پس به احمد بن حنبل بنگریم که با همه شدت و زهدش و تقوی و منزلت عظیمش در دین، یزید ابن معاویه را در کتاب زهد خویش، جزو زاهدان می‌خواند و از او نقل می‌کند که می‌گوید: «اگر کسی از شما بیمار شده و سپس شفا یافت، پس به بهترین عمل خویش نگریسته و همواره ملازم آن باشد، و نیز به بدترین عمل خویش نگریسته همواره از آن دوری

و باز هم می‌دانیم که چگونه برپانی اینگونه ماتم را امری صحیح می‌دانند، حال آنکه در احادیث زیادی از زاری و فریاد و گریان دری و خودآزاری و دیگر این امور که همه از عادات زمان جاهلیت می‌باشند منع صریح شده است! اما باید گفت که خداوند، سیاست را لعنت کند که چگونه یارانش را به گمراهی کشانیده و برای آنان در دنیا و قبل از آخرت باعث عذاب می‌گردد. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُجْسِبُونَ صُنْعًا ۝﴾ [الكهف: 103-104].

1- «این پسر من سید است. و خداوند به وسیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح خواهد نمود». (خ)

و کسی در مقابل او خارج نشد، مگر به تأویل، و با او کسی به قتال نپرداخت، مگر با تمسک به سخن جد بزرگوار او علیه السلام که در این رابطه زیاد است. از جمله این حدیث را که مسلم از زیاد بن علاقه از عرفجه بن شریح روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

«در آینده مصیبت‌ها و غمها خواهد بود، پس کسی که بخواهد، امر این امت را در حال اجتماعش متفرق سازد، او را با شمشیر بزنید، حال این شخص هر که می‌خواهد باشد».

پس مردم با تمسک به اینگونه احادیث خارج شدند.

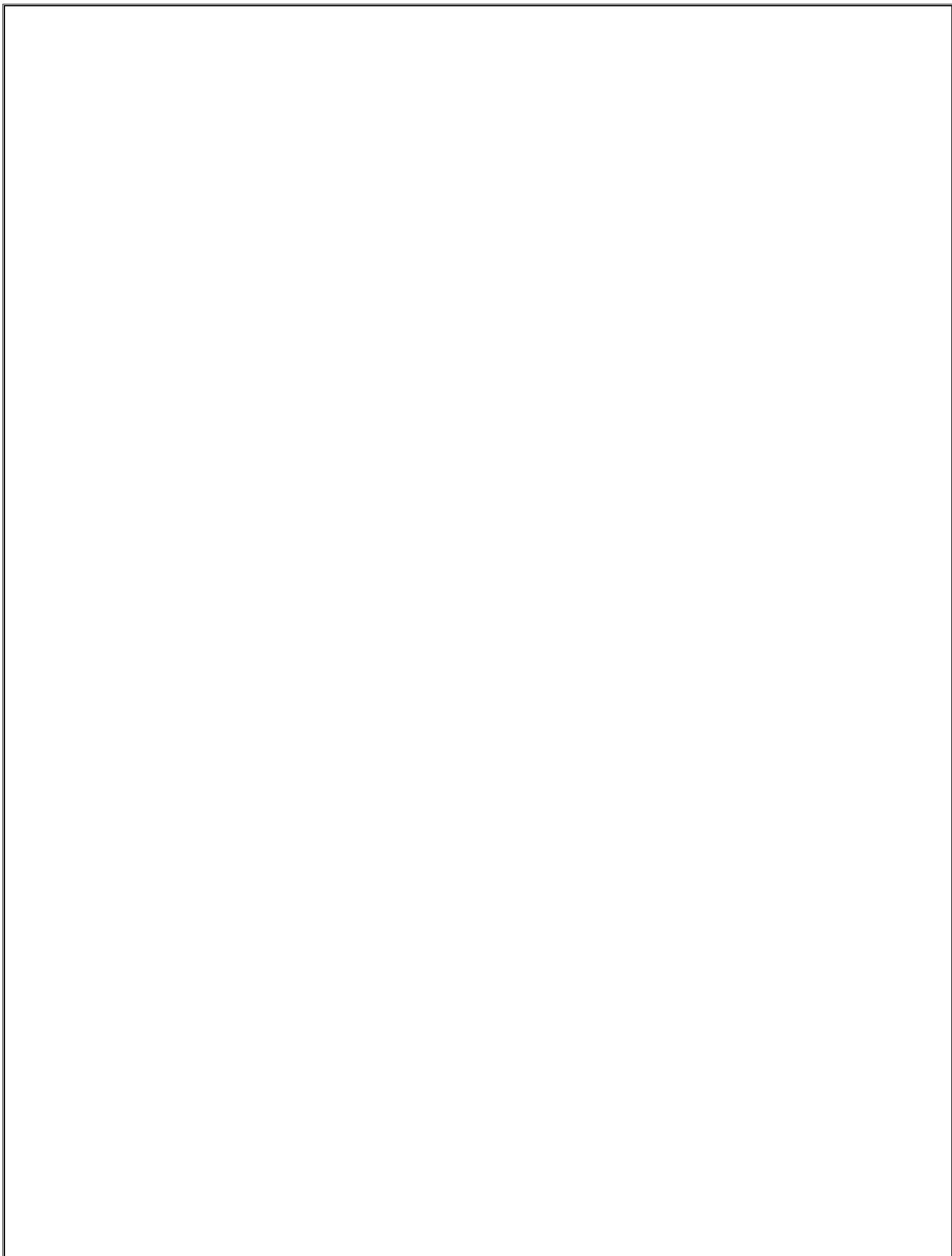
پس هنگامی که عظیم این امت، و پسر عظیم این امت، و شریف این امت و پسر شریف این امت، حسین، خانه و خانواده و شترهای خویش را به‌همراه برده - حال آنکه کسانی همانند ابن عباس و ابن عمر او را به تمسک به حق و عدم انجام اینکار نصیحت می‌کردند - و حتی آنچه نبی صلی الله علیه و آله در مورد برادرش گفته بود را می‌دانست¹، و نیز می‌دانست که او از سیرت برادرش که همه لشکر زمین را به‌همراه داشت و بزرگان خلق از او طرفداری می‌کردند، اما صلح را انتخاب کرد، دوری گرفته است، و در مقابل با تمسک به وعده پوچ عده‌ای او باش کوفه به این سفر دست می‌زند، و نیز بزرگان صحابه را می‌دید که او را از این کار باز می‌دارند، و به آنان التفاتی نمی‌کند، پس چه سخن دیگری می‌توان گفت، بجز اینکه تسلیم قضای خداوند می‌شویم و می‌گوئیم: حزن و اندوه بر پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله تا آخر دهر. و اگر بزرگان صحابه نمی‌دانستند که این مسئله مصیبتی بوده است که خداوند آن را از اهل بیت دور گردانیده است، و فتنه‌ای بوده است که کسی نباید در آن داخل بشود، او را هرگز رها و تسلیم نمی‌نمودند. پس به احمد بن حنبل بنگریم که با همه شدت و زهدش و

تقوی و منزلت عظیمش در دین، یزید این معاویه را در کتاب زهد خویش، جزو زاهدان می‌خواند و از او نقل می‌کند که می‌گوید: «اگر کسی از شما بیمار شده و سپس شفا یافت، پس به بهترین عمل خویش نگریسته و همواره ملازم آن باشد، و نیز به بدترین عمل خویش نگریسته همواره از آن دوری

و باز هم می‌دانیم که چگونه برپانی اینگونه ماتم را امری صحیح می‌دانند، حال آنکه در احادیث زیادی از زاری و فریاد و گریان دری و خودآزاری و دیگر این امور که همه از عادات زمان جاهلیت می‌باشند منع صریح شده است! اما باید گفت که خداوند، سیاست را لعنت کند که چگونه یارانش را به گمراهی کشانیده و برای آنان در دنیا و قبل از آخرت باعث عذاب می‌گردد. خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ۝ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُجْسِبُونَ صُنْعًا ۝﴾ [الكهف: 103-104].

1- «این پسر من سید است. و خداوند به وسیله او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان را اصلاح خواهد نمود». (خ)

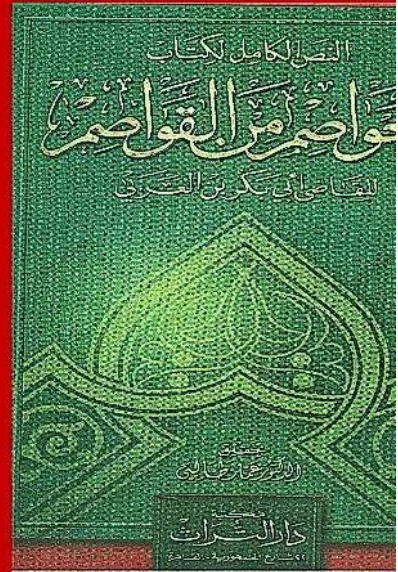


کند». و این مسئله نشان می‌دهند که یزید نزد امام احمد بن حنبل دارای منزلتی عظیم بوده است که اینگونه از او در زمره زهاد صحابه و تابعین که همواره به سخنان آنان اقتداء می‌شود یاد می‌کند. آری، او را قبل از اینکه وارد مبحث تابعین شود، در زمره صحابه خوانده است¹، پس این سخن کجا، و آنچه مؤرخین در مورد شرابخواری و انواع فجور او گفته‌اند کجا؟ آیا شرم نمی‌کنید؟ و اگر خداوند جوانمردی و حیا را از آنان سلب نموده است، پس شما نیز از آنان دور شده و به فضیلتی این امت اقتدا کنید، و این ملحدان و دیوانگان را که خود را مسلمان می‌خوانند رها کنید. ﴿هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهَدَىٰ وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ﴾ والحمد لله رب العالمین [آل عمران: 138].

- 1- یزید بن معاویه صحابی نبود و همانگونه که در «اعلام» آمده است، در سال 52 هجری بدنیا آمد. و نیز در مورد او آمده است که: «در زمان یزید شرق دور بدست میر عقبه بن نافع فتح گردید، و نیز مسلم بن زیاد بخارا و خوارزم... را فتح کرد. و «نهر یزید» به او منسوب می‌گردد، که در ابتدا نهری کوچک بوده، و او آن را وسعت داد. مکحول می‌گوید: یزید مهندس بود». (م)
- 2- خلاصه کلام در مورد یزید بن معاویه این است که: همانگونه که امام ابن تیمیّه رحمته الله می‌گوید: مردم در مورد او به سه گروه تقسیم شده‌اند. دو گروه در دو طرف، و یک گروه در وسط.
(گروه اول) می‌گوید: یزید کافر و منافق بود...
و این گفته برای شیعیان که حتی ابوبکر و عمر و عثمان را کافر می‌دانند، سخن آسانی است، چون تکفیر یزید آسانتر است!!
(گروه آخر) می‌گویند: او مردی صالح و امامی عادل بود، و او در زمره صحابه‌ای بود که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله متولد گشته، و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را با دست خود حمل نموده و برای او طلب برکت نموده است.
که این سخن، سخن برخی از گمراهان است.
(گروه وسط) می‌گویند: او ملک و پادشاهی از پادشاهان مسلمانان بود، که دارای حسنات و سینات است. او در زمان خلافت عثمان بدنیا آمده است و کافر نبود، اما به سبب او آنچه که گذشت پیش آمد.
و این سخن، سخن اهل عقل و علم و سنت و جماعت است.
و آنگاه به سه فرقه تقسیم شدند. یک فرقه او را لعنت نموده، یک فرقه او را دوست داشته، و یک فرقه نه به او ناسزا می‌گویند، و نه اینکه او را دوست دارند و کسانی که عقیده بر آمرزیده شدن یزید دارند، به حدیث ثابتی که در صحیح مسلم از ابن عمر روایت گردیده است متمسک شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «اولین لشکری که به قسطنطنیه می‌روند آمرزیده خواهند شد». و اولین لشکری که به این جنگ رفت، امیر آن یزید بود. (الفتاوی به قسطنطنیه می‌روند آمرزیده خواهند شد). و اولین لشکری که به این جنگ رفت، امیر آن یزید بود. (الفتاوی

الانتهاه، والاستقامة^(١) من أهل^(٢) الاعوجاج، ونضارة الشيبة^(٣) في هشيم المشيخة، ليس حوله مثله، ولا له من الأنصار ما يرعى حقه، ولا من يذل نفسه دونه، فأردنا أن نظهر الأرض من خير يزيد، فأرقنا دم الحسين، فجاءتنا مصيبة لا يجبرها سرور الدهر، وما خرج إليه أحد إلا بتأويل، ولا قاتلوه^(٤) إلا بما سمعوا من جده المهيم على الرسل، المخبر بفساد الحال، المحذر عن الدخول في الفتن، وأقواله في ذلك كثيرة منها: [ما روى مسلم عن زياد بن علاقة^(٥)، عن عرفة بن شريح^(٦)] قوله^(٧) صلى [و ١٢٠ أ] الله عليه وسلم: «إنها ستكون هنات وهنات فمن أراد أن يفرق أمر هذه الأمة وهي جميع فاضربوه بالسيف كائناً من كان» فما خرج الناس إلا بهذا وأمثاله^(٨). ولو أن عظيمها وابن عظيمها، وشريفها وابن شريفها، الحسين يسعه بيته، أو ضيمته، أو إبله، ولو جاء الخلق يطلبونه ليقوم بالحق^(٩) وفي جملتهم ابن عباس وابن عمر لم يلتفت إليهم، وحضره ما أنذر به النبي ﷺ^(١٠)، وما قال في أخيه، ورأى أنها^(١١) قد خرجت عن أخيه، ومعه جيوش الأرض، وكبار الخلق يطلبونه^(١٢)، فكيف ترجع^(١٣) إليه بأوياش الكوفة وكبار الصحابة ينهونه، ويتأون عنه؟ ما أدري ما هذا^(١٤) إلا التسليم لقضاء الله، والحزن على ابن رسول الله ﷺ^(١٥) بقية الدهر. ولولا معرفة أشياخ الصحابة^(١٦) وأعيان الأمة

- | | |
|--|---|
| (١) ب، ج، ز: بالاستقامة. | (٧) ب، ج، ز: - ما بين القوسين. |
| (٢) ب: - من أهل. + في. وكتبها | (٨) ز: كتب على الهامش: قف على هذا الكلام وما بعده فقد أنكره العلماء على ابن العربي. |
| عبد الدين: والاستقامة في الاعوجاج (ص ٢٣٢). | (٩) د: - و. |
| (٣) ج: الشيب. | (١٠) د: - صل الله عليه وسلم. |
| (٤) ب، ج، ز: قاتله. | (١١) أي الخلافة. |
| (٥) زياد بن علاقة وكنيته أبو مالك توفي في ولاية خالد القسري أي قبل ١٢٦ هـ / ٧٤٣ م، (طبقات خليفة بن خياط، ص ١٥٩). | (١٢) د: - يطلبونه. |
| (٦) لم نعثر له على ترجمة. | (١٣) ج، ز: يرجع. |
| (٧) قوله صلى الله عليه وسلم. | (١٤) د: مثاي. |
| (٨) ب: - الصحابة. | (١٥) ج، د: - صل الله عليه وسلم. |
| (١٦) ب: - الصحابة. | |



النص الكامل لكتاب
تَوَاصُّ
للصافي في بكر بن العشري

للصافي في بكر بن العشري

بمطبعة
دار التراث

مكتبة دار التراث
٢٢ شارع الجمهورية - القاهرة

اطاعت سلطان

اجماع اهل سنت:

براسا والباء مقترحة فيهما ومعناهما كفرا ظاهرا والمراد بالكفر هنا المعاصي ومعنى عنكم من الله فيه برهان أى تعلمونه من دين الله تعالى ومعنى الحديث: **لاتنازعوا ولاية الامور في ولايتهم** ولا تعتزوا عليهم الا أن تروا منهم منكرا محققا تعلمونه من قواعد الاسلام فاذا رأيتم ذلك فأنكروه عليهم وقولوا بالحق حيث ما كنتم **وأما الخروج عليهم وقتالهم لحرام باجماع المسلمين** **وان كانوا فسقة ظالمين وقد تظاهرت الاحاديث بمعنى ما ذكرته واجمع أهل السنة أنه لا ينزل** السلطان بالفسق وأما الوجه المذكور في كتب الفقه لبعض أصحابنا أنه ينزل وحكي عن المعتزلة أيضا فغلط من قائله مخالف للاجماع قال العلماء وسبب عدم انزال الوعزيم الخروج عليه ما يترتب على ذلك من الفتن واراقة الدماء وفساد ذات البين فتكون المفسدة في عزله أكثر منها في بقاءه قال القاضي عياض أجمع العلماء على أن الامامة لاتعقد لكافر وعلى أنه لو طرأ عليه الكفر انزل قال وكذا لو ترك إقامة الصلوات والدعاء اليها قال وكذلك عند جمهورهم البدعة قال وقال بعض البصريين تعتقد له وتستدام له لانه متأول قال القاضي فلو طرأ عليه كفر وتغيير للشرع أو بدعة خرج عن حكم الولاية وسقطت طاعته ووجب على المسلمين القيام عليه وخلعه ونصب امام عادل ان أمكنهم ذلك فان لم يقع ذلك الالطافة وجب عليهم القيام بخلع الكافر ولا يجب في المبتدع الا اذا ظنوا القدرة عليه فان تحققوا العجز لم يجب القيام وليهاجر المسلم عن أرضه الى غيرها ويقر بدينه قال ولا تعتقد لفاسق ابتداء فلو طرأ على الخليفة فسق قال بعضهم يجب خلعه الا أن تترتب عليه فتنة وحرب وقال جماهير أهل السنة من الفقهاء والمحدثين والمنكلمين لا ينزل بالفسق والظلم وتعطيل الحقوق ولا يتخلع ولا يجوز الخروج عليه بذلك بل يجب وعظه وتحذيره للأحاديث الواردة في ذلك قال القاضي وقد ادعى أبو بكر بن مجاهد في هذا الاجماع وقد رد عليه بعضهم هذا بقيام الحسن وابن الزبير وأهل المدينة على بنى أمية وقيام جماعة عظيمة من التابعين والصدر الاول على الحجاج مع ابن الأشعث وتأول هذا القائل قوله أن لاتنازع الامر أهله في أئمة العدل وحجة الجمهور أن قيامهم على الحجاج ليس بمجرد الفسق بل لما غير من الشرع وظاهر من الكفر قال القاضي وقيل ان هذا الخلاف كان أولا ثم حصل الاجماع على منع الخروج عليهم والله أعلم . قوله **(بإيعنا على السمع)** المراد بالمباينة المعاهدة وهي مأخوذة من البيع لأن كل واحد من المتبايعين كان يمد يده الى صاحبه وكذا هذه البيعة

صحيح مسند

بشرح النووي

الجزء الثاني

الطبعة الأولى

١٣٤٩ هجرية — ١٩٣٠ ميلادية

المطبعة النورية بالزلفير
أمانة محمد مصطفى عبد النور

روایتی از عمر نقل است که اطاعت را مطلقا واجب میگرداند. و طبق روایت صحیح مسلم، صحابه در زمان عمر اقوال عمر را به پیامبر نسبت می دادند!!!



المصنف لأبي عبد الله محمد بن أبي شبيب

الإمام أبي بكر عبد الله بن محمد بن أبي شبيب البجلي الكوفي
المتوفى سنة ١٥٩ هـ - والمتوفى سنة ٢٣٥ هـ

تقديم من آل الشيخ
ناصر بن محمد العزير (أبو جبير الشري)

تحقيق
أ.د. سعيد ناصر بن محمد العزير (أبو جبير الشري)

المجلد الثامن عشر

تتمة كتاب الفضائل، كتاب السير

(٣٤٠٩١ - ٣٥٩٧٢)

دار الكتب
للشؤون والنشر

المملكة العربية السعودية ص. ب ٢٧٢٦١ الرياض ١١٤١٧

الطبعة الأولى

١٤٣٦ هـ - ٢٠١٥ م

۳۵۹۶۲- حدثنا ابن مهدي عن سفيان عن زبيد عن سعد بن عبيدة عن أبي عبد الرحمن السلمي عن علي قال: قال رسول الله ﷺ: «لا طاعة لبشر في معصية الله»^(۱).

۳۵۹۶۳- [حدثنا ابن نمير قال: ثنا الأعمش عن إبراهيم عن علقمة عن / ۵۴۴/۱۲ عبد الله قال: لا طاعة لبشر في معصية الله]^(۲).

۳۵۹۶۴- حدثنا وكيع قال: ثنا سفيان عن إبراهيم بن عبد الأعلى عن سويد بن غفلة قال: قال لي عمر: يا أبا أمية، إنني لا أدري لعلني (أن)^(۳) لا ألقاك بعد عامي هذا، فاسمع وأطع وإن أمر عليك عبد حبشي مجذع، إن ضربك فاصبر (وإن حرمك فاصبر)^(۴) وإن أراد أمرا ينتقص دينك فقل: سمع وطاعة، دمي دون ديني، فلا تفارق الجماعة^(۵).

۳۵۹۶۵- حدثنا وكيع قال: ثنا مسعر عن عثمان الثقفي عن أبي صادق الأزدي عن ربيعة بن ناجد عن علي قال: إن قريشا (هم)^(۶) أئمة العرب، أبرارها

(۱) صحيح، أخرجه أحمد ۱/ ۱۲۹ (۱۰۶۵)، وابن حبان (۴۵۶۹)، والطحاوي (۱۰۹)، وأبو يعلى (۲۷۹)، وابن حزم في المحلى ۳۶۱/۹.

(۲) سقط الخبر من: أ، ب.

(۳) صحيح.

(۴) سقط من: إس.

(۵) سقط من: أ، ب.

(۶) صحيح، أخرجه الخلال في السنة (۵۴)، ونعيم في الفتن (۳۸۹)، والبيهقي ۱۵۹/۸، وأبو عمر المقرئ في السنن الواردة في الفتن (۱۴۳).

(۷) في إ: مكررة.

نسبت دادن روایات عمر به پیامبر:

عبد الله بن عامر می گوید: من از معاویه شنیدم که می گفت

۱۰۳۷- ایاکم واحادیث إلاّ حدیثا کان فی عهد عمر فانّ عمر کان یخیف الناس فی الله عزّ وجلّ...

پرهیز باد شما را از نقل حدیث! مگر آنچه که در زمان عمر نقل می شد. چه آنکه عمر در راه خدا مردم را می ترساند!!!!

صحیح مسلم، ج ۲، ص ۷۱۸، کتاب الزکاة، باب ۳۳، ح ۹۸

دسته اول؛ دوری از حاکم و جماعت مساوی با مردن جاهلی
دسته اول از روایات با این مضمون آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده، کسانی که از حاکم و سلطان فاصله بگیرد و از جماعت جدا شود و با این وضعیت از دنیا برود، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.
این مطلب با عبارت گوناگون در کلام حضرت بیان شده است که در ذیل به چند نمونه از آن اشاره می‌کنیم.

روایت اول:

طبق نقل صحیح بخاری، اطاعت از حاکم و خلیفه به اندازه‌ای مهم و ضروری است که هر کس صبر و شکیبائی را کنار بگذارد و یک وجب از حاکم دور شود، به مرگ جاهلی می‌میرد:

حدثنا مسدد عن عبد الوارث عن الجعد عن أبي رجاء عن بن عباس عن النبي صلى الله عليه وسلم قال: من كره من أميره شيئاً فليصبر فإنه من خرج من السلطان شبراً مات ميتة جاهلية.

ابن عباس می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی که از حاکمش آزرده شده باشد، باید صبر کند. به درستی که هر کس از سلطانش به اندازه یک وجب دور شود، به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۸۸، ح ۶۶۴۵، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

طبق این روایت، تمام مردم وظیفه دارند که همواره در خدمت سلطان باشند. اگر سلطان به آن‌ها ظلمی کرد که آن‌ها را رنجیده خاطر می‌کند، باید صبر و شکیبائی پیشه کنند و اگر چنین نکنند و از سلطان دور شوند و بمیرند، به مرگ جاهلی مرده‌اند !!!

روایت دوم:

و باز هم بخاری در روایت دیگری نقل کرده است که اگر کسی یک وجب از جماعت دور شود و بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است

۶۶۴۶ حدثنا أبو النعمان حدثنا حماد بن زيد عن الجعد أبي عثمان حدثني أبو رجاء الطاردي قال سمعت بن عباس رضي الله عنهما عن النبي (ص) قال: من رأى من أميره شيئاً يكرهه فليصبر عليه فإنه من فارق الجماعة شبراً فمات إلا مات ميتة جاهلية.

عطاردی می‌گوید: از ابن عباس شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: هر کس از حاکمش چیزی (گفتار یا کردار) ناخوشایندی ببیند، باید بر آن شکیبا باشد. به درستی که هر کس از جماعت به اندازه یک وجب فاصله گیرد و در آن هنگام بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است.
البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۸۸، تحقیق: د. مصطفی دیب البغا، ناشر: دار ابن کثیر، الیمامة - بیروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۷ - ۱۹۸۷.

سخن ابن اثیر جزری در شرح این روایت:

ابن اثیر جزری متوفای سال ۵۴۴ در شرح حدیث «من فارق الجماعة...» می‌نویسد:

معناه كل جماعة عقدت عقدا يوافق الكتاب والسنة، فلا يجوز لأحد أن يفارقهم في

ذلك العقد، فإن خالفهم فيه استحق الوعيد.

معنای روایت آن این است که اگر جماعتی پیمانی ببندند که موافق کتاب و سنت باشد، برای احدی جایز نیست که از آن جدا شود و اگر مخالفت نماید، شایسته همان وعیدی است که در روایت آمده.

ابن اثیر الجزری، المبارک بن محمد ابن الاثیر (متوفای ۵۴۴هـ)، معجم جامع الأصول فی احادیث الرسول، ج ۴، ص ۶۹، طبق برنامه الجامع الكبير.

روایت سوم:

مسلم نیشابوری در صحیح خود هر دو روایت بخاری را در یک روایت جمع کرده است:

حدثنا شَيْبَانُ بْنُ فَرُّوخَ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ يَعْنِي بَنَ حَازِمٍ حَدَّثَنَا غَيْلَانُ بْنُ جَرِيرٍ عَنْ أَبِي قَيْسِ
بَن رِيَّاحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ **مَنْ خَرَجَ مِنَ الطَّاعَةِ وَفَارَقَ
الْجَمَاعَةَ فَمَاتَ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً...**

ابو هریره می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی از اطاعت [حاکم] خارج شود و از جماعت جدا شود و در آن حال بمیرد، به مرگ جاهلیت مرده است [مسلمان نمرده است]...
النیشابوری القشیری، ابوالحسن مسلم بن الحجاج (متوفای ۲۶۱هـ)، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۶، ح ۱۸۴۸، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

دسته دوم: مخالفت با حاکم و جماعت، مساوی است با خروج از اسلام

دسته دیگر از روایات بیانگر این مطلب هستند که هر کسی در مقابل حاکم زمانش ایستادگی کند و بنای مخالفت با او را داشته باشد، از اسلام خارج شده و حبل المتین اسلام را از گردنش دور انداخته است.

این روایات از چند طریق نقل شده است:

طریق اول: ابوذر غفاری از رسول خدا (ص)

ابوذر غفاری صحابه راستین رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است:

۲۱۶۰۱ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يحيى بن آدم ثنا زهير عن مطرف بن طريف عن
أبي الجهم عن خالد بن وهبان عن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **مَنْ
فَارَقَ الْجَمَاعَةَ شَبْرًا خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ.**

ابو ذر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: کسی که از جماعت به اندازه يك جدا شود، ریشته اسلام را از گردنش کنده است.

الشیبانی، ابوعبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۸۰، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

همین روایت در مستدرک حاکم آمده و در پایان تصریح کرده است که این روایت شرایط بخاری و مسلم را دارد:

۴۰۲ تابعه جریر بن عبد الحمید الضبی عن مطرف عن خالد بن وهبان عن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خالف جماعة المسلمين شبرا فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه.

خالد بن وهبان لم يجرح في رواياته وهو تابعي معروف إلا أن الشيخين لم يخرجاه وقد روي هذا المتن عن عبد الله بن عمر بإسناد صحيح على شرطهما.

الحاکم النیسابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ۴۰۵ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۲۰۳، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰.

شمس الدین ذهبی نیز در تخلص المستدرک نظر حاکم را تأیید کرده و گفته:

على شرطهما.

البانی نیز این روایت را در کتاب «ظلال الجنة» صحیح دانسته است:

۸۹۲ - (صحیح)

ثنا وهب بن بقیة ثنا خالد بن عبدالله عن مطرف عن أبي الجهم عن خالد بن وهبان عن أبي ذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من فارق الجماعة قيد شبر فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه.

وفيه عن ابن عمر وأبي هريرة وأبي الدرداء وحارث الأشعري وعامر بن ربيعة عن النبي عليه السلام.

ظلال الجنة - (ج ۲ / ص ۱۳۴)

روایت ابو ذر، با سند دیگر نیز این گونه در منابع اهل سنت آمده است:

۲۱۴۹۸ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا يزيد ومحمد بن يزيد قالَا ثنا العوّام قال محمد عن القاسم وقال يزيد في حديثه حدثني القاسم بن عوف الشيباني عن رجل قال كنا قد حملنا لأبي ذر شيئاً نريد أن نعطيه إياه فأتينا الرّبة فسألنا عنه فلم نجدّه قيل استأذن في الحجّ فأذن له فأتيناه بالبلدة وهى منى فبينما نحن عنده إذ قيل له ان عثمان صلى أربعاً

فَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى أَبِي ذَرٍّ وَقَالَ قَوْلًا شَدِيدًا وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
 فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ وَصَلَّيْتُ مَعَ أَبِي بَكْرٍ وَعَمَرَ ثُمَّ قَامَ أَبُو ذَرٍّ فَصَلَّى أَرْبَعًا فَقِيلَ لَهُ عِبْتَ عَلَى
 أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ شَيْئًا ثُمَّ صَنَعْتَ قَالَ الْخَلَفُ أَشَدُّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَطَبَنَا
 فَقَالَ أَنَّهُ كَاتِنٌ بَعْدِي سُلْطَانٌ فَلَا تَذُلُّوهُ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذُلَّهُ فَقَدْ خَلَعَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِهِ
 وَلَيْسَ بِمَقْبُولٍ مِنْهُ تَوْبَةٌ حَتَّى يَسُدَّ ثَلَمَتَهُ الَّتِي ثَلَمَ...

قاسم بن عوف از شخصی نقل می‌کند که ما برای ابوذر می‌خواستیم چیزی ببریم و در ربذه به او تحویل دهیم. به آنجا آمدیم سراغش را گرفتیم گفتند: او درخواست زیارت خانه خدا را کرده بود و برایش اجازه دادند. ما هم به دنبال او در منی رفتیم که در آنجا گفته شد عثمان نماز را چهار رکعتی خوانده است و این امر بر ابوذر گران آمد و سخن درشتی به زبان آورد و گفت: ما با رسول خدا و ابوبکر و عمر در این جا دو رکعت نماز خواندیم.

سپس ابوذر ایستاد و چهار رکعت نماز به جای آورد. برای ابوذر گفته شد تو بر امیر مؤمنان عیب گرفتی؛ اما خودت چهار رکعت خواندی؟ ابوذر گفت: اختلاف شدید این است که با فرمایش رسول خدا مخالفت شود که ایشان برای ما خطبه خواند و فرمود: بعد از من سلطان و حاکمی می‌آید، پس او را دلیل نکنید و کسی که بخواهد او را دلیل کند، از ملت اسلام خارج می‌شود و توبه اش قبول نمی‌شود تا این که آن شکافی را که وارد شده پر کند.

الشیبانی، ابوعبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۱۶۵، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

طبق این روایت، جناب ابوذر با این که می‌دانست کار عثمان یک بدعت بزرگ است؛ اما خودش نیز نماز را در حال سفر چهار رکعت خواند تا مخالفتی با حاکم و خلیفه نکرده باشد.

البته ما یقین داریم که این روایت دروغ آشکاری است؛ زیرا ممکن نیست که ابوذر با دستور خدا و پیامبرش مخالفت کرده باشد. ادامه روایت از ساخته‌های بنی امیه برای اثبات مشروعیت بدعت‌های خلیفه سوم است.

معنای لغوی «ربقة»:

از آنجایی که در تعبیر روایات فوق، کلمه «ربقة» آمده بود خواستیم معنای لغوی این واژه بیان کنیم.

الربقة في الأصل: عروة في حبل تجعل في عنق البهيمة أو يدها تمسكها، فاستعارها للإسلام، يعني ما يشد المسلم به نفسه من عرى الإسلام أي حدوده وأحكامه وأوامره ونواهي.

ربقه به معنای ریسمانی است که به گردن و یا پای حیوان انداخته می‌شود تا او را از فرار کردن نگهدارد. این معنا برای اسلام استعاره گرفته شده است؛ یعنی ربقه در اسلام همان چیزی است که يك مسلمان به واسطه آن خود را می‌بندد و آن عبارت از حدود، احکام، اوامر و نواهی اسلامی است.

الأفریقی المصری، جمال الدین محمد بن مکرم بن منظور (متوفای ۷۱۱هـ)، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۱۱۳، ناشر: دار صادر - بیروت، الطبعة: الأولى.

در روایت فوق نیز «ربقه» به همین معنای لغوی است؛ یعنی کسی که از جماعت جدا شود و بنای مخالفت بگذارد، این ریسمان اسلامی را از گردن خود دور انداخته و خود را از حدود اسلام به دور ساخته است.

طریق دوم: روایت ابو درداء از رسول خدا (ص)

ابن ابی عاصم همین روایت را از ابو دراء با سند ذیل نقل کرده است:

١٠٥٠ ثنا محمد بن عوف ثنا عبد الحميد بن إبراهيم حدثنا عبد الله بن سالم عن عمر بن يزيد النصري عن ثميل الأشعري وكان صاحب أبي الدرداء أن أبا الدرداء قال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم مخبرا فقال إن الجنة لا تحل لعاص إنه من لقي الله عز وجل وهو ناكث بيعته لقيه وهو أجذم ومن خرج من الطاعة شبرا متعمدا فقد خلع ربقة الإسلام من عنقه...

ثمیل اشعري می‌گوید: ابو درداء گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم در میان ما ایستاد و برای ما خبر داد همانا بهشت برای کسی که عصیان می‌کند حلال نیست، کسی که بیعتی را نقض کند، خداوند را در حالی که دستش بریده است، ملاقات می‌کند (کنایه از این که حتی در دست ندارد) و کسی که از فرمان سلطان عمداً خارج شود، به تحقیق ریسمان اسلام را از گردنش بیرون کرده است....

الشیبانی، عمرو بن ابی عاصم الضحاک (متوفای ۲۸۷هـ)، السنة، ج ۲، ص ۵۰۰، تحقیق: محمد ناصر الدین الألبانی، ناشر: المکتب الإسلامی - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ

دسته سوم: مخالفت با سلطان، موجب شکاف در دین

دسته دیگر از روایات، بیان می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در باره حاکمان بعد از خود سفارشات ویژه‌ای داشته و تصریح می‌کند هر شخصی که بخواهد در مقابل سلطان و حاکم بایستد، گویا شکاف و رخنه‌ای در دین ایجاد کرده است.

ابن ابی عاصم شیبانی این روایت را از ابوذر غفاری با این سند معتبر نقل کرده است:

١٠٧٩ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْبَزَّارِ ، حَدَّثَنَا أَبُو تَوْبَةَ ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ مَهَاجِرٍ ، عَنْ ابْنِ حُلْبَسٍ ، عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ ، قَالَ: لَمَّا خَرَجَ أَبُو ذَرٍّ إِلَى الرَّبَذَةِ، لَقِيَهُ رَكْبٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ، فَقَالُوا: يَا أَبَا ذَرٍّ، قَدْ بَلَّغْنَا الَّذِي صَنَعَ بِكَ، فَأَعْقِدْ لَوَاءَ يَأْتِكَ رَجُلٌ مَا شِئْتَ، قَالَ: مَهْلًا يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: " سَيَكُونُ بَعْدِي سُلْطَانٌ فَأَعْزِرُوهُ، مَنْ أَلْتَمَسَ ذَلِكَ ثَغَرَ ثَغْرَةٍ فِي الْإِسْلَامِ، وَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ تَوْبَةً حَتَّى يَعِيدَهَا كَمَا كَانَتْ.

معاویه می‌گوید: هنگامی که ابوذر به ربه تبعید شد، کاروانی از اهل عراق او را دید به او گفتند: ای ابوذر خیر آنچه انجام داده‌ای به ما رسیده است، بیا پرچمی را بلند کن مردانی دورت جمع می‌شود آنگاه هر کاری بخواهی انجام می‌دهی. ابوذر گفت: صبر کنید ای مسلمانان؛ زیرا من از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: به زودی بعد از من حاکمی می‌آید؛ پس او را عزیز دارید، هر شخصی که بخواهد او را ذلیل کند، گویا شکافی در دین ایجاد کرده است و توبه‌ای از او پذیرفته نمی‌شود مگر این که عزت سلطان را همانند قبل، بر گرداند.

الشیبانی، عمرو بن أبی عاصم الضحاک (متوفای ۲۸۷هـ)، السنة، ج ۲، ص ۵۱۳، تحقیق: محمد ناصر الدین الألبانی، ناشر: المكتب الإسلامي - بیروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰هـ

البانی نیز این روایت را تصحیح کرده است:

۱۰۷۹ - (صحیح)

حدثنا الحسن بن البزار حدثنا أبو توبة ثنا محمد بن مهاجر عن ابن حلبس عن معاوية بن أبي سفيان قال لما خرج أبو ذر إلى الزبدة لقيه ركب من أهل العراق فقالوا يا أبا ذر قد بلغنا الذي صنع بك فاعقد لواء يأتيك رجال ما شئت قال مهلا يا أهل الإسلام فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سيكون بعدي سلطان فاعزوه من التمس ذله ثغر ثغرة في الإسلام ولم يقبل منه توبة حتى يعيدها كما كانت.

ظلال الجنة - (ج ۲ / ص ۲۶۱)

دسته چهارم: خارج شدگان از بیعت حاکم، در قیامت حجتی ندارند

در بخشی از روایات آمده است، کسانی که از بیعت یک حاکم و امامی خارج می‌شوند و در برابر وی اطاعت نمی‌کنند، در روز قیامت دست خالی و بدون حجت محشور خواهند شد.

این مضمون از طریق راویان متعدد نقل شده است:

روایت اول؛ نافع از عبد الله بن عمر:

عبد الله بن عمر، برای اثبات مشروعیت خلافت یزید با او بیعت کرد و در زمانی که مردم مدینه علیه یزید قیام کرده بودند، روایتی را به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت می‌دهد که بر طبق آن هر کس بر حاکمانی همانند یزید خروج کند، در قیامت حجتی نخواهند داشت و به مرگ جاهلی از دنیا می‌رود.

مسلم نیشابوری در صحیح خود می‌نویسد:

۱۸۵۱ حدثنا عبيد الله بن معاذ العنبري حدثنا أبي حدثنا عاصم وهو بن محمد بن زيد عن زيد بن محمد عن نافع قال جاء عبد الله بن عمر إلى عبد الله بن مطيع حين كان من

أَمْرُ الْحَرَّةِ مَا كَانَ زَمَنَ يَزِيدَ بْنِ مَعَاوِيَةَ فَقَالَ اطْرَحُوا لِأَبِي عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَسَادَةً فَقَالَ إِنِّي لَمْ أَتُكَّ لِأَجْلَسَ أَتَيْتُكَ لِأُحَدِّثَكَ حَدِيثًا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُهُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ **مَنْ خَلَعَ يَدًا مِنْ طَاعَةِ لَقِيَ اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا حُجَّةَ لَهُ وَمَنْ مَاتَ وَلَيْسَ فِي عُنُقِهِ بَيْعَةٌ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.**

عبد الله بن عمر به سوي عبد الله بن مطيع آمد؛ همان زمانی که واقعه حره در زمان یزید اتفاق افتاد. عبد الله بن مطيع گفت: براي ابو عبد الرحمن بالش بگذاريد تا تكيه بگذاريد. ابن عمر گفت: من نيامده ام تا بنشينم؛ آمده ام تا اين كه سخني را كه از رسول خدا صلي الله عليه وسلم شنيدم بيان كنم. حضرت فرمود: كسي كه دست از اطاعت حاكمي بردارد، روز قيامت بدون حجت و دستاويز خداوند را ملاقات مي كند و كسي كه بدون بيعت بميرد همانند مرگ جاهليت مرده است.

النيسابوري القشيري، ابوالحسن مسلم بن الحجاج (متوفای ۲۶۱هـ)، صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۸، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بيروت.

روایت دوم: زید بن اسلم از عبد الله بن عمر

ابو داود طیالسی در مسند خود همین روایت را از زید بن اسلم از پدر عمر نقل کرده است:

۱۹۱۳ حدثنا أبو داود قال حدثنا خارجة بن مصعب عن زيد بن اسلم عن عمر قال

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من مات بغير امام مات ميتة جاهلية ومن نزع

يدا من طاعة جاء يوم القيامة لا حجة له.

ابن عمر مي گوید: از رسول خدا صلي الله عليه وسلم شنيدم كه فرمود: هر كسي بدون امام بميرد، به مرگ جاهلي مرده است و هر كسي كه دست از اطاعت (حاكم يا امام) بردارد، روز قيامت بدون حجت محشور مي شود.

الطيالسي البصري، سليمان بن داود ابوداود الفارسي (متوفای ۲۰۴هـ)، مسند أبي داود الطيالسي، ج ۱، ص ۲۵۹، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

ابو نعيم اصفهانی در کتاب «حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء»، بعد از نقل روایت ابن عمر، به صحت آن تصریح کرده و در حقیقت پذیرفته است که اگر کسی بر حاکمانی همانند یزید خروج کند، به مرگ جاهلی مرده و در قیامت حجتی نخواهد داشت:

حدثنا عبدالله بن جعفر ثنا يونس بن حبيب ثنا أبو داود الطيالسي ثنا خارجة بن مصعب

عن زيد بن أسلم عن ابن عمر رضي الله تعالى عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

وسلم يقول من مات بغير إمام فقد مات ميتة جاهلية ومن نزع يده من طاعة جاء يوم

القيامة لا حجة له. هذا حديث صحيح ثابت.

الأصبهاني، ابونعيم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰هـ)، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۳، ص ۲۲۴، ناشر: دار الكتاب العربی - بيروت، الطبعة: الرابعة، ۱۴۰۵هـ

روایت سوم؛ از عامر بن ربیعہ از پدرش:
عبد الرزاق صنعانی در کتاب «المصنف» می‌نویسد:

۳۷۷۹ عبد الرزاق عن بن جريج قال أخبرني عاصم بن عبيد الله بن عاصم قال أخبرني عبد الله بن عامر بن ربعة عن أبيه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إنه ستكون أمراء بعدي يصلون الصلاة لوقتها ويؤخرون عن وقتها فصلوها معهم فإن صلوها لوقتها وصليتموها معهم فلکم ولهم وإن أخروها عن وقتها فصليتموها معهم فلکم وعليهم من فارق الجماعة مات ميتة جاهلية ومن نكث العهد فمات ناكثا لعهدہ جاء يوم القيامة لا حجة له.

عبد الله بن عامر از پدرش عامر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: همانا به زودی بعد از من امیرانی می‌آیند که نمازشان را سر وقت و با تأخیر می‌خوانند اگر سر وقت خوانند با آنها نماز خواندید به نفع شما است و اگر با تأخیر با آنها نماز خواندید به نفع شما و بر ضرر آنها است. کسی که از جماعت دور شود همانند مرگ دوران جاهلیت مرده است و کسی که پیمانی را بشکند و بمیرد، روز قیامت بدون حجت محشور می‌شود.
الصنعانی، أبو بکر عبد الرزاق بن همام (متوفای ۲۱۱هـ)، المصنف، ج ۲، ص ۳۷۹، تحقیق: حبیب الرحمن الأعظمی، دار النشر: المكتب الإسلامي - بیروت، الطبعة: الثانية ۱۴۰۳

طبق نقل احمد بن حنبل در مسند، تعبیر دیگر در روایت عبد الله بن ربیعہ این است:

۱۵۷۳۴ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا أبو النضر وحسن قلا ثنا شريك عن عاصم بن عبيد الله عن عبد الله بن عامر يعني بن ربعة عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من مات وليست عليه طاعة مات ميتة جاهلية فإن خلعها من بعد عقدها في عنقه لقي الله تبارك وتعالى وليست له حجة...

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: کسی که بمیرد و بر گردن او اطاعتی از حاکمی نباشد، همانند مرگ دوران جاهلیت مرده است، پس اگر کسی بیعت را پس از بیعت کردن بشکند، خداوند را بدون حجت ملاقات می‌کند.

الشیبانی، ابوعبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۴۴۶، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

تصحیح سند روایت عامر بن ربیعہ:

مقدسی حنبلی در کتاب «الأحاديث المختارة»، بعد از نقل روایت عامر بن ربیعہ، سند آن را حسن می‌داند:

النضر وحسين قالا ثنا شريك عن عاصم بن عبيد الله عن عبد الله بن عامر يعني ابن ربعة عن أبيه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم (من مات وليست عليه طاعة مات ميتة

جاهلیه وإن خلعها من بعد عقدها في عنقه لقي الله عز وجل ليست له حجة... إسناده

حسن.

المقدس الحنبلي، ابو عبد الله محمد بن عبد الواحد بن أحمد (متوفى ٤٣٣هـ)، الأحاديث المختارة، ج ٨، ص ١٩٨، تحقيق: عبد الملك بن عبد الله بن دهيش، ناشر: مكتبة النهضة الحديثة - مكة المكرمة، الطبعة: الأولى، ١٤١٠هـ

طبق این روایت، حاکم حتی اگر به نماز بی توجه باشند و دستورات خداوند را سبک بشمارد، واجب الإطاعة است و کسی حق مخالفت با او را ندارد و واجب است مردم نیز نماز خود را به تأخیر بیندازند تا مبادا به قباي حاکم بر بخورد و او را رنجیده خاطر نماید.

روایت چهارم از حذیفه:

در روایت دیگر، به نکته‌ای مهم دیگری اشاره شده است و آن این که اگر کسی بخواهد خلیفه خود را عوض کند، نزد خدا حجتی ندارد تا چه رسد به کسی که علیه خلیفه زمان خود شورش کند و یا از بیعتش بیرون رود.

حاکم نیشابوری در المستدرک علی الصحیحین از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است:

٤٥٦١ الشیباني ثنا حامد بن أبي حامد المقرئ ثنا إسحاق بن سليمان الرازي سمعت كثيرا أبا النضر يقول سمعت ربي بن حراش يقول انطلقت إلى حذيفة بالمدائن ليالي سار الناس إلى عثمان فقال يا بني ما فعل قومك قال عن أي حالهم تسأل قال من خرج منهم إلى هذا الرجل فسميت له رجلا ممن خرج فقال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من فارق الجماعة واستبدل الإمارة لقي الله ولا حجة له عنده.

از ربّعی روایت شده که پیش حذیفه رفتم در شبهایی که مردم می خواستند بر عثمان [خروج کنند] حذیفه گفت: ای پسر من! قوم تو چه کار کردند؟ گفتم: از چه حال شان سؤال می کنی؟ گفت: چه کسی از آنها بر علیه این مرد خروج کرده اند؟ نام مردی از آنها را بردم. حذیفه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: هر کس از جماعت مسلمانان جدا شود و امیر خود را عوض کند خدا را در حالی ملاقات می کند که [بر این کارش] حجتی ندارد.

الحاکم النیسابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ٤٠٥ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ٣، ص ١١٢، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، ناشر: دار الکتب العلمیة - بیروت الطبعة: الأولى، ١٤١١هـ - ١٩٩٠

دسته پنجم؛ عدم جواز قتال با حاکم در صورت اقامه نماز و روزه
دسته دیگر از روایات، معیار دیگری را برای عدم خروج بر حاکم به دست می دهد و آن بر پا داشتن نماز توسط حاکم است؛ یعنی تا زمانی که حاکم نماز می خواند، خروج بر او جایز نیست، هر چند از وی هزاران معصیت خدا و افعال قبیح دیگری سر زند.

روایت اول؛ از عوف بن مالک

مسلم نیشابوری آورده است:

۱۸۵۵ حدثنا داود بن رشيد حدثنا الوليد يعني بن مسلم حدثنا عبد الرحمن بن يزيد بن جابر أخبرني مولى بني فزارة وهو رزيق بن حيان أنه سمع مسلم بن قرظة بن عم عوف بن مالك الأشجعي يقول سمعت عوف بن مالك الأشجعي يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول خيار أئمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم وتصلون عليهم ويصلون عليكم وشرار أئمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم قالوا قلنا يا رسول الله أفلا نناذبهم عند ذلك قال لا ما أقاموا فيكم الصلاة لا ما أقاموا فيكم الصلاة ألا من ولي عليه وآل فرأه يأتي شيئا من معصية الله فليكره ما يأتي من معصية الله ولا ينزعن يدا من طاعة...

عوف بن مالك اشجعي ميگوید: از رسول خدا صلي الله عليه وآله شنیدم که فرمود: بهترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آنها را دوست دارید و آنها نیز شما را دوست دارند، شما بر آنها درود می‌فرستید و آنها بر شما درود می‌فرستند. و بدترین پیشوایان شما کسانی هستند که شما آنها را دشمن می‌دارید و آنها شما را دشمن می‌دارد، شما آنها را لعن می‌کنید و آنها نیز شما را لعن می‌کنند. عرض کردیم ای رسول خدا! آیا ما در این زمان آنها را رها نکنیم و یا با آنها وارد جنگ نشویم؟ حضرت فرمود: نه، تا زمانی که آنها در میان شما نماز را بر پا می‌دارند. آگاه باشید اگر حاکمی بر شخص ولایت پیدا کرد و از او معصیت خدا را دید، فقط از ارتکاب آن چیز ناخوشایندی خود را اعلام کند اما دست از اطاعت او بر ندارد.

النيسابوري القشيري، ابوالحسن مسلم بن الحجاج (متوفى ۲۶۱هـ)، صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۸۲، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

روایت عوف بن مالک، در صحیح مسلم با عبارت دیگر نیز نقل شده است:

۱۸۵۵ حدثنا إسحاق بن إبراهيم الحنظلي أخبرنا عيسى بن يونس حدثنا الأوزاعي عن يزيد بن يزيد بن جابر عن رزيق بن حيان عن مسلم بن قرظة عن عوف بن مالك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال خيار أئمتكم الذين تحبونهم ويحبونكم ويصلون عليكم وتصلون عليهم وشرار أئمتكم الذين تبغضونهم ويبغضونكم وتلعنونهم ويلعنونكم قيل يا رسول الله أفلا نناذبهم بالسيف فقال لا ما أقاموا فيكم الصلاة وإذا رأيتم من ولاتكم شيئا تكرهونه فاكرهوا عمله ولا تنزعوا يدا من طاعة.

صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۸۱

روایت دوم؛ از ام سلمه:

مسلم نیشابوری از ام سلمه نیز شبیه روایت اول را نقل کرده است:

۱۸۵۴ حدثنا هَدَّابٌ بن خالد الأَزْدِيُّ حدثنا هَمَّامٌ بن يحيى حدثنا قَتَادَةُ عن الحسن عن
ضَبَّةَ بن محصن عن أم سلمة أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ سَتَكُونُ أُمَرَاءُ
فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ فَمَنْ عَرَفَ بَرِيٍّ وَمَنْ أَنْكَرَ سَلِمَ وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ قَالُوا أَفَلَا نَقَاتِلَهُمْ
قَالَ لَا مَا صَلَّوْا.

ام سلمه می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: به زودی پیشوایان و حاکمانی خواهند آمد که برخی از شما آن‌ها را می‌شناسید و برخی نمی‌شناسید، هر کس آن‌ها را شناخت از آن‌ها برانت می‌جوید و هر کس که نشناخت سالم می‌ماند (عیبی بر او نیست)؛ اما وای به حال کسی که به کارهای آن‌ها راضی باشند و تبعیت کند (در گناه آنان شریک است). گفتند: آیا با آن‌ها بجنگیم؟ فرمود: خیر تا زمانی که نماز می‌خوانند.

صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۸۰

این روایت هم در صحیح مسلم آمده است و طبیعتاً نزد علمای اهل سنت صحیح است و نیاز به بررسی سندی ندارد. از این روایت که ترمذی بعد از نقل روایت می‌نویسد:

قال أبو عيسى هذا حديث حسن صحيح.

الترمذی السلمي، ابوعیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۲۹، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

روایت سوم؛ از ابو سعید خدری:

احمد بن حنبل در کتاب «مسند»، روایت دیگری را به همین مضمون از ابو سعید خدری نقل کرده است:

۱۱۲۴۹ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا عبد الصمد ثنا أبي وعفان قال ثنا عبد الوارث
ثنا محمد بن جحادة حدثني الوليد عن عبد الله البهي عن أبي سعيد الخدري قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم تكون أمراء تلين لهم الجلود وتطمئن إليهم القلوب
ويكون عليكم أمراء تشمئز منهم القلوب وتقشعر منهم الجلود قالوا أفلا نقتلهم قال لا ما
أقاموا الصلاة.

در آینده امیرانی خواهند آمد که با آن‌ها نرم برخورد می‌کنید و به آن‌ها اطمینان دارید و نیز امیرانی خواهند آمد که از آن‌ها متنفر هستید و با آن‌ها به سختی برخورد می‌کنید. گفتند: آیا با آن‌ها بجنگیم؟ فرمود: خیر تا زمانی که نماز می‌خوانند.

الشیبانی، ابوعبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۲۸، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

روایت چهارم؛ از عقبه بن عامر:

در روایتی که عقبه بن عامر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده، آمده است که معیار عدم خروج علیه حاکم، بر پا داشتن نماز و روزه گرفتن است:

۸۰۸ حدثنا محمد بن يحيى بن منده الأصبهاني ثنا أبو كريب ثنا بكر بن يونس بن بكير عن موسى بن علي عن أبيه عن عقبه بن عامر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ألا أخبركم بخيار عمالكم وشرارهم قالوا بلى يا رسول الله قال فإن خيارهم لكم من تحبونه ويحبكم وتدعون الله لهم ويدعون الله لكم وشرارهم شرارهم لكم من تبغضونهم ويبغضونكم وتدعون الله عليهم ويدعون الله عليكم فقالوا أفلا نقاتلهم يا رسول الله قال لا ادعوهم (دعوهم) ما صاموا وصلوا.

عقبه بن عامر می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: آیا از بهترین کار گذاران و بدترین آنه به شما خبر ندهم؟ گفتند: بلی ای رسول خدا! حضرت فرمود: بهترین آنها کسانی هستند که شما او را دوست دارید و او شما را دوست دارد، شما نزد خدا برای او دعا می‌کنید و او هم برای شما دعا می‌کند. بدترین آنها برای شما کسانی هستند که شما آنها را دشمن می‌دارید و آنها نیز شما را دشمن میدارد، شما در حق آنان دعای بد می‌کنید و آنها نیز در حق شما. گفتند: آیا ما با آنها نجنگیم ای رسول خدا! حضرت فرمود: نه، آنها را رها کنید تا هنگامی که روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند.

الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد بن أيوب (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الكبير، ج ۱۷، ص ۲۹۳، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مکتبه الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م.

هیثمی بعد از نقل روایت در باره سند آن می‌نویسد:

رواه الطبراني في الكبير والأوسط بنحوه وفيه بكر بن يونس وثقه أحمد العجلي وضعفه

البخاري وابو زرعة وبقية رجاله رجال الصحيح.

در سند این روایت بکر بن یونس وجود دارد که احمد عجلی او را توثیق کرده اما بخاری و ابو زرعه تضعیف کرده‌اند، سایر روات آن راویان صحیح بخاری هستند.

الهیثمی، ابوالحسن علی بن أبی بکر (متوفای ۸۰۷هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۵، ص ۲۲۴، ناشر: دار الریان للتراث/ دار الكتاب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷هـ

دسته ششم؛ وجوب اطاعت از حاکمان به صورت مطلق

یک دسته از روایات، بیانگر این مطلب هستند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده: شما در برابر حاکمی که زمام امور مردم را به دست گرفته، باید مطیع و فرمانبردار باشید؛ هرچند شما را به انجام کارهایی دستور دهند که من آن را از جانب خداوند نیآورده باشم و از جمله دستورات دین نباشد.

الف: از امیران خود اطاعت کنید به هر قیمتی که باشد

این مضمون از چند طریق نقل شده است:

۱. روایت ابی المقدام:

طبرانی در معجم الکبیر نقل کرده است که رسول خدا فرموده از حاکمان خود اطاعت کنید هر طوری که باشند:

۶۵۸ حدثنا عمرو بن إسحاق بن زبريق الحمصي ثنا أبي ح وحدثنا عمارة بن وثيمة المصري وعبد الرحمن بن معاوية العنبي قالا ثنا إسحاق بن إبراهيم بن زبريق الحمصي ثنا عمرو بن الحارث عن عبد الله بن سالم عن الزبيدي حدثني الفضيل بن فضالة أن حبيب بن عبيد حدثه أن المقدام حدثهم أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال **أطيعوا أمراءكم مهما كان** فإن أمروكم بشيء مما جئكم به فإنهم يؤجرون عليه وتؤجرون بطاعتهم وإن أمروكم بشيء مما لم آتكم به فإنه عليهم وأنتم منه براء ذلك بآئكم إذا لقيتم الله قلتم ربنا لا ظلم فيقول لا ظلم فتقولون ربنا أرسلت إلينا رسلاً فأطعناهم بإذنك واستخلفت علينا خلفاء فأطعناهم بإذنك وأمرت علينا أمراء فأطعناهم لك فيقول صدقتم هو عليهم وأنتم منه براء.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: امیران و حاکمان خود را اطاعت کنید هر طوری که باشند؛ اگر آنان شما را به کارهایی که من آورده ام دستور دادند، هم آنها پاداش می‌برند و هم شما به خاطر اطاعت از آنها. و اگر به کارهای امر کردند که من آن را نیاورده ام، گناه آن به گردن آنهاست و شما بریء الذمه هستید. هنگامی که شما خداوند را ملاقات کنید می‌گویید: خدایا به ما ظلم نشود؛ ندا می‌رسد که ظلمی در کار نیست. شما می‌گویید: خدایا رسولان را فرستادی ما به اذن شما اطاعت کردیم و برای ما خلفایی گماردی آنان را نیز به اذن تو اطاعت کردیم و بر ما امیرانی را امارت دادی پس به خاطر تو آنان را اطاعت کردیم. گفته می‌شود: راست گفتید، گناه آن اعمال به گردن آنها است و شما از آن مبرا هستید.

طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد بن أيوب (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الکبیر، ج ۲۰، ص ۲۷۸، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مکتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م.

هیثمی در باره سند این روایت می‌نویسد:

رواه الطبرانی وفيه إسحاق بن إبراهيم بن زبريق وثقه أبو حاتم وضعفه النسائي وبقية

رجاله ثقات.

این روایت را طبرانی نقل کرده که در آن اسحاق بن ابراهیم وجود دارد، ابو حاتم او را توثیق کرده ولی نسائی تضعیف کرده است و بقیه رجالش موثق هستند.

الهیثمی، ابوالحسن علی بن ابی بکر (متوفای ۸۰۷ هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۵، ص ۲۱۹، ناشر: دار الریان للتراث/ دار الكتاب العربی - القاهرة، بیروت - ۱۴۰۷ هـ

۲. روایت ابو هریره:

ابن حبان روایت دیگری را در کتابش از طریق ابو هریره نقل کرده که رسول خدا در این روایت نیز دستور به اطاعت مطلق از حاکمان داده است:

أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَلَمٍ حَدَّثَنَا حَرْمَلَةُ بْنُ يَحْيَى حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْحَارِثِ أَنَّ بَكِيرًا حَدَّثَهُ أَنَّ سَهِيلَ بْنَ ذَكْوَانَ حَدَّثَهُ أَنَّ أَبَاهُ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ أَمْرُكُمْ بِثَلَاثٍ وَأَنْهَاكُمْ عَنْ ثَلَاثٍ أَمْرُكُمْ أَنْ تَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تَشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَتَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَتَفَرَّقُوا وَتَطِيعُوا لِمَنْ وُلَاهُ اللَّهُ أَمْرُكُمْ وَأَنْهَاكُمْ عَنْ قِيلٍ وَقَالَ وَكَثْرَةُ السُّؤَالِ وَإِضَاعَةُ الْمَالِ.

به نقل ابو هریره رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: شما را به سه چیز امر می‌کنم و از سه چیز نهی می‌کنم. دستور می‌دهم که خداوند را عبادت کنید و به او شرک نکنید و به ریسمان الهی همگی چنگ بزنید و پراکنده نشوید. و کسی را که خداوند ولی شما قرار داده است اطاعت کنید.... التیمی البستی، محمد بن حبان بن أحمد ابوحاتم (متوفای ۳۵۴ هـ)، صحیح ابن حبان بترتیب ابن بلبان، ج ۱۰، ص ۴۲۳، تحقیق: شعیب الأرناؤوط، ناشر: مؤسسة الرسالة - بیروت، الطبعة: الثانية، ۱۴۱۴ هـ - ۱۹۹۳ م.

ابو نعیم اصفهانی در کتاب «حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء»، این روایت را نقل کرده و در پایان می‌گوید: این روایت، ثابت و مشهور است:

حدثنا أبو عمرو بن حمدان ثنا الحسن بن سفيان ثنا حرملة ثنا ابن وهب أخبرني عمرو بن الحارث أن بكيرا حدثه عن سهيل بن ذكوان أن أبان حدثه عن أبي هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إن الله أمركم بثلاث ونهاكم عن ثلاث أمركم أن تعبدوا الله ولا تشركوا به شيئا وأن تعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا وتسمعوا وتطيعوا لمن ولاه الله عز وجل أمركم... ثابت مشهور من حديث سهيل لم يروه عن بكير إلا عمرو.

الأصبهاني، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای ۴۳۰ هـ)، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج ۸، ص ۳۲۹، ناشر: دار الكتاب العربی - بیروت، الطبعة: الرابعة، ۱۴۰۵ هـ

۳. عرباض بن ساریة:

بیهقی در کتاب «شعب الإیمان»، از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است که از حاکمان امر تان اطاعت کنید هر چند آنها یک عبد حبشی باشد:

۷۵۱۵ أخبرنا أبو محمد عبد الله بن يحيى بن عبد الجبار السكري ببغداد أنا إسماعيل بن محمد الصفار نا عباس بن عبد الله الترقفي نا محمد بن المبارك نا معاوية بن يحيى أبو مطيع نا بجير بن سعد عن خالد بن معدان عن العرباض بن سارية قال وعظنا رسول الله صلى الله عليه وسلم موعظة بليغة ذرفت منها العيون ووجلت منها القلوب قال قائل كأن هذه موعظة مودع فما تأمرنا قال **عليكم بالسمع والطاعة لمن ولاة الله أمركم وإن كان عبدا حبشيا** ألا وسيري من بقي منكم بعدي اختلافا كثيرا فمن أدرك ذاك منكم فعليه بستي وسنة الخلفاء المهديين عضوا عليها بالنواجذ إياكم ومحدثات الأمور فإنها ضلالة...

رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما را موعظه بلیغ فرمود به گونه‌ای که چشمها گریان و دلها از آن ترسان شد. شخصی گفت: ای رسول خدا! این موعظه شما موعظه وداع گونه است، چه دستوری می‌فرمایید؟ فرمود: بر شما باد که از کسی که خداوند او را متولی امر شما کرده است اطاعت کنید و سخنش را بشنوید هر چند او عبد حبشی باشد. آگاه باشید افرادی از شما که باقی می‌مانند بعد از من اختلاف بسیاری را می‌بینند؛ پس کسی که این زمان را درک کنند به سنت من و سنت خلفای هدایت شده تمسک نمایند....

البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى ابوبكر (متوفى ٤٥٨هـ) شعب الإيمان، ج ٦، ص ٦٧، تحقيق: محمد السعيد بسيوني زغلول، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٠هـ

ابن قیم جوزیه در کتاب «إعلام الموقعين عن رب العالمين»، بعد از نقل روایت در باره سند آن، می‌نویسد:

وهذا حديث حسن إسناده لا بأس به.

این روایت، حسن است و سندش مشکلی ندارد.

الزعرى الدمشقى الحنبلى، شمس الدين ابوعبد الله محمد بن أبى بكر أيوب (مشهور به ابن القيم الجوزية) (متوفى ٧٥١هـ)، إعلام الموقعين عن رب العالمين، ج ٤، ص ١٤٠، تحقيق: طه عبد الرؤوف سعد، ناشر: دار الجيل - بيروت - ١٩٧٣.

محمد بن عبد الوهاب در کتاب «مبحث الاجتهاد والخلاف»، نیز این روایت را حسن دانسته است:

ما رواه الترمذي من حديث العرباض بن سارية قال: وعظنا رسول الله صلى الله عليه وسلم موعظة بليغة، ذرفت منها العيون، ووجلت منها القلوب، فقال قائل: يا رسول الله، كأنها موعظة مودع، فماذا تعهد إلينا؟ فقال: 'عليكم بالسمع والطاعة، وإن تأمر عليكم عبد حبشي' الحديث، وهذا حديث حسن، إسناده لا بأس به،

محمد بن عبد الوهاب (متوفى ١٢٠٦ هـ)، مبحث الاجتهاد والخلاف، ج ١، ص ٢٥، تحقيق: الشيخ عبد الرحمن بن محمد السدحان والشيخ عبد الله بن عبد الرحمن الجبرين، دار النشر: مطابع الرياض - الرياض الطبعة: الأولى، طبق برنامہ الجامع الكبير

ب: اطاعت از امیران شیطان صفت نیز واجب است

مسلم بن حجاج نیشابوری از رسول خدا روایتی را در کتابش آورده که حتی در مقابل حکام شیطان صفت نیز باید مطیع و فرمانبردار بود، هر چند این حاکمان، شما را بزند و مال و اموال شما را غصب کند:

۱۸۴۷ وحدثني محمد بن سهل بن عسكر التميمي حدثنا يحيى بن حسان ح وحدثنا عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي أخبرنا يحيى وهو بن حسان حدثنا معاوية يعني بن سلام حدثنا زيد بن سلام عن أبي سلام قال قال حذيفة بن اليمان قلت يا رسول الله إنا كنا بشر فجاء الله بخير فنحن فيه فهل من وراء هذا الخير شر قال نعم قلت هل وراء ذلك الشر خير قال نعم قلت فهل وراء ذلك الخير شر قال نعم قلت كيف قال يكون بعدي أئمة لا يهتدون بهدائي ولا يستنون بسنتي وسيقوم فيهم رجال قلوبهم قلوب الشياطين في جحيمان أنس قال قلت كيف أصنع يا رسول الله إن أدركت ذلك قال تسمع وتطيع للأمر وإن ضرب ظهرك وأخذ مالك فاسمع وأطع.

حذیفه بن یمان می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم ما در راه شر [و گمراهی جاهلیت] بودیم خداوند برای ما خیر [و نیکی اسلام] آورد آیا پشت این خیر، شری به ما می‌رسد فرمودند: آری، عرض کردم آیا بعد از آن شر، خیری هم هست؟ فرمودند: آری، عرض کردم چگونه، فرمودند: بعد از من امامانی خواهند بود که به هدایت رهنمون نمی‌کنند و به سنت من عمل نمی‌کنند و در بین آنان مردانی هستند که قلوبشان قلبهای شیطان است و جسمشان جسم آدم، عرض کردم وظیفه ما در این هنگام چیست؟ فرمودند: فرمانبردار و مطیع امیر باش و سخنش را بشنو اگرچه تو را بزند و اموالت را بگیرد فرمانبردار و مطیع باش.

النيسابوري القشيري، ابوالحسن مسلم بن الحجاج (متوفای ۲۶۱هـ)، صحيح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۶، تحقيق: محمد فؤاد عبد الباقي، ناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت.

ج: اطاعت از حاکمان ظالم واجب است

در روایت صحیح مسلم آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از حاکمانی که حقوق مردم را پایمال کند و در حق آنان ظلم روا دارند نیز اطاعت کنید و سخنان شان را بشنوید:

۱۸۴۶ حدثنا محمد بن المثنى ومحمد بن بشار قالا حدثنا محمد بن جعفر حدثنا شعبة عن سماك بن حرب عن علقمة بن وائل الحضرمي عن أبيه قال سأل سلمة بن يزيد الجعفي رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله أ رأيت إن قامت علينا أمراء يسألونا حقهم ويمنعونا حقنا فما تأمرنا فأعرض عنه ثم سأله فأعرض عنه ثم سأله في

الثَّانِيَةُ أَوْ فِي الثَّلَاثَةِ فَجَذَبَهُ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ وَقَالَ اسْمَعُوا وَأَطِيعُوا فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حَمَلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حَمَلْتُمْ

سلمه بن یزید جعفی می‌گوید: از رسول خدا سؤال کردم: ای پیامبر! اگر امیرانی بر ما حاکم شدند که حق خودشان را از ما بگیرند، ولی حق را که ما می‌خواهیم، به ما ندهند، تکلیف ما چیست؟ پیامبر رویش را برگرداند و اعتناء نکرد. باز سؤال کردم و پیامبر اعتنایی نکرد. باز سؤال خود را تکرار کردم، در این حال اشعث بن قیس او را به طرفی کشید که دیگر سخن نگوید. در این حال رسول خدا فرمود: بشنوید و اطاعت کنید؛ زیرا وظیفه آنان بر عهده خود آنهاست و شما هم تکلیف خودتان را دارید

النیسابوری القشیری، ابوالحسن مسلم بن الحجاج (متوفای ۲۶۱هـ)، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۷۴، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقی، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

مضمون این روایت، در روایت فوق هم آمده است که فرمود:

تَسْمَعُ وَتَطِيعُ لِلْأَمِيرِ وَإِنْ ضَرَبَ ظَهْرَكَ وَأَخَذَ مَالَكَ فَاسْمَعْ وَأَطِعْ.

و هردو روایت هم در صحیح مسلم، صحیح ترین کتابهای اهل سنت آمده است.

د: اطاعت حاکمان اطاعت خدا و معصیت آنها معصیت خداوند است

باتوجه به روایات فوق، که حتی اطاعت از حاکمان ستمگر و شیطان صفت را برای امت اسلام توصیه می‌کند و واجب دانسته است، در برخی روایات دیگر آمده است که اطاعت از حاکم، اطاعت از خداوند است.

متن روایت را طبرانی این‌گونه نقل کرده است:

۹۳۶ حدثنا الحسن بن علي المَعْمَرِيُّ ثنا أيُّوب بن محمد الوزان الرقيُّ ثنا هارون بن معاوية ثنا محمد بن أبي قيس عن سليمان بن حبيب المحاربي عن عامر بن لدائن عن أبي ليلى الأشعري قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **تَمَسَّكُوا بِطَاعَةِ أئِمَّتِكُمْ وَلَا تَخَالَفُوهُمْ فَإِنْ طَاعَتَهُمْ طَاعَةُ اللَّهِ وَإِنْ مَعْصِيَتُهُمْ مَعْصِيَةُ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي أَدْعُو إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ فَمَنْ خَلَفَنِي فِي ذَلِكَ فَهُوَ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ.**

ابو لیلی اشعری می‌گوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: از پیشوایان آنان اطاعت کنید و با آنها مخالفت ننمایید؛ زیرا اطاعت از آنها اطاعت از خداوند است و نافرمانی از آنها نافرمانی از خداوند است؛ چرا که خداوند مرا فرستاده تا مردم را به سوی خدا از طریق حکمت و موعظه نیکو فراخوانم؛ پس اگر کسی در این جهت جانشین من باشد، او از من است و من از او هستم.

الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد بن أيوب (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الكبير، ج ۲۲، ص ۳۷۴، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م.

با نظر داشت این نکته که در این روایت اطاعت از «ائمه» به صورت مطلق آمده و شامل پیشوایان عادل و ستمگر و شیطان صفت هم می‌شود، این نتیجه به دست می‌آید که اطاعت از هرگونه پیشوا و حاکم، اطاعت خداوند محسوب می‌شود و نافرمانی از آنها نافرمانی از خداوند است.

دسته هفتم؛ جایگاه حاکم در نظام هستی

دسته دیگر از روایاتی که در باره حاکم آمده، جایگاه و موقعیت او را در نظام هستی بیان می‌کنند:

روایت اول؛ حاکمان سپر بلا هستند:

طبرانی در کتاب «المعجم الکبیر»، از عمر بن خطاب روایت کرده است:

حدثنا عمرو بن إسحاق بن إبراهيم بن زريق الحمصي ثنا محمد بن إسماعيل بن عياش حدثني أبي عن ضمضم بن زرعة عن شريح بن عبيد أخبرني جبیر بن نفير وكثير بن مرة وعمرو بن الأسود والمقدام بن معدي كرب وأبو أمانة أن رجلا أتى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله أما هذا الأمر إلا في قومك قال بلى قال فوصهم بنا فقال لقريش إني أحذرکم الله أن تشقوا على أمتي من بعدي ثم قال للناس سيكون من بعدي أمراء فأدوا إليهم طاعتهم فإن الأمير مثل المجن يتقى به فإن صلحوا وتقوا (واتقوا) وأمروكم بخير فلكم ولهم وإن أسأوا وأمروكم فعليهم وأنتم منهم براءة (براء) وإن الأمر إذا ابتغى الريبة في أفسدهم.

مردی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وسلم آمد و گفت ای رسول خدا! آیا امر جانشینی و خلافت در میان قومت هست؟ فرمود: بلی، عرض کرد: پس در باره آنها برای تو صییه کن. رسول خدا فرمود: این امر مال قریش است، همانا من به شما هشدار می‌دهم از این که بعد از من در میان امت من اختلاف کنید. پس از آن برای مردم فرمود: بعد از من به زودی امیرانی می‌آیند؛ از آنان اطاعت کنید؛ چرا که امیر همانند سپری است که انسان را نگه‌میدارد. اگر آنها صالح و با تقوا بودند و شما را به خوبی‌ها دستور دادند به نفع شما و آنها است. و اگر بد بودند و به شما دستور دادند بر ضرر آنها است و شما گناهی ندارید....

الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد بن أيوب (متوفای ۳۶۰هـ)، المعجم الکبیر، ج ۸، ص ۱۰۸، ح ۷۵۱۵، تحقیق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مکتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ۱۴۰۴هـ - ۱۹۸۳م.

روایت دوم؛ حاکم سایه خداوند است او را فحش ندهید

در روایت دیگر، حاکم از موقعیت ویژه برخوردار است به گونه‌ای که او را سایه خداوند دانسته است؛ از این رو، دشنام دادن و فحش دادن به او جایز نیست.

۱. روایت حذیفه:

روایت اول از حذیفه است که آن را ابو نعیم اصفهانی در کتاب «فضلیة العادلین» نقل کرده است:

۴۱ ثنا أحمد بن عبید الله بن محمود ثنا عبد الله بن وهب الدينوري ثنا عيسى بن يونس الرملي ثنا يحيى بن عيسى عن محمد بن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن الحكم بن عيينة عن عبد الرحمن بن أبي ليلى عن حذيفة بن اليمان قال لا تسبوا السلطان فإنه ظل الله في الأرض به يقيم الله الحق ويظهر الدين وبه يرفع الله الظلم ويهلك الفاسقين.

حذیفه بن یمان می‌گوید: به حاکم فحش ندهید؛ چرا که حاکم سایه خدا در روی زمین است، به واسطه حاکم خداوند حق را برپا می‌دارد، دین را ظاهر می‌سازد، ظلم را برطرف و فاسقان را هلاک می‌گرداند.

الأصبهانی، أبو نعیم (متوفای ۴۳۰ هـ)، فضیلة العادلین، ج ۱، ص ۱۵۶، دار النشر: طبق برنامه الجامع الكبير.

۲. روایت ابو عبیده جراح:

این روایت در کتاب «السنة» ابن ابی‌عاصم با این سند روایت کرده است:

۱۰۱۳ ثنا عبدالله بن شبيب ثنا أبو بكر بن أبي شيبة ثنا ابن أبي فديك أن موسى ابن يعقوب أخبره عن عبد الأعلى بن موسى بن عبدالله بن قيس بن مخرمة أن إسماعيل بن رافع يحدثه عن بن أسلم عن أبيه قال قال لي أبو عبيدة أشهد لسمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تسبوا السلطان فإنه ظل الله في الأرض.

ابو عبیده جراح می‌گوید: شهادت می‌دهم که از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: به حاکم فحش ندهید؛ چرا که حاکم سایه خداوند در روی زمین است.

الشيباني، عمرو بن أبي عاصم الضحاك (متوفای ۲۸۷ هـ)، السنة، ج ۲، ص ۴۸۷، تحقيق: محمد ناصر الدين الألباني، ناشر: المكتب الإسلامي - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۰۰ هـ

قضای در کتاب «مسند الشهاب»، و بیهقی در کتب «شعب الایمان» نیز روایت ابو عبیده جراح را آورده‌اند با این تفاوت که قضای آن را با عبارت «فانه في الله في ارضه» آورده است:

۹۲۲ أخبرنا هبة الله بن إبراهيم الخولاني أبنا يوسف بن أحمد الصندلاني ثنا محمد بن عمرو العقيلي ثنا محمد بن زكريا البلخي ثنا محمد بن الحسين بن جعفر السمناني ثنا أبو بكر بن أبي شيبة ثنا بن أبي فديك عن موسى بن يعقوب الزمعي عن عبد الأعلى بن عبد الله بن قيس أن إسماعيل مولى المزنيين أخبره أن زيد بن أسلم أخبره عن أبيه أنه خرج

مع عمر بن الخطاب رضي الله عنه إلى الشام قال فسمعت أبا عبيدة بن الجراح يقول
سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول لا تسبوا السلطان فإنه فيء الله في أرضه.

القضاعي، محمد بن سلامة بن جعفر أبو عبد الله (متوفى ٤٥٤هـ)، مسند الشهاب، ج ٢، ص ٧٩، تحقيق: حمدي بن عبد المجيد السلفي، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت، الطبعة: الثانية، ١٤٠٧ - ١٩٨٦
البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى ابوبكر (متوفى ٤٥٨هـ) شعب الإيمان، ج ٦، ص ١٧، تحقيق: محمد السعيد بسيوني زغلول، ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٠هـ

٣. روایت انس:

بيهقي در کتاب «شعب الإيمان» و «سنن»، از انس بن مالک نقل کرده است:

أخبرنا أبو محمد عبد الله بن يحيى السكري ببغداد أنا إسماعيل الصفار نا عباس بن
عبد الله الترقفي نا سعيد بن عبد الله الدمشقي نا الربيع بن صبيح عن الحسن عن أنس بن
مالك عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال إذا مررت ببلدة ليس فيها سلطان فلا تدخلها
إنما السلطان ظل الله ورمحه في الأرض.

انس بن مالك ميگوید: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: وقتی به يك شهري رفتي كه
حاکم نداشت، وارد آن نشويد؛ زیرا حاکم سایه خدا و نیزه خدا در زمین است.
البيهقي، أحمد بن الحسين بن علي بن موسى ابوبكر (متوفى ٤٥٨هـ) شعب الإيمان، ج ٦، ص ١٨، تحقيق: محمد السعيد بسيوني زغلول، ناشر: دار
الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٠هـ
سنن البيهقي الكبرى، ج ٨، ص ١٦٢

حال این روایات به صورت مطلق حاکم را سایه خداوند شمرده است اما در روایت دیگر که از خلیفه اول نقل
شده، حاکم عادل را سایه خدا به حساب آورده است:

سمعت أبا بكر وهو على المنبر يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول
الوالي العادل المتواضع ظل الله ورمحه في الأرض فمن نصحه في نفسه وفي عباد الله
حشره الله في وفده يوم لا ظل إلا ظله...

الأصبهاني، أبو نعيم (متوفى ٤٣٠هـ)، فضيلة العادلين، ج ١، ص ١٢٤، دار النشر: طبق برنامج الجامع الكبير.
روایت سوم؛ خداوند، گرامی دارنده حاکم را در قیامت مورد اکرام قرار می دهد:
در برخی از روایات دیگر، پاداش شخصی که حاکمی را گرامی می دارد و یا در این دنیا به وی اهانت می کنند
بیان شده است.

احمد بن حنبل روایت را اینگونه نقل کرده است:

۲۰۴۵۰ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا محمد بن بكر ثنا حميد بن مهران ثنا سعد بن
 أوس عن زياد بن كسيب العدوي عن أبي بكره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه
 وسلم يقول من أكرم سلطان الله تبارك وتعالى في الدنيا أكرمه الله يوم القيامة ومن أهان
 سلطان الله تبارك وتعالى في الدنيا أهانه الله يوم القيامة.

ابی بکره میگوید: از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که میفرمود: کسی که حاکم خداوند
 را در این دنیا گرامی کند، خداوند او را در روز قیامت گرامی می‌دارد؛ اما کسی که به این حاکم الهی
 اهانت کند، خداوند او را در قیامت خوار می‌سازد.

الهيثمي، ابو عبد الله أحمد بن حنبل (متوفى ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۵، ص ۴۲، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر.

هيثمي بعد از نقل روایت، روایت احمد بن حنبل را معتبر دانسته است:

عن أبي بكره قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من اكرم سلطان الله
 تبارك وتعالى في الدنيا اكرمه الله يوم القيامة ومن اهان سلطان الله عز وجل في الدنيا
 اهانه الله يوم القيامة قلت روى الترمذي منه من اهان دون من اكرم رواه أحمد والطبراني
 باختصار وزاد في اوله الامام ظل الله في الأرض ورجال أحمد ثقات.

الهيثمي، ابوالحسن على بن أبي بكر (متوفى ۸۰۷هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۵، ص ۲۱۵، ناشر: دار الريان للتراث / دار الكتاب العربي - القاهرة،
 بيروت - ۱۴۰۷هـ

ترمذی نیز روایت ابی بکره را این گونه نقل کرده است:

۲۲۲۴ حدثنا بNDAR حدثنا أبو داود حدثنا حميد بن مهران عن سعد بن أوس عن زياد
 بن كسيب العدوي قال كنت مع أبي بكره تحت منبر بن عامر وهو يخطب وعليه ثياب
 رقاق فقال أبو بلال انظروا إلى أميرنا يلبس ثياب الفساق فقال أبو بكره اسكت سمعت
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من أهان سلطان الله في الأرض أهانه الله قال أبو
 عيسى هذا حديث حسن غريب.

زیاد بن کسیب میگوید: من با ابو بکره زیر منبر ابن عامر بودم در حال خطبه خواندن پیراهن
 نازک پوشیده بود. ابو بلال گفت: به امیر ما نگاه کنید که لباس فاسقان را پوشیده است. ابو بکره گفت:
 ساکت باش، از رسول خدا صلی الله علیه وسلم شنیدم که فرمود: کسی که به حاکم الهی در روی زمین
 اهانت کند، خداوند او را خوار می‌سازد. ابو عیسی میگوید: این روایت حسن است.

الترمذی السلمي، ابو عیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۰۲، تحقیق: أحمد محمد شاكر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث
 العربی - بیروت.

البانی این روایت را صحیح دانسته است:

۳۶۹۵ - [۳۵] (صحیح)

وعن زياد بن كسيب العدوي قال: كنت مع أبي بكرة تحت منبر ابن عامر وهو يخطب
وعليه ثياب رقاق فقال أبو بلال: انظروا إلى أميرنا يلبس ثياب الفساق....

مشكاة المصابيح - (ج ۲ / ص ۳۴۱)

و در کتاب «ظلال الجنة» روایت ابی بکره را «حسن» می‌داند:

۱۰۲۴ - (حسن)

حدثنا المقدمي ثنا مسلم بن سعيد الخولاني ثنا حميد بن مهران عن سعيد بن أوس
عن زياد بن كسيب عن أبي بكرة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول:
السلطان ظل الله في الأرض فمن أكرمه أكرم الله ومن أهانه أهانه الله.

ظلال الجنة - (ج ۲ / ص ۲۲۴)

دسته هشتم: آثار وضعی مخالفت با حاکم در دنیا و آخرت

حال اگر کسی با حاکم زمانش مخالفت کرد و علیه او خروج نمود، در این دنیا آثار وضعی نیز در پی دارد.
دسته‌ای از روایات باب، این آثار را بیان می‌کنند.

۱. خداوند خروج گنندگان بر حاکم را در دنیا ذلیل می‌کند:

طبق روایات اهل سنت یکی از آثار خروج بر حاکم این است که فرد خروج کننده قبل از این که از دنیا برود،
خداوند او را ذلیل و خوار می‌کند.

روایت حذیفه:

عبد الرزاق صنعانی در کتاب «المصنف»، از حذیفه نقل کرده است:

۲۰۷۱۵ أخبرنا عبد الرزاق عن معمر عن أبي إسحاق عن زيد بن أثيع عن حذيفة قال

ما مشى قوم إلى سلطان الله في الأرض ليزلوه إلا أذلهم الله قبل أن يموتوا.

حذیفه می‌گوید: هیچ گروهی در این زمین علیه حاکم الهی به قصد ذلت او قیام نکرد، مگر این
که خداوند او را قبل از این که بمیرد، ذلیل ساخت.

الصنعاني، أبو بكر عبد الرزاق بن همام (متوفى ۲۱۱هـ)، المصنف، ج ۱۱، ص ۳۴۴، تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي، دار النشر: المكتب الإسلامي - بيروت،

الطبعة: الثانية ۱۴۰۳

روایت حذیفه در جای دیگر با این سند نقل شده است:

۱۲۹ حدثنا عبدالرحمن بن عثمان قال حدثنا أحمد بن ثابت قال حدثنا الأعناقى قال
 حدثنا نصر بن مرزوق قال حدثنا علي بن معبد قال حدثنا عيسى بن يونس عن مجالد عن
 أبي السفر قال حدثني رجل من بني عبس عن حذيفة قال ما مشى قوما شبرا إلى السلطان
 ليذلوه إلا أذلهم الله.

هیچ گروهی به اندازه یک وجب برای ذلیل کردن حاکم قدم بر نداشت مگر این که خداوند او را
 ذلیل ساخت.
 المقرئ الدانی، أبو عمرو عثمان بن سعید (متوفای ۴۴۴هـ)، السنن الواردة فی الفتن وغوائلها والساعة وأشراتها، ج ۲، ص ۳۸۷، تحقیق: د. ضاء الله بن محمد
 إدريس المبارکفوری، دار النشر: دار العاصمة - الرياض، الطبعة: الأولى ۱۴۱۶
 سیوطی و متقی هندی روایت را با این عبارت آورده اند:

مَا مِنْ قَوْمٍ سَعَوْا إِلَى السُّلْطَانِ لِيَذْلُوهُ إِلَّا أَذْلَهُمُ اللَّهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

السیوطی، جلال الدین أبو الفضل عبد الرحمن بن أبی بکر (متوفای ۹۱۱هـ)، جامع الاحادیث (الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير)، ج ۶، ص ۳۹۲، طبق
 برنامه الجامع الكبير.
 الهندی، علاء الدین علی المتقی بن حسام الدین (متوفای ۹۷۵هـ)، كنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال، ج ۶، ص ۲۶، تحقیق: محمود عمر الدمیاطی، ناشر:
 دار الكتب العلمية - بيروت، الطبعة: الأولى، ۱۴۱۹هـ - ۱۹۹۸م.
 تصحیح سند این روایت از سوی هیثمی:

هیثمی از علمای رجال اهل سنت روایت حذیفه را پس از نقل متن، روایت را تصحیح کرده است:

وعن حذيفة عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من قوم مشوا إلى سلطان الله ليذلوه
 إلا اذلهم الله قبل يوم القيامة. رواه البزار ورجاله رجال الصحيح خلا كثير بن أبي كثير
 التيمي وهو ثقة.

این روایت را بزار روایت کرده و رجال سندش رجال صحیح بخاری است جز کثیر بن ابی
 کثیر که وی نیز ثقة است.

الهیثمی، ابوالحسن علی بن أبی بکر (متوفای ۸۰۷هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ۵، ص ۲۱۶، ناشر: دار الریان للتراث/ دار الكتاب العربی - القاهرة،
 بیروت - ۱۴۰۷هـ

۲. خروج گنندگان بر امام، بدون سؤال وارد دوزخ می‌شوند:

روایت دیگری در منابع معتبر اهل سنت نقل شده است که اگر کسی بر امام زمان و حاکم وقتش خروج کند و
 پرچم مخالفت را بلند کند، بدون سؤال وارد آتش خواهند شد.

احمد بن حنبل در مسند آورده است:

حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا أبو عبد الرحمن ثنا حيوة قال أخبرني أبو هاني أن أبا علي عمرو بن مالك الجبني حدثه فضالة بن عبيد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال ثلاثة لا تسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصى أمامه ومات عاصياً وأمة أو عبد أبق فمات وامرأة غاب عنها زوجها قد كفاها مؤنة الدنيا فتبرجت بعده فلا تسأل عنهم.

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود: سه شخص هستند که مورد سؤال قرار نمی‌گیرند: شخصی که از جماعت جدا شود و از امامش سر پیچی کند و در این حال از دنیا رود. کنیز یا برده ای فرار کنند و در این حال بمیرد. و زنی که....
الشیبانی، ابوعبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۶، ص ۱۹، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر.
بخاری نیز این روایت را در کتاب «الادب المفرد» آورده است:

البخاری الجعفی، ابوعبدالله محمد بن إسماعیل (متوفای ۲۵۶هـ)، الأدب المفرد، ج ۱، ص ۲۰۷، تحقیق: محمد فؤاد عبدالباقي، ناشر: دار البشائر الإسلامية - بيروت، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۹هـ - ۱۹۸۹م.
مناوی تک تک جملات روایت را معنا کرده و معنای جملات مورد استشهاد ما این است:

(ثلاثة لا تسأل عنهم) أي فإنهم من الهالكين (رجل فارق) بقلبه ولسانه واعتقاده أو ببدنه (الجماعة) المعهودين وهم جماعة المسلمين (وعصى أمامه) إما بنحو بدعة كالخوارج أو بنحو بغي أو حراة أو صيال (ومات عاصياً) فميتته ميتة جاهلية... ورجاله ثقات.

(ثلاثة لا تسأل عنهم)؛ یعنی آنها از جمله هلاک شده ها هستند. (رجل فارق)؛ یعنی شخصی که با دل و زبان، اعتقاد و عملاً از جماعت جدا شود. (الجماعة)؛ مراد از جماعت، جماعت مسلمانان است. (وعصى أمامه)؛ امامش را عصیان کند، یا از طریق بدعت همانند خوارج یا از راه سرکشی، یا از راه جنگ (ومات عاصياً)؛ یعنی مردن او همانند مردن جاهلی است.
در پایان می‌گوید: راویان روایت موثق هستند.

المناوی، محمد عبد الرؤوف بن علی بن زین العابدین (متوفای ۱۰۳۱هـ)، التیسیر بشرح الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۴۷۷، ناشر: مکتبة الإمام الشافعی - الرياض، الطبعة: الثالثة، ۱۴۰۸هـ - ۱۹۸۸م.
حاکم نیشابوری نیز در «المستدرک علی الصحیحین»، روایت را نقل کرده و در پایان به صحت سند آن تصریح کرده است:

۴۱۱ أخبرنا أبو محمد عبد الله بن إسحاق بن إبراهيم الفاكهي بمكة ثنا أبو يحيى عبد الله بن أحمد بن زكريا بن أبي ميسرة ثنا عبد الله بن يزيد المقرئ ثنا حيوة أخبرني أبو هاني أن أبا علي الجبني عمرو بن مالك حدثه عن فضالة بن عبيد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم

عليه وسلم أنه قال ثلاثة لا تسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصى إمامه فمات عاصيا..
هذا حديث صحيح على شرط الشيخين فقد احتجا بجميع رواته ولم يخرجاه ولا أعرف له
علة.

الحاكم النيسابوري، أبو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفى ٤٠٥ هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ١، ص ٢٠٦، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطاء، ناشر: دار
الکتب العلمیة - بیروت الطبعة: الأولى، ١٤١١ هـ - ١٩٩٠

غزالی در کتاب «إحياء علوم الدين»، تصحيح حاكم را نقل کرده و در رد آن چیزی یاد آور نشده است:

حديث فضالة بن عبيد ثلاثة لا يسأل عنهم رجل فارق الجماعة وعصى إمامه ومات
عاصيا الحديث أخرجه الطبراني وصححه.

الغزالي، محمد بن محمد ابوحامد (متوفى ٥٠٥ هـ، إحياء علوم الدين، ج ٢، ص ٢٢١، ناشر: دار المعرفة - بيروت.

هیشمی نیز رجال این روایت را موثق می‌داند:

وعن فضالة بن عبيد عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ثلاثة لا يسأل عنهم رجل
فارق الجماعة وعصى إمامه ومات عاصيا... عنهم رواه الطبراني ورجاله ثقات.

الهيشمي، ابوالحسن علي بن أبي بكر (متوفى ٨٠٧ هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٥، ص ٢٢١، ناشر: دار الريان للتراث/ دار الكتاب العربي - القاهرة،
بيروت - ١٤٠٧ هـ

٣. خروج گنندگان بر حاکم نزد خدا در قیامت ارزشی ندارند

در روایت دیگر، آمده است هنگامی که مردم می‌خواستند علیه عثمان قیام کنند و بر او هجوم ببرند؛ حذیفه
گفت:

کسانی که می‌خواهند حاکم و خلیفه ای را ذلیل کنند، در روز قیامت هیچگونه ارزش و جایگاهی در نزد
خداوند ندارند:

وعن المجالد بن سعيد عن أبي السفر عن رجل من قيس عيلان قال لما خرج الناس
إلى عثمان رض أخذنا تتجهز فقال لنا حذيفة ما تريدون قلنا نريد أن نخرج مع الناس قال
إن أول من يذل السلطان لا يقوم له يوم القيامة عند الله وزن وما مشى قوم ولا ساروا
مسيرا ليدلوا سلطانا ألا أذلهم الله فما خرج منا رجل.

مردی از قبیله قیس عیلان گفت: وقتی مردم می‌خواستند علیه عثمان خروج کنند، حذیفه گفت:
می‌خواهید چه کار کنید؟ گفتیم: می‌خواهیم همراه مردم خروج کنیم. گفت: نخستین کسی که حاکم را ذلیل
کند، در روز قیامت برای او هیچ ارزش نخواهد بود و هر گروهی که بخواهد حاکم را ذلیل کند،
خداوند او را ذلیل کند؛ پس از این سخن هیچ فردی از قبیله ما بیرون نرفت.

المالقي الأندلسي، محمد بن يحيى بن أبي بكر (متوفى ٧٤١هـ)، التمهيد والبيان في مقتل الشهيد عثمان، ج ١، ص ٣٤٤، تحقيق: د. محمود يوسف زايد، ناشر: دار الثقافة - الدوحة - قطر، الطبعة: الأولى، ١٤٠٥هـ

دسته نهم؛ همراهی شیطان با مخالفان حاکم و جماعت

دسته‌ای دیگری از این روایات بیانگر این مطلب است که اگر کسی از جماعت خارج شد و با حاکم زمانش به مخالفت پرداخت، قطعاً پیرو شیطان است و شیطان همراه همیشگی اوست.

این مطلب در دو روایت آمده است:

روایت اول:

این روایت را طبرانی در «المعجم الكبير»، با سند ذیل نقل کرده است:

٣٦٨ حدثنا الْقَاسِمُ بْنُ زَكَرِيَّا وَمَحَمَّدُ بْنُ دَاوُدَ التَّوْزِيُّ قَالَا ثنا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ الْجَوْهَرِيُّ ثنا أَبُو معاويةَ عن يَزِيدَ بْنِ مُرْدَانِيَةَ عن زِيَادِ بْنِ عَرْفَجَةَ قال سمعت رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يقول يَدُ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ وَالشَّيْطَانُ مَعَ مَنْ خَالَفَ الْجَمَاعَةَ يَرْكُضُ.

عرفجه می‌گوید: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که فرمود: دست خدا همراه جماعت است و شیطان همراه کسی است که با جماعت مخالفت کند.

الطبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن أحمد بن ایوب (متوفای ٣٦٠هـ)، المعجم الكبير، ج ١٧، ص ١٤٥، تحقيق: حمدی بن عبدالمجید السلفی، ناشر: مكتبة الزهراء - الموصل، الطبعة: الثانية، ١٤٠٤هـ - ١٩٨٣م.

هیثمی راویان این روایت را موثق می‌داند:

وعن عرفة قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يد الله مع الجماعة

والشيطان مع من خالف يركض رواه الطبراني ورجاله ثقات.

الهيثمی، ابوالحسن علی بن أبی بکر (متوفای ٨٠٧هـ)، مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ج ٥، ص ٢٢١، ناشر: دار الريان للتراث/ دار الكتاب العربي - القاهرة، بيروت - ١٤٠٧هـ

مناوی نیز در کتاب «فیض القدير شرح الجامع الصغير»، می‌نویسد:

ورواه الطبراني بلفظ يد الله مع الجماعة والشيطان مع من خالف يركض ورجاله كما

قال الهيثمي ثقات.

المناوی، محمد عبد الرؤوف بن علی بن زین العابدین (متوفای ١٠٣١هـ)، فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ٦، ص ٤٦٠، ناشر: المكتبة التجارية - مصر، الطبعة: الأولى، ١٣٥٦هـ

روایت دوم:

در روایت دیگر که از عمر بن خطاب نقل شده آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است: باید همراه جماعت باشید و از آن جدا نشوید؛ چرا که اگر کسی جدا شد و تنها ماند، شیطان همراه اوست.

احمد بن حنبل می‌نویسد:

۱۱۴ حدثنا عبد الله حدثني أبي ثنا علي بن إسحاق أنبأنا عبد الله يعني بن المبارك أنبأنا محمد بن سُوقة عن عبد الله بن دينار عن بن عمر أن عمر بن الخطاب رضي الله عنه خطب بالجابية فقال قام فينا رسول الله صلى الله عليه وسلم مقامي فيكم فقال استوصوا بأصحابي خيراً... فمن أراد منكم بحبة الجنة فلْيَلْزِمِ الجماعةَ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ مع الواحدِ وهو من الاثنين أبعد...

عمر بن خطاب در جابیه خطبه خواند و گفت: رسول خدا در میان ما همانجایی که من ایستاده‌ام فرمود: در باره اصحاب من به خیر توصیه کنید... پس هر کسی از میان شما بخواد وارد بهشت شود، باید از جماعت جدا نشود؛ زیرا شیطان با یک نفر است و شیطان از دو نفر دور است. الشیبانی، ابوعبد الله أحمد بن حنبل (متوفای ۲۴۱هـ)، مسند أحمد بن حنبل، ج ۱، ص ۱۸، ناشر: مؤسسة قرطبة - مصر. ترمذی بعد از نقل روایت می‌نویسد:

قال أبو عيسى هذا حديثٌ حسنٌ صحيحٌ غريبٌ من هذا الوجه وقد رواه بن المبارك عن محمد بن سُوقة وقد روي هذا الحديث من غير وجه عن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم.

الترمذی السلمي، ابوعیسی محمد بن عیسی (متوفای ۲۷۹هـ)، سنن الترمذی، ج ۴، ص ۴۶۵، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، ناشر: دار إحياء التراث العربی - بیروت.

حاکم در «المستدرک علی الصحیحین»، بعد از نقل روایت از طریق عبد الله بن دينار از عمر بن خطاب می‌نویسد:

هذا حديث صحيح على شرط الشيخين فإني لا أعلم خلافا بين أصحاب عبد الله بن المبارك في إقامة هذا الإسناد عنه ولم يخرجاه.

الحاکم النیسابوری، ابو عبدالله محمد بن عبدالله (متوفای ۴۰۵هـ)، المستدرک علی الصحیحین، ج ۱، ص ۱۹۷، تحقیق: مصطفى عبد القادر عطا، ناشر: دار الكتب العلمية - بیروت الطبعة: الأولى، ۱۴۱۱هـ - ۱۹۹۰

صحابه کربلا

صحابه‌ای که در لشکر حق بودند

۱. حبیب بن مظاهر اسدی؛ ۲. انس بن الحارث؛ ۳. طریف بن أبان؛ ۴. عبد الله بن بقطر؛ ۵. عمار بن أبی سلمه؛ ۶. یزید بن مغفل و...

صحابه‌ای که در لشکر باطل بودند:

۱. شبت بن ربیع: او از نویسندگان نامه به سید الشهداء علیه السلام و از دعوت کنندگان بود؛ اما در کربلا فرماندهی پیاده‌ها را به عهده داشت و جنایات زیادی در این حادثه مرتکب شد.
۲. حجار بن ابجر: او نیز از کسانی بود که به امام حسین علیه السلام نامه نوشت؛ اما به عهد خود وفا نکرد و در کربلا فرماندهی هزار نفر از سپاهیان ابن زیاد را به عهده داشت.
۳. اسماء بن خارجه، نیز از کسانی بود که مردم را کوفه را برای حضور در کربلا به دستور ابن زیاد تحریک و جمع کرد و فرماندهی هزار نفر را به عهده داشت.
۴. عبد الرحمن بن أبی سبره هم جزء اصحاب به شمار می‌رود؛ اما در کربلا در لشکر ابن زیاد حاضر بود.
۵. عبد الله بن حصن: او همان کسی بود که در کربلا خطاب به سید الشهداء علیه السلام با جسارت تمام گفت: به ابن آب نگاه کن که همانند جگر آسمان است، به خدا یک قطره از آن نخواهی نوشید تا از تشنگی بمیری. و امام او را نفرین کرد.
۶. عزرة بن قیس: وی از کسانی بود که به امام نامه نوشت؛ اما در کربلا فرمانده سواره نظام لشکر ابن زیاد بود.

۷. عمرو بن الحجاج زبیدی. وی به دستور عمر بن سعد، از شریعه فرات محافظت می‌کرد و اجازه نداد که آب به خیمه‌گاه برسد.

۸. کثیر بن شهاب. او نیز در جمع آوری مردم کوفه علیه سید الشهداء علیه السلام تلاش زیاد کرد و در کربلا یکی از فرماندهان لشکر ابن زیاد بود.

و تعداد زیادی از اصحاب که در لشکر ابن زیاد نقش فعالی داشتند.

حال سؤال این جاست که آیا این افراد نیز از عدالت مطق برخوردارند و هیچگاه وارد جهنم نخواهند شد؟ آیا کسانی که فرزندان رسول خدا صلی الله علیه وآله را به شهادت رساندند و نوامیس آن حضرت را به اسارت گرفتند، می‌توانند از اولیای الهی باشند؟

حادثه عاشورا و نقش فعال صحابه در هر دو گروه، به روشنی ثابت می‌کند که دیدگاه شیعیان نسبت به صحابه، دیدگاه صحیح و درستی است.

: صحابه در قتل امام حسین علیه السلام مشارکت داشته‌اند

قال الغزالي وغيره ويحرم على الواعظ وغيره رواية مقتل الحسين وحكاياته وما جرى

بين الصحابة من التشاجر والتخاصم فإنه يهيج على بغض الصحابة والطعن فيهم

الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة ج ۲ ص ۶۴۰، اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيتمي الوفاة: ۹۷۳هـ، دار النشر: مؤسسة الرسالة - لبنان - ۱۴۱۷هـ - ۱۹۹۷م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط

فائدة: قال في العباب يحرم الطعن في معاوية ولعن ولده يزيد ورواية قتل الحسين وما

جرى بين الصحابة فإنها تبث على ذمهم وهم أعلام الدين فالطاعن فيهم طاعن في نفسه

وكلهم عدول ولما جرى بينهم محامل

حواشي الشرواني - الشرواني والعبادی - ج ۹ ص ۶۷

فائدة قال في العباب يحرم الطعن في معاوية ولعن ولده يزيد وتكفيره ورواية قتل

الحسين وما جرى بين الصحابة فإنه يبعث على ذمهم وهم أعلام الدين فالطاعن فيهم

طاعن في نفسه

حاشية الجمل على شرح المنهج ج ٥ ص ١١٤ ، اسم المؤلف: سليمان الجمل الوفاء: بلا ، دار النشر: دار الفكر - بيروت - بلا ، الطبعة: بلا ، تحقيق: بلا
١. أسماء بن خارجة الفزاري

i. صحابي بودن او

٤٥٠ أسماء بن خارجة بن حصن بن حذيفة بن بدر الفزاري أبو حسان الكوفي قال أبو حسان الزياتي مات سنة ستين وله ثمانون سنة قلت فعلى هذا يكون مولده قبل المبعث وقال بن حبان مات سنة خمس وستين ووافق على مقدار سنه وقال بن عبد البر في الكنى في ترجمة أبي العريان لا يبعد أن يكون صحابيا لرواية كبار التابعين عنه انتهى وقد ذكروا أباه وعمه الحر في الصحابة وهو على شرط بن عبد البر وروى الطبري من طريق أبي الأحوص قال فاخر أسماء بن خارجة رجلا فقال أنا بن الأشياخ الكرام فقال عبد الله ذاك يوسف بن يعقوب بن إسحاق بن إبراهيم وقال بن المبارك في الزهد عن المسعودي عن مالك بن أسماء بن خارجة عن أبيه قال سمعت بن مسعود يقول ذو اللسانين في الدنيا له لسانان من نار يوم القيامة وقال المرزباني كان شريفا جوادا كريما ليبيا وله أخبار كثيرة ووفد على عبد الملك بن مروان فأكرمه وقال بن أبي الدنيا حدثنا أبو حذيفة عبد الله بن مروان بن معاوية بن الحارث بن عثمان بن أسماء الفزاري عن أبيه قال قال أسماء بن خارجة ما شتمت أحدا قط

الإصابة في تمييز الصحابة ج ١ ص ١٩٥ ، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاء: ٨٥٢ ، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢ ، الطبعة: الأولى ، تحقيق: علي محمد الجاوي

ii. مشاركت او در كشتن امام حسين

ثم خرج ابن زياد فعسكر وبعث إلى الحصين بن تميم، وكان بالقادسية في أربعة آلاف فقدم النخيلة في جميع من معه، ثم دعا ابن زياد كثير بن شهاب الحارثي، ومحمد بن الأشعث بن قيس، والقعقاع بن سويد بن عبد الرحمن المنقري، وأسماء بن خارجة الفزاري، وقال: طوفوا في الناس فمروهم بالطاعة والاستقامة وخوفوهم عواقب الأمور والفتنة والمعصية، وحثوهم على العسكرة. فخرجوا فعذروا وداروا بالكوفة ثم لحقوا به

أنساب الأشراف ج ١ ص ٤١٦ ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى: ٢٧٩هـ) الوفاء: ٢٧٩ ، دار النشر:

iii. مشاركت او در كشتن هاني

قال: فقال المدائني، عن أبي مخنف، عن عبد الملك بن نوفل بن مساحق، عن عثمان بن أبي زرعة قال: فقال ابن زياد يوماً: ما يمنع هانئاً منا؟ فلقية ابن الأشعث، وأسماء بن خارجة فقالا له: ما يمنعك من إتيان الأمير وقد ذكرك؟ قال: فأتاه فقال ابن زياد - لعنه الله - شعراً:

أريد حياته ويريد قتلي ... عذيرك من خليلك من مراد
يا هاني، أسلمت على ابن عقيل؟ قال: ما فعلت، فدعا معقلاً فقال: أتعرف هذا؟ قال:
نعم وأصدقك ما علمت به حتى رأيته في داري، وأنا أطلب إليه أن يتحول. قال: لا
تفارقني حتى تأتيني به، فأغلظ له، فضرب وجهه بالقضيب وحبسه.

مقاتل الطالبين ج ١ ص ٣٦٠، اسم المؤلف: أبو الفرج الاصفهاني، علي بن الحسين (المتوفى: ٣٥٦هـ) الوفاة: ٣٥٦، دار النشر:

iv. فرار او از مختار

وكان أسماء بن خارجة مستخفياً فقال المختار ذات يوم وعنده أصحابه: أما ورب
الأرض والسماء. والضياء والظلماء. لنزلن من السماء. نار دهماء. أو أحمر أو سحماء.
فلتحرقن دار أسماء؛

أنساب الأشراف ج ٢ ص ٣٦٠، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى: ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر:

٢. حجار بن أبجر العجلي

v. صحابي بودن او

١٩٥٧ حجار بن أبجر بن جابر العجلي له إدراك

الإصابة في تمييز الصحابة ج ٢ ص ١٦٧، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار الجيل - بيروت
- ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد البجاوي

vi. نامه او به امام حسين

قالوا: وكتب إليه أشراف أهل الكوفة شبت بن ربيعي اليربوعي، ومحمد بن عمير بن
عطارد بن حاجب التميمي، وحجار بن أبجر العجلي، ويزيد بن الحارث بن يزيد بن رويم
الشباني، وعزرة بن قيس الأحمسي، وعمرو بن الحجاج الزبيدي: أما بعد فقد اخضر

الجناب، وأينعت الثمار، وطمت الجمام، فإذا شئت فأقدم علينا فإنما تقدم على جند لك
مجند، والسلام.

أنساب الأشراف ج ١ ص ٤١١، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى : ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر :

vii. شرکت او در كربلا

وسرح ابن زياد أيضاً حصين بن تميم في الأربعة الآلاف الذين كانوا معه إلى الحسين
بعد شخوص عمر بن سعد بيوم أو يومين، ووجه أيضاً إلى الحسين حجار بن أبجر
العجلي في ألف

أنساب الأشراف ج ١ ص ٤١٦، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى : ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر :

viii. حضرت او به او گفتند مگر تو به من نامه ننوشتی ؟

ثم نادى: يا شبت بن ربعي، يا حجار بن أبجر، يا قيس بن الأشعث، يا يزيد بن
الحارث، ألم تكتبوا إلي أن قد أينعت الثمار واخضر الجناب وطمت الجمام، وإنما تقدم
على جند لك مجند؟ قالوا: لم نفعل، ثم قال: أيها الناس، إذ كرهتموني فدعوني أنصرف
إلى مأمني، فقال له قيس بن الأشعث: أولا تنزل على حكم بني عمك فإنهم لن يروك إلا
ما تحب.

أنساب الأشراف ج ١ ص ٤١٩، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى : ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر :

٣. عبدالرحمن بن أبي سبرة الجعفي

ix. صحابي بودن او

١٤١٩ عبد الرحمن بن أبي سبرة الجعفي واسم أبي سبرة زيد بن مالك معدود في
الكوفيين وكان اسمه عزيزا فسماه رسول الله صلى الله عليه وسلم عبد الرحمن وقال أحب
الأسماء إلى الله عبد الله وعبد الرحمن هو والد خيثمة بن عبد الرحمن روى عنه الشعبي
وابنه خيثمة بن عبد الرحمن وقد ذكرنا أبا سبرة وأخاه بن أبي سبرة في بابيهما من هذا
الكتاب ونسبنا أبا سبرة في بابيه والحمد لله

الاستيعاب ج ٢ ص ٨٣٤، اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر الوفاة: ٤٦٣، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٤١٢، الطبعة : الأولى

، تحقيق : علي محمد البجاوي

x. مشاركت او در كشتن امام حسين عليه السلام

وجعل عمر بن سعد علي ربع أهل المدينة عبد الله بن زهير الأزدي وعلي ربع ربيعة
وكندة قيس بن الأشعث بن قيس وعلي ربع مذحج وأسد عبد الرحمن بن أبي سبرة
الجعفي وعلي ربع تميم وهمدان الحر بن يزيد الرياحي فشهد هؤلاء كلهم مقتل الحسين
إلا الحر بن يزيد فإنه عدل إلي الحسين

الكامل في التاريخ ج ٣ ص ٤١٧، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيباني الوفاة: ٦٣٠هـ، دار النشر: دار
الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٥هـ، الطبعة: ط ٢، تحقيق: عبد الله القاضي

٤. عزرة بن قيس الأحمسي

xi. صحابي بودن او

٦٤٣١ عزرة بن قيس بن غزية الأحمسي البجلي وسكن حلوان في عهد عمر روى عنه
أبو وائل قال الأعمش عن أبي وائل عن عزرة بن قيس خطبنا خالد بن الوليد فقال ان عمر
بعثني إلى الشام الحديث في الفتن وفيه قول خالد انها لا تكون وعمر حي قال علي بن
المديني لم يرو عنه غير أبي وائل وقال بن أبي خيثمة عن بن معين بقي إلى أيام معاوية
فيما بلغني وذكره بن سعد في الطبقة الأولى

الإصابة في تمييز الصحابة ج ٥ ص ١٢٥، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢، دار النشر: دار الجيل -
بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد الجاوي

xii. نامه نوشتن او براي امام حسين عليه السلام

قالوا: وكتب إليه أشراف أهل الكوفة شبت بن ربعي اليربوعي، ومحمد بن عمير بن
عطارد بن حاجب التميمي، وحجار بن أبجر العجلي، ويزيد بن الحارث بن يزيد بن رويم
الشيباني، وعزرة بن قيس الأحمسي، وعمر بن الحجاج الزبيدي: أما بعد فقد اخضر
الجناب، وأينعت الثمار، وطمت الجمام، فإذا شئت فأقدم علينا فإنما تقدم على جند لك
مجند، والسلام.

أنساب الأشراف ج ١ ص ٤١١، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى: ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر:

xiii. صحبت او با زهير در مورد عثمانی بودن

فانصرف العباس وحده راجعاً فأخبر الحسين بقولهم، وقال لهم حبيب بن مظهر. والله لبئس القوم عند الله قوم قتلوا ذرية نبيهم وعترته، وعباد أهل المصر. فقال له عزرة بن قيس: انك لتزكي نفسك.

وقال عزرة لزهير بن القين: كنت عندنا عثمانياً فما بالك ؟ فقال: والله ما كتبت إلى الحسين ولا أرسلت إليه رسولاً ولكن الطريق جمعني وإياه فلما رأيته ذكرت به رسول الله صلى الله عليه وسلم وعرفت ما تقدم عليه من غدركم ونكثكم وميلكم إلى الدنيا، فرأيت أن أنصره وأكون في حربه حفظاً لما ضيعتم من حق رسول الله.

أنساب الأشراف ج ١ ص ٤١١، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى : ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر :

xiv. فرمانده سواره نظام

وجعل عمر بن سعد على ميمنته عمرو بن الحجاج الزبيدي، وعلى ميسرته شمر بن ذي الجوشن الضبابي، وعلى الخيل عزرة بن قيس الأحمسي، وعلى الرجلة شيب بن ربيعي الرياحي، وأعطى الراية دريداً مولاه

أنساب الأشراف ج ١ ص ٤١٩، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى : ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر :

xv. حمل سر شهدا به سمت ابن زياد

واحتزت رؤوس القتلى فحمل إلى ابن زياد اثنان وسبعون رأساً مع شمر بن ذي الجوشن، وقيس بن الأشعث وعمرو بن الحجاج الزبيدي، وعزرة بن قيس الأحمسي من بجيلة، فقدموا بالرؤوس على ابن زياد

أنساب الأشراف ج ١ ص ٤٢٤، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى : ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر :

٥. كثير بن شهاب الحارثي

xvi. شناخت او

كثير بن شهاب بن الحصين ذي الغصة سمي بذلك لغصة كانت في حلقه بن يزيد بن شداد بن قنان بن سلمة بن وهب بن عبد الله بن ربيعة بن الحارث بن كعب من مذحج

الطبقات الكبرى ج ٦ ص ١٤٩، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري الوفاة: ٢٣٠، دار النشر : دار صادر - بيروت - -

xvii. صحابي بودن او

٧٣٨٣ كثير بن شهاب بن الحصين بن يزيد بن قنان بن سلمة بن وهب بن عبد الله بن ربيعة بن الحارث بن كعب أبو عبد الرحمن المازني نزيل الكوفة ويقال انه الذي قتل الجالينوس يوم القادسية قال بن عساكر يقال ان له صحبة وقال بن سعد قتل جده الحصين في الردة فقتل ابنه شهاب قاتل أبيه وساد كثير بن شهاب مذحج وروى عن عمر قال بن عبد البر في صحبته نظر وقال بن الكلبي كان كثير بن شهاب موصوفا بالبخل الشديد وقد رأس حتى كان سيد مذحج بالكوفة وولى لمعاوية الري وغيرها وقال المرزباني في ترجمة عبد الله بن الحجاج بن محصن كان شاعرا فاتكا ممن شرب فضربه كثير بن شهاب وهو على الري في الخمر فجاء ليلا فضربه على وجهه ضربة أثرت فيه وذلك بالكوفة وهرب فطلبه عبد الملك بن مروان فقال في ذلك شعرا وامنه عبد الملك بعد ذلك وقال العجلي كوفي تابعي ثقة وقال البخاري سمع عمر لم يزد وقال بن أبي حاتم عن أبيه تابعي وقال أبو زرعة كان ممن فتح قزوين واخرج بن عساكر من طريق جرير عن حمزة الزيات قال كتب عمر إلى كثير بن شهاب مر من قبلك فليأكلوا الخبز الفطير بالجبن فإنه ابقى في البطن قلت ومما يقوي ان له صحبة ما تقدم انهم ما كانوا يؤمرون الا الصحابة وكتاب عمر اليه بهذا يدل على انه كان أميرا وروينا في الجعديات للبخاري عن علي بن الجعد عن شعبة عن أبي إسحاق سمعت قرظة بن أرتاة يحدث عن كثير بن شهاب سألت عمر عن الجبن فقال ان الجبن يصنع من اللبن واللبن فكلوا واذكروا اسم الله ولا يغرنكم أعداؤه

الإصابة في تمييز الصحابة ج ٥ ص ٥٧١ ، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢ ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : علي محمد الجاوي

حدثنا محمد بن سعد قال في الطبقة الأولى من أهل الكوفة كثير بن شهاب بن الحصين

ذي الغصة سمي بذلك لغصة كانت في حلقه ابن يزيد بن شداد بن قنان بن سلمة بن وهب بن عبد الله بن ربيعة ابن الحارث بن كعب بن مذحج

تاريخ مدينة دمشق ج ٥٠ ص ٣٢ ، اسم المؤلف: أبي القاسم علي بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله الشافعي الوفاة: ٥٧١ هـ ، دار النشر : دار الفكر - بيروت - ١٩٩٥ ، تحقيق : محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري

٢١٧٥ كثير بن شهاب الحارثي في صحبته نظر وقد روى عن عمر وهو الذي قتل يوم

القادسية جالينوس وأخذ سلبه لا أعلم له رواية وقيل بل قتل جالينوس زهرة بن حوية

الاستيعاب ج ٣ ص ١٣٠٨ ، اسم المؤلف: يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر الوفاة: ٤٦٣ هـ ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : علي محمد الجاوي

١٣١٣ - كثير بن شهاب البجلي أخو طارق وطارق يكنى أبا عبد الله رأى النبي

تاريخ أصبهان ج ٢ ص ١٣٦ ، اسم المؤلف: أبو نعيم أحمد بن عبد الله بن مهران المهراني الأصبهاني الوفاة: ٤٣٠ هـ ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٠ هـ - ١٩٩٠ م ، الطبعة : الأولى ، تحقيق : سيد كسروي حسن

٣ (مسند كثير بن شهاب المذحجي رضي الله عنه) ٣

١٨٦٤٤ عن الأعمش ، عن عثمان بن قيس ، عن أبيه ، عن عدي بن حاتم قال :

٣٠ (حدثني كثير بن شهاب رضي الله عنه في الرجل الذي لطم الرجل ، فقالوا : ي

رسول الله ولأهله يكونون علينا ، لا نسألك على طاعة من اتقى وأصلح ، فقال النبي :

اسمعوا وأطيعوا) (ابن منده ، كر . وقال : يقال إن لكثير صحبة ولا يصح ، روى عنه

عدي بن حاتم الطائي ، ولا أراه محفوظاً)

جامع الأحاديث ج ٢١ ص ١٤٦ ، اسم المؤلف: الحافظ جلال الدين عبد الرحمن السيوطي الوفاة: ١٩ / جمادى الاولى / ٩١١ هـ ، دار النشر :

[٢٥٢٨] كثير بن شهاب

ذكره بعض المتأخرين وقال : عداؤه في الكوفيين [وقال] : روى عنه عدي بن حاتم

إن كان محفوظا وأخرج له هذا الحديث .

معرفة الصحابة ج ٥ ص ٢٣٩٤ ، اسم المؤلف: لأبي نعيم الأصبهاني الوفاة: ٤٣٠ هـ ، دار النشر :

xviii. سخنراني او بر ضد مسلم بن عقيل

فتكلم كثير بن شهاب أول الناس فقال أيها الناس الحقوا بأهاليكم ولا تعجلوا الشر ولا

تعرضوا أنفسكم للقتل فإن هذه جنود أمير المؤمنين يزيد قد أقبلت وقد أعطى الله الأمير

عهدا لن تتمم على حربيه ولم تنصرفوا من عشيتكم أن يحرم ذريتكم العطاء ويفرق

مقاتلتكم في مغازي أهل الشام على غير طمع وأن يأخذ البرئ بالسقيم والشاهد بالغائب

حتى لا يبقى له فيكم بقية من أهل المعصية إلا أذاقها وبال ما جرت أيديها

جمهرة خطب العرب ج ٢ ص ٣٩ ، اسم المؤلف: أحمد زكي صفوت الوفاة: بلا ، دار النشر : المكتبة العلمية - بيروت - بلا ، الطبعة : بلا ، تحقيق : بلا

xix. او از همه بیشتر نیرو بر ضد امام حسين جمع كرد

ثم خرج ابن زياد فمسكر وبعث إلى الحصين بن تميم، وكان بالقادسية في أربعة آلاف فقدم النخيلة في جميع من معه، ثم دعا ابن زياد **كثير بن شهاب الحارثي**، ومحمد بن الأشعث بن قيس، والقعقاع بن سويد بن عبد الرحمن المنقري، وأسماء بن خارجة الفزاري، وقال: طوفوا في الناس فمروهم بالطاعة والاستقامة وخوفوهم عواقب الأمور والفتنة والمعصية، وحثوهم على العسكرة. فخرجوا فعذروا وداروا بالكوفة ثم لحقوا به غير كثير بن شهاب فإنه كان مبالغاً يدور بالكوفة يأمر الناس بالجماعة ويحذرهم الفتنة والفرقة، ويخذل عن الحسين

أنساب الأشراف ج ١ ص ٤١٦، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى : ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر :

و حدثني العباس بن هشام ال هشام الكلبي عن أبيه عن عوانة قال كان **كثير بن شهاب بن الحصين بن ذي الغصة** الحارثي عثمانيا يقع في علي بن أبي طالب ويثبط الناس عن الحسين ومات قبيل خروج المختار بن أبي عبيد أو في أول أيامه وله يقول المختار بن أبي عبيد في سجنه أما ورب السحاب شديد العقاب سريع الحساب منزل الكتاب لأنبش قبر كثير بن شهاب المفترى الكذاب

فتوح البلدان ج ١ ص ٣٠٥، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري الوفاة: ٢٧٩، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤٠٣، تحقيق : رضوان محمد رضوان

xx. مختار خواست قبر او را نبش كند

وجعل يقول في شجعه: أما ومنشئ السحاب. شديد العقاب. سريع الحساب. منزل الكتاب. العزيز الوهاب. القدير الغلاب. لنبش قبر كثير بن شهاب. المفترى الكذاب. المعيب المعتاب

أنساب الأشراف ج ٢ ص ٣٥٨، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى : ٢٧٩هـ) الوفاة: ٢٧٩، دار النشر :

٦. شبت بن ربيعي

٣٩٥٩ شبت بفتح أوله والموحدة ثم مثلثة بن ربيعي التميمي اليربوعي أبو عبد القدوس له إدراك ورواية عن حذيفة وعلي روى عنه محمد بن كعب القرظي وسليمان التيمي قال الدارقطني يقال إنه كان مؤذن سجاح التي ادعت النبوة ثم راجع الإسلام وقال بن الكلبي

كان من أصحاب علي ثم صار مع الخوارج ثم تاب ثم كان فيمن قاتل الحسين وقال المدائني ولي بعد ذلك شرطة القبايع بالكوفة وقال العجلي كان أول من أعان على قتل عثمان وبئس الرجل هو وقال معتمر عن أبيه عن أنس قال شبت أنا أول من حرر الحرورية وذكر الطبري من طريق إسحاق بن طلحة قال لما أخرج المختار الكرسي الذي كان يزعم أنه كالكسكة التي كانت في بني إسرائيل صاح شبت بن ربيعي يا معشر مضر لا تكفروا ضحوة قال فاجتمعوا فأخرجوه قال إسحاق إنني لأرجوها له ومات شبت في حدود السبعين

الإصابة في تمييز الصحابة ج ٣ ص ٣٧٦، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: ٨٥٢ هـ، دار النشر: دار الجيل - بيروت - ١٤١٢ - ١٩٩٢، الطبعة: الأولى، تحقيق: علي محمد الجاوي

٧. محمد بن الأشعث بن قيس

xxi. صحابي بودن او

(٤٦٩٠) (د ع) مُحَمَّد بن الأشعث بن قيس الكندي . تقدم نسبه عند ذكر أبيه .

اسد الغابة ج ٥ ص ٨١، اسم المؤلف: عز الدين بن الأثير أبي الحسن علي بن محمد الجزري الوفاة: ٦٣٠ هـ، دار النشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت / لبنان - ١٤١٧ هـ - ١٩٩٦ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: عادل أحمد الرفاعي

xxii. او هاني را به نرد عبيد الله برد

ووجد محمد بن الأشعث الكندي وأسماء بن خارجة بن حصين الفزاري إلى هاني بن

عروة؛ فرفقا به حتى أتى ابن زياد

أنساب الأشراف ج ١ ص ٢٧٦، اسم المؤلف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري (المتوفى: ٢٧٩ هـ) الوفاة: ٢٧٩ هـ، دار النشر:

xxiii. او قاتل مسلم بود

وكان فيمن قاتل مسلما محمد بن الأشعث وشبت بن ربيعي التميمي والقعقاع بن شور

الكامل في التاريخ ج ٣ ص ٣٩٨، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيباني الوفاة: ٦٣٠ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ١٤١٥ هـ، الطبعة: ط ٢، تحقيق: عبد الله القاضي

xxiv. مختار به دنبال كشتن او بود

وكان محمد بن الأشعث بن قيس ممن هرب إلى مصعب فأمر المختار بهدم داره وأن

يبني بها دار حجر بن عدى التي كان زياد هدمها

البداية والنهاية ج ٨ ص ٢٧٣، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: ٧٧٤ هـ، دار النشر: مكتبة المعارف - بيروت

عمرو بن حجاج زبيدي:

الأصَابَةُ تَمِيمَةُ الصَّحَابَةِ لِلإِمَامِ الْحَافِظِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ حَجْرٍ الْعَسْكَلَانِيِّ الْمُتَوَفَّى سَنَةَ ٨٥٢ هـ

دراسة وتحقيق وتعليق
الشيخ عادل أحمد عبد الموجود الشيخ علي محمد متوض

قدم له وقرظه الأستاذ الدكتور
محمد عبد المنعم البشري الدكتور
جامعة الأزهر عبد الفتاح أبو سنة
جامعة الأزهر جامعة الأزهر

الدكتور جمعة طاهر الخجار
جامعة الأزهر

الجزء الخامس

المحتوى

تتمة حرف العين - إلى حرف الميم

دار الكتب العلمية

بيروت - لبنان

قال: فقال له عمر - وطعنه بالسَّوْط فما فعل أبو بكر؟ قال: لا علم لي به. فقال: لو كُنْتُ عالماً به لأوجعت ظهرك.

٦٤٩٢ ز - عمرو بن الأشرف^(١) العتكي:

له إدراك، وكان مع عائشة يوم الجمل، وكان الحارث بن زهير مع علي، فلما التقيا قَتَلَ كُلُّ مَنْهَمَا صاحبه. ذكره ابن الكلبي.

٦٤٩٣ ز - عمرو بن الحبر^(٢) بن عمرو بن شرحبيل الكندي:

ذكره المَرْزَبَانِيُّ في «معجم الشعراء» وقال: مخضرم، وأنشد له يخاطب بعض الأمراء:

تَهْدُذُنِي كَأَنَّكَ ذُو رُعَيْنِ بِأَنْعَمِ عَيْشَةٍ أَوْ ذُو نُوَّاسٍ
فَكُنْ قَدْ كَانَ مِثْلُكَ مِنْ نَعِيمٍ وَمِثْلُكَ كَانَ فِي الْأَقْوَامِ رَاسٍ
[الوافر]

قال: وقيل إنهما^(٣) لعمرو بن معد يكرب.

٦٤٩٤ ز - عمرو بن الحجاج الزبيدي:

ذكره وثيمة في كتاب الردة وقال: كان مسلماً في عهد النبي صلى الله عليه وآله وسلم وله مقام محمود حين أرادت زُبَيْدُ الرِّدَّة، إذ دعاهم عمرو بن معد يكرب إليها، فنهاهم عمرو بن الحجاج، وحثهم على التمسك بالإسلام. وقد مضى ذلك في ترجمة عمرو بن العجيل الزبيدي. واستدركه ابن الدباغ وابن فتحون.

٦٤٩٥ ز - عمرو بن حسان بن معاوية بن وهب بن قيس بن حُجر بن وهب بن ربيعة بن معاوية الأكرمين الكندي:

له إدراك، وشهد القادسية، ويوم ساباط؛ ذكره ابن الكلبي.

٦٤٩٦ ز - عمرو بن الحضرمي: لم يذكر اسم أبيه.

ذكره أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عِيْسَى في «تاريخ حمص» عن أبي عمرو أحمد بن

(١) في أ: الأشرق.

(٢) في أ: الحثير.

(٣) في أ: إنها.

ذهبي:

تَجْرِيدُ أَسْمَاءِ الصَّحَابَةِ

تأليف
الحافظ شمس الدين أبو عبد الله
محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي،

٦٧٣ - ٧٤٨ هـ

الجزء الأول

الناشر
دار المعرفة
للطباعة والنشر
ببيروت - لبنان

(۴۰۴)

- ۴۳۶۰ - (د) عمرو بن الحارث بن كندة الانصارى من القواقل ۰ قال ابن اسحق شهد العقبة الثانية ۰
- ۴۳۶۱ - عمرو بن الحارث بن المصطلق هو ابن ابى ضرار و المصطلق جد جده ۰ د ع ۰
- ۴۳۶۲ - عمرو بن الحارث بن هيشة ۰ شهد احدا وهو اخو عبد الله لم يذكره الاربعة و ذكره ابن سعد ۰
- ۴۳۶۳ - (د) عمرو بن ابى حبيبة ۰
- ۴۳۶۴ - عمرو بن حبيب بن عبد شمس و يقال له عمرو بن سمرة له صحبة ۰ د ع ۰
- ۴۳۶۵ - عمرو بن الحجاج الزيدى يقال انه ثبت زيدا عن الردة فلم يرتدوا ۰
- ۴۳۶۶ - (ع ه) عمرو بن حريث بن عمرو بن عثمان بن عبد الله بن عمرو بن مخزوم له رواية و عمر دهر ۰ ب د ع ۰
- ۴۳۶۷ - عمرو بن حريث ۰ ذكره ابو بعلی بعد المخزومي ۰ روى عنه ابو هانئ حميد الخولاني في الرفق بالخدام ۰ قال ابن معين مرسل ۰ قلت ۰ رواه ابن حبان في الانواع ۰
- ۴۳۶۸ - عمرو بن حزابة بن نعيم ولد على عهد لم رسول الله صلى الله عليه وسلم حديثه عند نسله و بنه ۰ ب د ع ۰
- ۴۳۶۹ - (ن ق ه) عمرو بن حزم بن زيد بن لوزان الخزرجى شهد الخندق و عمل على اهل بخران ۰ ب د ع ۰
- ۴۳۷۰ - عمرو بن حسان ۰ قد ذكر في سنبر ۰ لم يصح حديثه ۰ س ۰
- ۴۳۷۱ - عمرو بن ابى حسن الانصارى ۰ كذا روى له في الوضوء ۰ ذكره ابو موسى ۰
- (۱۰۱) عمرو

مشهور بكنيته وسيأتي ^(۱).

[۵۸۳۳] عمرو بن أبي حبيبة ^(۲)، ذكره الذهبي في «التجريد» ^(۳)،
ونسبه لـ «مسند بقي بن مخلد».

[۵۸۳۴] عمرو بن الحجاج الزبيدي ^(۴)، «ذكر الطبري» ^(۵) أن له صحبة،
واستدركه ابن قتيون.

[۵۸۳۵] عمرو بن حريث بن عمرو بن
مخزوم القرشي المخزومي ^(۶)، له ولأبيه ص
أيام بدر. وقال غيره: ولد قبل الهجرة بستين
رسول الله ﷺ داراً بالمدينة، وهذا يدل على

(۱) سيأتي في ۵۸۷/۱۲ (۱۰۵۹۶).

(۲) التجريد ۴۰۴/۱.

(۳) التجريد ۴۰۴/۱.

(۴) أسد الغابة ۲۱۳/۴، والتجريد ۴۰۴/۱.

(۵ - ۵) في م: «ذكره الطبراني». وورد ذكره الطبري
ينظر ۲۷۰/۵، ۳۴۹، ۳۵۳.

(۶) في الأصل: «عمير»، وفي أ، ب، ص: «عمر»
ص ۱۴۲.

(۷) سقط من: أ، ب، ص، م.

وينظر ترجمته في: طبقات ابن سعد ۲۳/۶، وطبقا

للبخاري ۳۰۵/۶، وطبقات مسلم ۱۷۴/۱، وثقات

نعيم ۳۹۹/۳، والاستيعاب ۱۱۷۲/۳، وأسد الغا

المسانيد ۵۵۰/۹.

(۸) الثقات ۲۷۲/۳.

(۹) سنن أبي داود (۳۰۶۰).

الإصابة

في تمييز الصحابة

للمحافظ أبي الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني

يتمتع
الدكتور عبد الله بن عبد المحسن التركي
بالتأليف
مركز البحوث والدراسات العربية والإسلامية

الدكتور عبد السلام حسن يمامة

الطبعة الثانية

ابن حجر عسقلاني، عمرو بن حجاج رو در الاصابه
جزو صحابه ذكر کرده (اسكن كتاب)

صحابه و دين اهل سنت، قاتلان امام حسين عليه السلام

بهشتی بودن صحابه:

مولانا مفتی محمد طاہر مسعود

عقائد

اہل سنت و جماعت

ویژہ اہل سنت

مترجم
مولوی محمد سعید اعظمی کراچی

سرشناسنامه : محمد طاهر مسعود
عنوان : عقاید اهل سنت و جماعت
مشخصات ظاهری : ۳۴۳ صفحه
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۶۱۶-۱۱-۷
وضعیت فهرست نویسی :
موضوع : عقاید اهل سنت
رده بندی کنگره : ۱۳۹۲ ال ۱/۶ds/۲۵
رده بندی دیویی : ۵۲/۳۲۲
شماره کتابخانه ملی : ۳۲۴۱۶۱۱

نام کتاب: عقاید اهل سنت و جماعت

مؤلف: محمد طاهر مسعود

مترجم: محمد ابراهیم گرگیج

نشر: پیام اندیشه

تیراژ: ۳۰۰۰

قطع: وزیری

چاپ اول: ۱۳۹۳

چاپ: نیکو

مرکز پخش: زاهدان - خیابان خیام جنب غربی مسجد مکی کتابسرای

سادات تلفن: ۰۵۴۱۲۴۲۶۶۴۷ - ۰۹۳۶۱۴۱۲۶۷۰

عقاید اهل سنت و جماعت

مؤلف: مولانا مفتی محمد طاهر مسعود
شیخ الحدیث و مدیر جامعہ مفتاح العلوم سرگودھا

ترجمہ: مولوی محمد ابراہیم گرگیج

چاپ اول

شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه

ناشر:

مرکز پخش:

تمام حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار ناشر می باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

۱۹.....	تصدیقات و تقریظات، بزرگان و مشایخ [دامت برکاتهم و عمت فیوضهم]
۱۹.....	تقریظ شیخ الحدیث مولانا عبیدالله (حفظه الله)
۲۰.....	مقدمه مترجم
۲۷.....	اظہار تشکر
۲۸.....	عرض مصنف
۳۲.....	تقریظ شیخ المشایخ حضرت مولانا خواجہ خان محمد
۳۴.....	تقریظ حضرت مولانا سید محمد ارشد مدنی (مدظلہ)
۳۵.....	تقریظ شیخ المحدثین مولانا سلیم الله خان (حفظه الله)
۳۸.....	تقریظ مولانا قاری محمد حنیف جالندری (مدظلہم)
۴۰.....	تقریظ محقق ارجمند مولانا محمد ابوبکر غازی پوری (حفظه الله)
۴۱.....	تقریظ شیخ الحدیث مولانا سرفراز خان صاحب رحمہ الله
۴۵.....	تقریظ علامہ عبدالستار تونسوی مدظلہم
۴۷.....	تقریظ حضرت مولانا محمد تقی عثمانی
۴۸.....	تقریظ مولانا محمد مکی حجازی حفظہ الله تعالیٰ
۴۹.....	تقریظ مولانا حافظ محمد انوار الحق مدظلہم
۵۱.....	تقریظ شیخ الحدیث مولانا دکتر عبدالرزاق اسکندر مدظلہم
۵۲.....	تقریظ مولانا سعید احمد صاحب جلال پوری
۵۴.....	تقریظ مولانا عبدالمجید لدھیانوی مدظلہم
۵۵.....	تقریظ محقق عصر شیخ الحدیث مفتی محمد
۵۸.....	تقریظ علامہ زاہد الراشدی
۵۹.....	مقدمه مفکر اسلام علامہ دکتر خالد محمود (مدظلہم)
۶۲.....	اختلاف فروعی اهل سنت فرقه گرایى نبوده است
۶۸.....	ایمانیات
۶۸.....	معنی لغوی ایمان
۶۸.....	معنی اصطلاحی و شرعی ایمان

تقریظ خلیفه ارشد (حضرت قطب الارشاد مولانا محمد عمر سربازی رحمۃ اللہ علیہ)، شیخ الحدیث مولانا عبیداللہ (حفظہ اللہ)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله وكفى وسلام على عباده الذين اصطفى: آنچه مسلمانان را از پیروان سایر ادیان آسمانی و غیر آسمانی ممتاز و مشخص می‌گرداند، قبل از اعمال، مجموعه‌ی عقایدی است که در قلب و فکر او به نام عقیده و باور محفوظ می‌گردد. با توجه به وجود فرقه‌های متعدد در جامعه‌ی اسلامی، بسیار ضروری است که عقاید حقّه و مورد اتفاق سلف و خلف که برگرفته شده از آیات قرآنی و احادیث صحیحہ باشند، در جامعه نشر و پخش شود تا این راه سعادت و نجات روشن و همواره گردد. در این مورد از قدیم تاکنون کتاب‌های مختلف و مفید و مؤثری از طرف علمای بزرگ اسلام نوشته شده که هر کدام در جای خود بسیار ارزنده و اثرگذار بوده‌اند. کاری که عزیز ما جناب مولوی ابراهیم گرگیچ (حفظه الله) با ترجمه‌ی کتابی در همین باب به زبان فارسی انجام داده، بسیار به جا بوده و در واقع ضرورت تألیف یا ترجمه‌ی چنین اثری به زبان فارسی شدیداً وجود داشت. دعا می‌کنم خداوند متعال این خدمت بزرگ ایشان را شرف قبول عنایت فرموده و برای همه‌ی اقشار مسلمان مفید قرار دهد.

الداعی الی الله بنده (حضرت مولانا) عبیدالله

۶ جمادی الثانی ۱۴۳۲ هـ

۴- تمام صحابه کرام (رضوان الله عليهم اجمعين) عادل، مؤمن کامل و بهشتی هستند.^۲

۵- تا قیامت بزرگترین ولی به مقام ادنی ترین صحابی هم نمی رسد، همچنان که هیچ ولی و یا صحابی نمی تواند به مقام پیامبری برسد.^۳

۶- تمام صحابه برحق، معیار حق و از انتقاد بالاتر هستند.^۱

۱- اجمع اهل السنة والجماعة على ان افضل الصحابة ابوبكر فعمر فعثمان فعلى فبقية العشرة المبشرة فى الجنة فاهل البدر فباقي اهل الاحد فباقي اهل بيعت الرضوان بالحديبية وفى الجملة فالسابقون الاولون من المهاجرين والانصار افضل من غيرهم لقوله تعالى ﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أُولِيكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ (شرح فقه اكبر ۱۲۰) برای تفصیل بیشتر ملاحظه فرمایید: الاصابة ۲۴/۱ البواقیت والجواهر ۷۶/۲

۲- ﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا هُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾ (انفال/۷۴)

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (التوبة/۱۰۰) والصحابة كلهم عدول مطلقاً لظواهر الكتاب والسنة واجماع من يعتد به (مرقات ۵/۵۱۷) ليس فى الصحابة من يكذب وغير ثقة (عمدة القارى ۲/۱۰۵)

۳- ﴿وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾ (الحديد/۱۰) وقال تعالى فى حق الصحابة ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾

عنه﴾ (البينة/۸) عن ابى سعيد الخدرى رضي الله عنه قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسبوا احدا من اصحابى فان احكم لو انفق

مثل احد ذهباً ما ادرك مد احدهم ولا نصيفه (صحيح مسلم ۳۱۰/۲) قال ابن عباس: ولا تسبوا اصحاب محمد

صلى الله عليه وسلم فالمقام احدهم ساعة يعنى مع النبى صلى الله عليه وسلم خير من عمل احكم اربعين سنة (عقيدة طحاويه مع الشرح ۴۶۹)

۹- تمام صحابه کرام (رضوان الله عليهم اجمعين) از خطا محفوظ هستند؛ یعنی یا از صدور معصیت محفوظ و یا از مواخذة آخرت محفوظ هستند. هیچ صحابی را خداوند متعال در آخرت مواخذة نمی کند.^۱

۱۰- همان گونه که خداوند متعال برای نبوت و رسالت، بندگان برگزیده اش را انتخاب فرموده است. همچنین برای مقام صحابیت، از این امت بندگان خاصی را انتخاب کرده است.^۲

۱۱- هر فردی منکر صحابی بودن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه، یا معتقد به الوهیت حضرت علی رضی الله عنه باشد، یا به مادر مؤمنان حضرت عایشة صدیقه رضی الله عنها تهمت ببندد و یا معتقد به تحریف قرآن مجید باشد از دایرة اسلام خارج است.^۳

۱۲- بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زمان خلافت راشدین است که آن را خلافت بر منهاج نبوت هم می گویند. در این مدت سی سال، چهار صحابی بزرگوار آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به

۱- ﴿يَوْمَ لَا تَخْزِي اللَّهَ النَّبِيُّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ

﴾ (التحریم/۸) برای تفصیل بیشتر ملاحظه فرمایید: شرح فقه اکبر ۶۵-۶۶

۱- و قال تعالى قل الحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى قال ابن عباس: اصحاب محمد صلی الله علیه و آله و سلم اصطفاهم الله لنبییه علیه السلام (الاصابة ۱۸/۱-۱۹) عن جابر رضی الله عنه قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله اختار اصحابی علی الثقلین سوی النبیین والمرسلین (مجمع الزوائد ۲۰/۱۰) برای تفصیل بیشتر ملاحظه فرمایید: الاصابة ۱۸/۱-۱۹

۲- نعم لاشك لتكفير من قذف السيدة عائشة (رضی الله عنها) أو انكر صحبة الصديق أو اعتقد الألوهية في علي أو ان جبرئيل غلط في الوحي أو نحو ذلك من الكفر الصريح المخالف للقرآن ولكن لوتاب تقبل

توبته (ردالمحتار: ۳۷/۴) برای تفصیل بیشتر ملاحظه فرمایید: ردالمحتار ۴/۲۶۳، البرازیه علی هامش الهندیه: ۳۰۹/۶، بحر الرائق: ۲۱۳/۵، فتاوی عالمگیریه: ۲۶۴/۲

اصلا اهل خطا نیستند:

الجامع لأحكام القرآن

والمبين لما تضمنه من السنة وآي الفرقان

تأليف

أبي عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر القرطبي

(ت ٦٧١ هـ)

تحقيق

الدكتور عبد الله بن عبد المحسن التركي

شارك في تحقيق هذا الجزء

محمّد رضوان عرسوسي

الجزء التاسع عشر

مؤسسة الرسالة

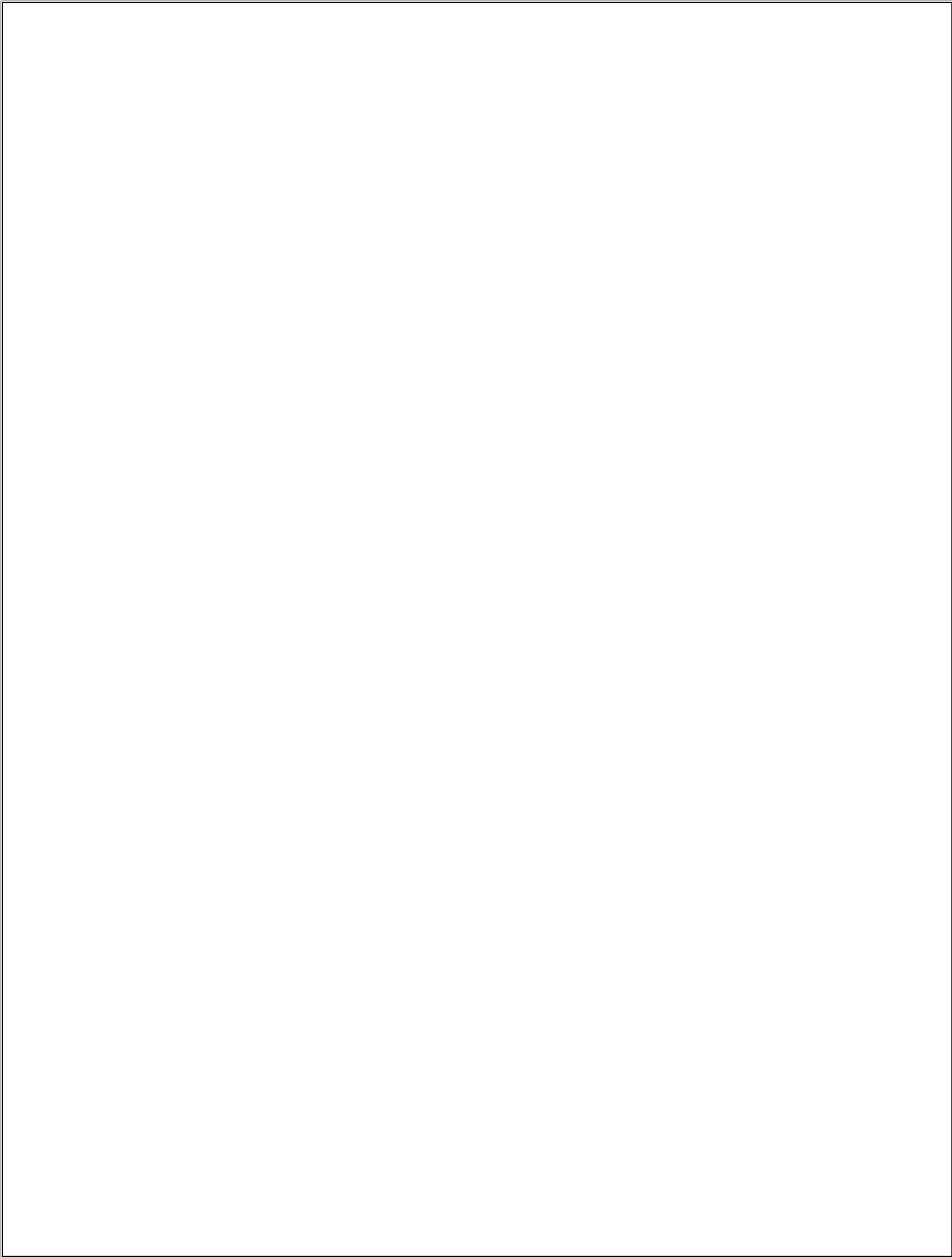
لأن الفتنة لما انجلت كان الإمام هو الباغي، ولم يكن هناك من يعترضه. والله أعلم.

العاشرة: لا يجوز أن يُنسب إلى أحد من الصحابة خطأ مقطوع به، إذ كانوا كلهم اجتهدوا فيما فعلوه، وأرادوا الله عز وجل، وهم كلهم لنا أئمة، وقد تعبّدنا بالكف عما شجر بينهم، وألا نذكرهم إلا بأحسن الذكر؛ لحرمة الصحبة، ولنهى النبي ﷺ عن سبهم^(١)، وأن الله غفر لهم، وأخبرنا بالرضا عنهم. هذا مع ما قد ورد من الأخبار من طرق مختلفة عن النبي ﷺ أن طلحة شهيد يمشي على وجه الأرض^(٢)، فلو كان ما خرج إليه من الحرب عصياناً، لم يكن بالقتل فيه شهيداً. وكذلك لو كان ما خرج إليه خطأ في التأويل وتقصيراً في الواجب عليه؛ لأن الشهادة لا تكون إلا بقتل في طاعة، فوجب حمل أمرهم على ما بيّناه. ومما يدل على ذلك ما قد صح وانتشر من إخبار عليّ بأن قاتل الزبير في النار. وقوله: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «بشر قاتل ابن صفية بالنار»^(٣). وإذا كان كذلك فقد ثبت أن طلحة والزبير غير عاصيين ولا آثمين بالقتال؛ لأن ذلك لو كان كذلك، لم يقل النبي ﷺ في طلحة: «شهيد». ولم

(١) ورد النهي عن سبهم في أحاديث كثيرة، منها الحديث الذي أخرجه البخاري (٣٦٧٣)، ومسلم (٢٥٤١) عن أبي سعيد الخدري رضي الله عنه أن النبي ﷺ قال: «لا تسبوا أصحابي، فلو أن أحدكم أنفق مثل أحد ذهباً لم يدرك مثلاً أحدهم ولا تصيفه» وسلف ٥/٢٦١، وص ٣٤٨ من هذا الجزء، وينظر في الموضع الثاني الآيات والأحاديث التي ذكرها المصنف والتي تضمنت الثناء عليهم، والوعيد الشديد لمن سبهم وقُلَّ من شأنهم.

(٢) أخرجه الترمذي (٣٧٣٩)، وابن ماجه (١٢٥) من حديث جابر رضي الله عنه، قال الترمذي: هذا حديث غريب لا نعرفه إلا من حديث الصُّلْت، وقد تكلم بعض أهل العلم في الصلت بن دينار وفي صالح بن موسى من قبل حفظهما.

(٣) أخرجه الخطيب البغدادي في الفصل للوصل المدرج في النقل ١/١٩٠ من طريق زيد بن أوزم عن علي مرفوعاً، وقال: جعل هذا الراوي وأظنه زيد بن أوزم قوله: بشر قاتل ابن صفية بالنار، من كلام النبي ﷺ وذلك وهم، إنما هو من قول علي بن أبي طالب، روى ذلك أبو سلمة التبوذكي... وكذلك رواه زائدة بن قدامة وشيبان... اهـ. وأخرجه موقوفاً على علي رضي الله عنه أحمد (٦٨١)، وابن أبي عاصم في الآحاد والمثاني (١٩٦)، والطبراني في الكبير (٢٤٣). لكن الحافظ ابن حجر ذكر في الفتح ٦/٢٢٩ أن علياً رفعه إلى النبي ﷺ كما رواه أحمد وغيره من طريق زر بن حبیش عن علي بإسناد صحيح. اهـ. ولم نقف عليه مرفوعاً عند أحمد.



شیعیان قاتل بودند؟

صحابه شیعه بودند؟

شیعیان دعوت کردند؟ خب اهل سنت و صحابه چرا مهمان شیعه را کشتند؟

ابن تیمیه:

شیعه یعنی کسی که ابابکر و عمر را مقدم بر مولا بداند و عثمان را نداند.

مِنْهَاجُ السُّنَنِ النَّبَوِيَّةِ

لِابْنِ تَيْمِيَّةَ
أَبِي الْعَبَّاسِ تَمِيمِ الدِّينِ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ الْحَكِيمِ

تَحْقِيقُ
الدُّكْتُورِ مُحَمَّدِ رَشَادِ سَالِمٍ

الجزء الثاني

١٤٠٦ - ١٩٨٦

وقال معاوية لابن عباس: / أنت على ملة علي؟ فقال: لا على ملة علي ولا على ملة عثمان، أنا على ملة رسول الله صلى الله عليه وسلم.

وكانت الشيعة أصحاب عليّ يقدمون عليه أبا بكر وعمر، وإنما كان النزاع في تقدّمه على عثمان. ولم يكن حينئذ يُسمّى أحد لا إمامياً ولا رافضياً^(١)، وإنما سُمّوا رافضة وصاروا رافضة^(٢) لما خرج زيد بن عليّ بن الحسين بالكوفة في خلافة هشام، فسألته الشيعة عن أبي بكر وعمر، فترحم عليهما، فرفضه قوم، فقال: رفضتموني رفضتموني فُسّموا رافضة، وتولّاه قوم فُسّموا زيدية [لانتسابهم إليه]^(٣). ومن حينئذ انقسمت الشيعة إلى رافضة إمامية وزيدية، وكلما زادوا في البدعة زادوا في الشر، فالزيدية خير من الرافضة: أعلم وأصدق وأزهّد وأشجع.

ثم بعد أبي بكر عمر [بن الخطاب]، وهو^(٤) الذي لم تكن تأخذه في

علي ما في صحيح مسلم فوجدت خلافين: عقاراً [له] بها، إذ كانت «له» ساقطة من الأصل، ورهطاً ستة إذ كانت في الأصل «ستا».

وقصد ابن تيمية بإيراد الحديث قول حكيم بن أفلح: «لأنّي نهيتها أن تقول في هاتين الشيعتين شيئاً» إذ أن هذا يبين تاريخ استعمال كلمة «الشيعتين» والمقصود بهما شيعة علي وشيعة أصحاب الجمل. وفي تهذيب التهذيب ٤٤٤/٢: حكيم بن أفلح حجازي، روى عن ابن مسعود وعائشة... وذكره ابن حبان في الثقات.

(١) ما بين المعقوفتين ساقط من (ن)، (م).

(٢) ن، م: وإنما صاروا رافضة. وسبق الكلام على أصل تسمية الرافضة ٣٥/١.

(٣) عبارة: «لانتسابهم إليه» جاءت في (ن)، (م) بعد أربع كلمات: ... انقسمت الشيعة لانتسابهم إليه.

(٤) أ، ب: عمر بن الخطاب هو، ن، م: عمر وهو.

ذخائر العرب

٣٠

تاريخ الطب

تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

٢٢٤ - ٣١٠ هـ

الجزء الخامس

تحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية (معدلة ومنقحة)



دار المغاري بمصر

فما لبثته الحرّ حين خرج إليه أن قتله .

قال هشام بن محمد ، عن أبي مخنف ، قال : حدثني يحيى بن هانئ بن عروة ، أن نافع بن هلال كان يقاتل يومئذ وهو يقول : « أنا الجَحْمَلِيّ ، أنا على دين عليّ » .

قال : فخرج إليه رجل يقال له مُزاحم بن حُرَيْث ، فقال : أنا على دين عثمان ، فقال له : أنت على دين شيطان ، ثم حمل عليه فقتله ، فصاح عمرو ابن الحجاج بالناس : يا حَمَقِي ، أتدرون مَنْ تقاتلون ! فرسان المِصْر ، قومًا مستميتين ، لا يبرزنَّ لهم منكم أحد ، فإنهم قليل ، وقتلما ييقون ، والله لو لم تروهم إلا بالحجارة لقتلتهم ؛ فقال عمر بن سعد : صدقت ، الرأي ما رأيته ، وأرسل إلى الناس يعزم عليهم ألا يبارز رجلًا منكم رجلًا منهم .

قال أبو مخنف : حدثني الحسين بن عقبة المرادي ، قال : الزبيدي : إنه سمع عمرو بن الحجاج حين دنا من أصحاب الحسين يقول : يا أهل الكوفة ، الزموا طاعتكم وجماعتكم ، ولا ترتابوا في قتل من مَرَّق من الدين ، وخالف الإمام ، فقال له الحسين : يا عمرو بن الحجاج ، أعلى تحرض الناس ؟ أنحن مَرَقنا وأنتم ثبتتم عليه ؟ أما والله لتعلمنَّ لو قد قبضت أرواحكم ، وميتتم على أعمالكم ، أبتنا مَرَّق من الدين ، ومَنْ هو أولى بصلي النار ! قال : ثم إن عمرو بن الحجاج حمل على الحسين في ميمنة عمر بن سعد من نحو الفُرات ، فاضطربوا ساعة ؛ فصريع مسلم بن عوسجة الأسدي أول أصحاب الحسين ، ثم انصرف عمرو بن الحجاج وأصحابه ، وارتفعت الغيرة ، فإذا هم به صريع ، فمشى إليه الحسين فإذا به رمق ، فقال : رحمك ربك يا مسلم بن عوسجة ، ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾ (١) . ودنا منه حبيب بن مظاهر فقال : عزَّ على مصرعك يا مسلم ، أبشر بالجنة ، فقال له مسلم قولاً ضعيفاً : بشرك الله بخير ! فقال له حبيب : لولا أني

٢٤٣/٢

بستن اب به انتقام عثمان:

ذخائر العرب

٣٠

تاريخ الطب

تاريخ الرسل والملوك

لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري

٢٢٤ - ٣١٠ هـ

الجزء الخامس

تحقيق

محمد أبو الفضل إبراهيم

الطبعة الثانية (معدلة ومنقحة)



دار المغارف بمصر

قال : فلما أتى عمر بن سعد الكتاب ، قال : قد حسبْتُ ألا يقبل ابن زياد العافية .

قال أبو مخنف : حدثني سليمان بن أبي راشد ، عن حميد بن مسلم الأزدي ، قال : جاء من عبيد الله بن زياد كتاب إلى عمر بن سعد : أما بعد ، فحل بين الحسين وأصحابه وبين الماء ، ولا يذوقوا منه قطرة ، كما صنع

٣١٢/٢

بالتقي الزكي المظلوم أمير المؤمنين عثمان بن عفان . قال : فبعث عمر بن سعد عمرو بن الحجاج على خمسمائة فارس ، فنزلوا على الشريعة ، وحالوا بين حسين وأصحابه وبين الماء أن يسقوا منه قطرة ، وذلك قبل قتل الحسين بثلاث . قال : ونازله عبد الله بن أبي حصين الأزدي - وعياده في بَجيلة - فقال : يا حسين ، ألا تنظر إلى الماء كأنه كبَد السماء ! والله لا تذوق منه قطرة حتى تموت عطشاً ؛ فقال حسين : اللهم اقتله عطشاً ، ولا تغفر له أبداً .

قال حميد بن مسلم : والله لعُدته بعد ذلك في مرضه ، فوالله الذي لا إله إلا هو لقد رأيتُه يشرب حتى بغر (١) ، ثم يقى ، ثم يعود فيشرب حتى يبغر فما يروى ، فما زال ذلك دأبه حتى لفظَ عصبه (٢) . يعني نفسه - قال : ولما

اشتد على الحسين وأصحابه العطش دعا العباس بن علي بن أبي طالب أخاه ، فبعثه في ثلاثين فارساً وعشرين رجلاً ، وبعث معهم بعشرين قربةً ، فجاءوا حتى دنوا من الماء ليلاً واستقدم أمامهم باللواء نافع بن هلال الجملي ، فقال

٣١٣/٢

عمرو بن الحجاج الزبيدي : من الرجل ؟ فجيء فقال : ما جاء بك ؟ قال : جئنا نشرب من هذا الماء الذي حلائموننا (٣) عنه ؛ قال : فاشرب هنيئاً ، قال : لا والله ، لا أشرب منه قطرةً وحسين عطشان ومن ترى من أصحابه ، فطاعوا عليه ، فقال : لا سبيل إلى سقى هؤلاء ، إنما وُضعنا بهذا المكان لمنعهم الماء ، فلما دنا منه أصحابه قال لرجاله : املئوا قيربكم ، فشدَّ الرِّجَالُ فملئوا قيربهم ، وثار إليهم عمرو بن الحجاج وأصحابه ، فحمل عليهم العباس بن علي ونافع بن هلال فكفهم وهم ، ثم انصرفوا إلى رحلهم ، فقالوا : امضوا ، ووقفوا دونهم ، فعطف

(١) البغر : الشرب بلا رى .

(٢) في اللسان : « لفظ عصبه ، أى ريقه » .

(٣) يقال : حلاؤه ، عن الماء : طرده ومنعه منه .

لاحد مثلها وهي قوله :

«فإن تكن الدنيا تعدُّ نفيسة فدار ثواب الله أعلى وأنبل
وإن تكن الأبدان للموت أنشئت فقتل امرئ في الله بالسيف أفضل
وإن تكن الأرزاق قسماً مقدراً فقلَّةُ حرص المرء في الكسب أجمل
وإن تكن الأموال للترك جمعها فما بال متروك به المرء يبخل؟
سامضي وما بالقتل عارٌ على الفتى إذا في سبيل الله يمضي ويقتل»

ثم إنَّه عليه السلام دعا النَّاسَ إلى البراز، فلم يزل يقتل كل من دنا إليه من عيون الرجال حتى قتل منهم مقتلةً عظيمة، فحالوا بينه وبين رحله فصاح بهم: «ويحكم، يا شيعه آل أبي سفيان! إن لم يكن لكم دين، وكنتم لا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً في دنياكم هذه، وارجعوا إلى أحسابكم إن كنتم عرباً كما تزعمون».

فناداه شمر: ما تقول يا حسين؟ فقال: «أقولُ أنا الذي أقاتلكم وتقاتلونني، والنساء ليس عليهن جناح، فامنعوا عتاتكم وطغاتكم وجهالكُم عن التعرض لحرمي مادمتُ حياً». فقال له شمر: لك ذلك يا ابن فاطمة! ثم صاح شمر بأصحابه: إليكم عن حرم الرجل، واقصدوه بنفسه، فلعمري، لهو كفو كريم! فقصدته القوم بالحرب من كل جانب، فجعل يحمل عليهم ويحملون عليه، وهو في ذلك يطلب الماء ليشرب منه شربةً، فكلما حمل بفرسه على الفرات حملوا عليه، حتى أجلوه عنه، ثم رماه رجل يقال له: أبو الحتوف الجعفي بسهم فوق السهم في جبهته، فنزع الحسين السهم، ورمى به، فسال الدم على وجهه ولحيته، فقال: «اللَّهُمَّ! قد ترى ما أنا فيه من عبادةٍ هؤلاء العصاة العتاة، اللَّهُمَّ! فاحصهم عدداً، واقتلهم بدداً، ولا تذر على وجه الأرض منهم أحداً، ولا تغفر لهم أبداً».

مِنْهَاجُ السَّنَنِ النَّبَوِيَّةِ

لِابْنِ تَيْمِيَّةَ
أَبِي الْعَبَّاسِ سَيِّدِ الدِّينِ أَحْمَدَ بْنَ عَبْدِ الْحَكِيمِ

تَحْقِيقُ
الدُّكْتُورِ مُحَمَّدٍ رَشَادِ سَالِمٍ

الجزء الرابع

المذكور لا يتناوله ، فإنه لما بلغه ما فعل بابن عمه مسلم بن عقيل ترك طلب الأمر ، وطلب أن يذهب إلى يزيد ابن عمه^(١) ، أو إلى الثغر ، أو إلى بلده ، فلم يمتكنوه ، وطلبوا منه أن يستأسر لهم ، وهذا لم يكن واجبا عليه .

﴿ فصل ﴾

وصار الشيطان بسبب قتل الحسين رضى الله عنه يُحدث للناس بدعتين : بدعة الحزن والنوح يوم عاشوراء ، من اللطم والصراخ والبكاء والعطش وإنشاد المراثي ، وما يُقضي إليه ذلك من سبّ السلف ولعنتهم^(٢) وإدخال من لا ذنب له مع ذوي الذنوب ، حتى يسب السابقون الأولون ، وتقرأ أخبار مصرعه التي كثير منها كذب . وكان قصد من سنّ ذلك فتح باب الفتنة والفرقة بين الأمة ؛ فإن هذا ليس واجبا ولا مستحبا باتفاق المسلمين ، بل إحداث الجزع والنياحة للمصائب القديمة من أعظم ما حرّمه الله ورسوله . وكذلك بدعة السرور والفرح .

أحدث الناس
بدعتين يوم
عاشوراء : بدعة
الحزن والنوح ،
وبدعة السرور
والفرح

وكانت الكوفة بها قوم من الشيعة المنتصرين للحسين ، وكان رأسهم^(٣) المختار بن أبي عبيد^(٤) الكذاب ، وقوم من الناصبة المبغضين لعليّ رضى الله عنه وأولاده ، ومنهم الحجاج بن يوسف الثقفي . وقد ثبت في الصحيح عن

(١) ابن عمه : زيادة في (ر) ، (ص) ، (هـ) .

(٢) أ ، ب ، م : ولعنهم .

(٣) وكان رأسهم : كذا في (أ) ، (ب) . وفي سائر النسخ : ورأسهم .

(٤) ص ، ب : المختار بن عبيد ، وهو خطأ .

مَنْهَاجُ السَّنَةِ النَّبَوِيَّةِ

لِابْنِ تَيْمِيَّةَ
أَبِي الْعَبَّاسِ تَمِيمِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْحَكِيمِ

تَحْقِيقُ
الدُّكْتُورِ مُحَمَّدِ دُرَّشَادِ سَالِمٍ

الجزء الثاني

١٤٠٦ - ١٩٨٦

هذا ولم يكن قد بقي أحد^(١) من أهل الشورى غيره وغير علي رضي الله عنهما^(٢)، وهو الذي فتح العراق وأذا جنود^(٣) كسرى، وهو آخر العشرة موتاً، فإذا لم يحسن أن يشبهه بابنه عمر أشبهه^(٤) به أبو بكر وعمر وعثمان؟ هذا وهم لا يجعلون محمد بن أبي بكر بمنزلة أبيه، بل يفضلون محمداً ويعظمونه ويتولونه لكونه أذى عثمان، وكان من خواص أصحاب علي لأنه كان ربيبه، ويسبون أباه أبا بكر ويلعنونه.

فلو أن النواصب فعلوا بعمر بن سعد مثل ذلك: فمدحوه علي قتل الحسين لكونه كان من شيعة عثمان، ومن المنتصرين له^(٥)، وسبوا أباه سعداً لكونه تخلف عن القتال مع معاوية والانتصار لعثمان؛ هل كانت النواصب لو فعلت ذلك إلا من جنس الرافضة؟ بل الرافضة شر منهم، فإن أبا بكر أفضل من سعد، وعثمان كان أبعد عن استحقاق القتل من الحسين، وكلاهما مظلوم شهيد رضي الله عنهما.

إلى سعد في غم له خارجاً من المدينة فلما رآه سعد قال: أعوذ بالله من شر هذا الراكب، فلما أتاه قال: يا أبت، أرضيت أن تكون أعرايياً في غنمك والناس يتنازعون في الملك بالمدينة؟ فضرب سعد صدر عمر، وقال: اسكت، إني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: «إن الله يحب العبد التقي الغني الخفي». والحديث في مسلم مع اختلاف في اللفظ ٢٢٧٧/٤ (كتاب الزهد والرفاق، الباب الأول) وللحديث رواية أخرى مختلفة في المسند (ط. المعارف) ٦٦-٦٥/٣ (رقم ١٥٢٩).

- (١) ن (فقط): أحد قد بقي.
- (٢) ن: عليهما السلام؛ م: عليه السلام.
- (٣) ن: جيوش.
- (٤) ن: أن يشبهه بالله عمر أشبه؛ م: أن يشبهه بابيه عمر الشبيه.
- (٥) ن (فقط): من شيعة عثمان وكان من خواص أصحاب علي ومن المنتصرين له، وهو خطأ.

دیدگاه های دوگانه درباره ی امیر المومنین (سلام الله علیه) و یزید!

ابن تیمیه:

<p>مَنْهَاجُ السُّنَّةِ النَّبَوِيَّةِ في تفسير كلام الشَّيْخَةِ الْعَدْوِيَّةِ لِابْنِ تَيْمِيَّةٍ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ تَيْمِيَّةٍ تَحْقِيقُ الدُّكْتُورُ مُحَمَّدُ زُهْرَاوَسَلَامُ الجزء الثامن ١٤٠٦ - ١٣٨٦</p>	<p>فَخَلَوْا سَبِيلَهُمْ ﴿سورة التوبة: ٥٠﴾ ، فَعَلَّقَ الصَّلَاةَ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةَ . والأخبار المتقولة عن هؤلاء أن من أعادها إلى أصحابها لما بلغه موت النبي من كان يتريص . ثم هؤلاء الذين قاتلهم العمال الذين كانوا على الصدقات وغيرهم يقبضونها ، كما كانوا / يقبضون يصرفونها . وكتب الصديق لمن كان يستعمله الرحمن الرحيم ، هذه فريضة الصدقة عليه وسلم ، والتي أمر بها .</p>	<p>«لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض»^(١) فيكون عليّ كافراً لذلك - لم تكن حججكم أقوى من حججهم ؛ لأن الأحاديث التي احتجوا بها صحيحة . وأيضاً فيقولون : قتل النفوس فساد ، فمن قتل النفوس على طاعته كان مريداً للعلو في الأرض والفساد . وهذا حال فرعون . والله تعالى يقول : ﴿وَلَيْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نُجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ [سورة القصص : ٨٣] ؛ فمن أراد العلو في الأرض والفساد لم يكن من أهل السعادة في الآخرة . وليس هذا كقتال الصديق للمرتدين ولمناعي الزكاة ؛ فإن الصديق إنما قاتلهم على طاعة الله ورسوله ، لا على طاعته . فإن الزكاة فرضٌ عليهم ، فقاتلهم على الإقرار بها ، وعلى أدائها ، بخلاف من قاتل لِبُطَاحٍ هو / . ولهذا قال الإمام أحمد وأبو حنيفة وغيرهما : ٢٢٢ / ٢</p>
<p>وبهذا الكتاب - ونظائره - يأخذ علماء المسلمين كلهم ، فلم يأخذ لنفسه منها شيئاً ، ولا وليّ أحدًا من أقاربه ، لا هو ولا عمر ، بخلاف عثمان وعليّ فإنهما وليّا أقاربهما . فإن جاز أن يُطعن في الصديق والفاروق أنهما قاتلا لأخذ المال ، فالطعن في غيرهما أوجه . فإذا وجب الذبّ عن عثمان وعليّ ، فهو عن أبي بكر وعمر أوجب . وعليّ يقاتل لِبُطَاحٍ ويتصرف في النفوس والأموال ، فكيف يُجعل هذا (١) قد : ساقطة من (س) ، (ب) . - ٣٢٩ -</p>	<p>فَإِنْ جاز أن يُطعن في الصديق والفاروق أنهما قاتلا لأخذ المال ، فالطعن في غيرهما أوجه . فإذا وجب الذبّ عن عثمان وعليّ ، فهو عن أبي بكر وعمر أوجب . وعليّ يقاتل لِبُطَاحٍ ويتصرف في النفوس والأموال ، فكيف يُجعل هذا (١) قد : ساقطة من (س) ، (ب) . - ٣٢٩ -</p>	<p>مَنْهَاجُ السُّنَّةِ النَّبَوِيَّةِ لِابْنِ تَيْمِيَّةٍ أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ تَيْمِيَّةٍ تَحْقِيقُ الدُّكْتُورُ مُحَمَّدُ زُهْرَاوَسَلَامُ الجزء الرابع ٣١٦ - ٣١٧ ، وفي مواضع أخرى في المسند . للعرف (٢٣٥/٥ ، ٤/٦) وفي مواضع أخرى فيه . فإنه بن عمر وابن عباس رضي الله عنهم في البخاري بات للعالم (١) مسلم ٨١/١ - ٨٢ (كتاب الإيمان ، باب فيه وسلم : لا ترجعوا . . .) ؛ سنن أبي داود ٣٠٥/٤ (كتاب زيادة الإيمان ونقصانه) ؛ سنن الترمذي ٣٢٩/٣ (كتاب ٤) ؛ سنن الدرامي ٦٩/٢ (كتاب المناسك ، باب في حرمة ٣١٦ - ٣١٧ ، وفي مواضع أخرى في المسند . - ٥٠٠ -</p>

أحق بالولاية منه، أو أنه ممن^(١) يحصل به معونة لغيره ممن فيه ظلم، لكان الشر المدفوع بولايته أعظم من الشر الحاصل بولايته. وأين أخذ المال، وارتفاع بعض الرجال، من قتل الرجال الذين قُتلوا بصفتين، ولم يكن في ذلك عز ولا ظفر؟! فدل هذا - وغيره - على أن الذين أشاروا على أمير المؤمنين كانوا حازمين. وعلى إمام مجتهد، لم يفعل إلا ما رآه مصلحة. لكن المقصود أنه لو كان يعلم الكوائن كان قد علم أن إقراره على الولاية أصلح له من حرب صفتين، التي لم يحصل بها إلا زيادة الشر وتضاعفه، لم يحصل بها من المصلحة شيء، وكانت ولايته أكثر خيراً وأقل شراً من محاربتة، وكل ما يظن في ولايته من الشر، فقد كان في محاربتة أعظم منه.

منهاج السنة النبوية

في تفسير كلام الشريعة القدسية

لأبي شامة

أولاً من هذا الذي أخذ من هذا الكتاب

تحقيق
الدكتور محمد رشاد سالم

الجزء الخامس

١٤٠٦ - ١٩٨٦

وهذا وأمثاله كثير مما يبين جهل من المستقبل، / بل الراضية تدعى الأمور الغيب، مع هذه الأمور المشافية لذلك، يزعمون معه أنه كان هو الذي ينصر النبي مغازيه، وهو الذي قام^(٢) الإسلام بسيف الإسلام.

ثم يذكرون من عجزه عن مقاومة أبي بكر عندهم - بعد موت النبي صلى الله عليه

(١) م: فله من ... (٢) م

- ١٤٣ -

النبي صلى الله عليه وسلم على ثمانية عشر سهماً، لأنه كان فيهم مائتا فارس، فقسّم للفارس ثلاثة أسهم: سهماً له، وسهمين لفرسه، فصار لأهل الخيل ستائة سهم، ولغيرهم ألف ومائتا سهم. هذا هو الذي ثبت في الأحاديث الصحيحة^(٣)، وعليه أكثر أهل العلم، كمالك والشافعي وأحمد وغيرهم. وقد ذهب طائفة إلى أنه أسهم للفارس سهمين، وأن الخيل كانت ثلاثمائة، كما يقول ذلك من يقوله من أصحاب أبي حنيفة. وأما على فلا ريب أنه قاتل معه طائفة من السابقين الأولين، كسهل بن حنيف، وعمار بن ياسر. لكن الذين لم يقاتلوا معه كانوا أفضل؛ فإن سعد ابن أبي وقاص لم يقاتل معه، ولم يكن قد بقي من الصحابة بعد على أفضل منه. وكذلك محمد بن مسلمة من الأنصار^(٤)، وقد جاء في الحديث: وأن الفتنة لا تضره^(٥) فاعتزل. وهذا مما استدل به على أن القتال كان قتال فتنة بتأويل، لم يكن من الجهاد الواجب ولا المستحب.

وعلى - ومن معه - أولى بالحق من معاوية وأصحابه، كما ثبت عن النبي

منهاج السنة النبوية

في تفسير كلام الشريعة القدسية

لأبي شامة

أولاً من هذا الذي أخذ من هذا الكتاب

تحقيق
الدكتور محمد رشاد سالم

الجزء السابع

١٤٠٦ - ١٩٨٦

صلى الله عليه وسلم أنه قال: «تفرق مارقة ع تقتلهم أولى الطائفتين بالحق»^(٦) فدل هذا الحد من قاتله؛ فإنه هو الذي قتل الخوارج لما افرق وقوم عليه. ثم إن هؤلاء الذين قاتلوه ل

(١) انظر تفسير ابن كثير للآية (ط. الشعب) ٣٠٨/٧ - ٩

الامر. وسبق الحديث فيها مضي ٢٨/٢. وانظر ٣/٢

(٢) م: محمد بن مسلمة الأنصاري.

(٣) م: فيه.

(٤) سبق

(٥) سبق هذا الحديث فيها مضي ٣٠٦/١. (٦) م

- ٥٧ -

قتال بر تأويل:

مُسْنَدُ الإمام أحمد بن حنبل

(١٦٤-٢٤١هـ)

حَقَّقَ هَذِهِ الْجُزْءَ وَخَرَّجَ أَحَادِيثَهُ وَعَلَّقَ عَلَيْهِ

شُعَيْبُ الأَرْنَؤُوط

محمد نعيم إمرقسوي إبراهيم الزبيبي

الجزء الثامن عشر

مؤسسة الرسالة

سَمِعْتُ أبا سعيد الخُدْرِي يَقُولُ: كُنَّا جُلُوسًا نَنْتَظِرُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، فَخَرَجَ عَلَيْنَا مِنْ بَعْضِ بُيُوتِ نِسَائِهِ، قَالَ: فَقُمْنَا مَعَهُ، فَانْقَطَعَتْ نَعْلُهُ، فَتَخَلَّفَ عَلَيْهَا عَلِيٌّ يَخْصِفُهَا، فَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، وَمَضَيْنَا مَعَهُ، ثُمَّ قَامَ يَنْتَظِرُهُ وَقُمْنَا مَعَهُ فَقَالَ: «إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ هَذَا الْقُرْآنِ، كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ» فَاسْتَشِرْنَا وَفِينَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ فَقَالَ: «لَا، وَلَكِنَّهُ خَاصِصُ النَّعْلِ». قَالَ: فَجِئْنَا بُشَيْرَهُ قَالَ: وَكَأَنَّهُ (١) قَدْ سَمِعَهُ (٢).

(١) في هامش (س): فكانه، نسخة.

(٢) حديث صحيح، وهذا إسناد حسن، رجاله ثقات رجال الصحيح غير فطر: وهو ابن خليفة المخزومي، فقد روى له البخاري مقروناً، وقد تويع. حسين بن محمد: هو ابن بهرام المؤدبي، ورجاء والد إسماعيل: هو ابن ربيعة. وأخرجه القطيعي في زوائده على «الفضائل» لأحمد (١٠٧١) - ومن طريقه أبو نعيم في «الحلية» ٦٧/١ -، والحاكم ١٢٢/٣-١٢٣ من طريق عبيد الله بن موسى، كلاهما عن فطر، بهذا الإسناد.

وأخرجه ابن أبي شيبة ٦٤/١٢ من طريق عبد الملك بن حميد بن أبي غنية - ومن طريقه ابن عدي في «الكامل» ٢٦٦/٧ -، والقطيعي في زوائده على «الفضائل» لأحمد (١٠٨٣)، والنسائي في «الكبرى» (٨٥٤١)، وأبو يعلى (١٠٨٦)، وابن حبان (٦٩٣٧)، والحاكم ١٢٢/٣-١٢٣، والبيهقي في «الدلائل» ٤٣٦/٦، والبخاري في «شرح السنة» (٢٥٥٧)، وابن الجوزي في «العلل المتناهية» (٣٨٦) من طريق الأعمش، كلاهما عن إسماعيل بن رجاء، به.

وقال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، ولم يخرجاه، ووافقه

الذهبي.

یزید چه ظلم و استبدادی کرده بود که اهل سنت امروزی وی را مستحق جنگ میدانستند؟
حتی پس از عاشورا و واقعه حره، پسر عمر میگفت کسی حق بیعت شکنی ندارد. و بیعت شکن خائن است!
طبق روایت مطرح شده نیز مادی که یزید اقامه نماز می کند، کسی حق اعتراض را ندارد. و عمر می گوید
حتی اگر دین را نقض کند نیز باید اطاعت شود!